
۴
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶ت۳۶ ۱۳۹۶ ۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد چهارم (انفال تا هود) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۴) ۲ – ۱۵۲ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طهجلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتحجلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلاتجلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص.]۳۶۷[– ۳۶۸

۱. قرآن – – تحقیق۲. خداشناسی.الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد چهارم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۲ – ۱۵۲ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ; خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ – ۰۲۵همراه : ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

 تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

 تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

 آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

 کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

 کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

 اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ – ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

ص:۳

ص:۴

...

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

شما در حال خواندن جلد چهارم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت(علیهم السلام)آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

ص:۷

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

...

سوره انفال

اشاره

ص:۹۰

...

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۸ قرآن می باشد.

۲ - «اَنفال» به معنای ثروت های عمومی جامعه می باشد که حکم آن در این سوره بیان شده است.

۳ - نام دیگر سوره، «بَدر» می باشد. ماجرای جنگ «بَدر» در این سوره شرح داده شده است.

۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ثروت های عمومی جامعه، غنیمت های جنگی، ماجرای جنگ بدر و این که خدا مسلمانان را در این جنگ چگونه یاری نمود.

ص:۱۰

انفال : آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَیْنِکُمْ وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱)

تو به سؤال بندگان خود احترام می گذاری، به آن پاسخ می دهی، مردم از پیامبر درباره «اَنفال» سؤال کردند، اکنون می خواهی به آن پاسخ بدهی.

به سرمایه های عمومی جامعه انفال می گویند، چیزی که مالک خصوصی ندارد: کوه ها، درّه ها، جنگل ها، دریاچه ها، رودخانه ها...

کسی حقّ ندارد مالک این ها شود، این ها سرمایه های جامعه است.

اگر مسلمانان در جنگ با کافران، غنیمت هایی را به دست بیاورند، بیشتر آن غنیمت ها بین رزمندگان تقسیم می شود، گاهی بین مسلمانان و کافران جنگ درنمی گیرد و کافران خودشان تسلیم می شوند، در این صورت، غنیمت هایی که به دست می آید، «انفال» حساب می شود.

* * *

عدّه ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و از او درباره «انفال» سؤال کردند، آن ها می خواستند بدانند «انفال» از آنِ چه کسی است، در جواب آنان این آیه نازل شد: «انفال از آنِ خدا و پیامبر است».

تو انفال را در اختیار رهبر جامعه قرار دادی تا با توجّه به مصلحت جامعه برای آن برنامه ریزی کند و از درآمد آن، به نیازمندان کمک کند و اوضاع اجتماعی را سر و سامان بدهد، انفال، سرمایه جامعه اسلامی است و هرگز نباید بدون هماهنگی رهبر جامعه، در دست افراد عادی قرار گیرد.

* * *

از مسلمانان می خواهی اگر به تو ایمان آورده اند تقوا پیشه کنند و میان خود صلح برقرار سازند و دستورات تو و پیامبر را اطاعت کنند.

وقتی دو مسلمان با هم اختلاف پیدا می کنند و با یکدیگر دشمنی می کنند، من نباید بی خیال باشم، باید برای صلح و آشتی میان آنان تلاش کنم. تو از بین بردن کدورت ها و زدودن دشمنی ها و تبدیل آن به دوستی ها را بسیار دوست داری.

شنیده ام وقتی علی(علیه السلام)در محراب مسجد کوفه ضربت خورد، او را به خانه بردند، همه فرزندان او اطرافش جمع شدند تا وصیّت او را بشنوند. علی(علیه السلام)رو به آنان کرد و فرمود: «فرزندانم ! من از پیامبر این سخن را شنیدم: اگر کسی اختلاف بین دو نفر را تبدیل به دوستی کند، این کار او از یک سال نماز و روزه بهتر است».(۱)

* * *

در این آیه، تصویری زیبا از دین نشان می دهی، دین فقط نماز خواندن و

روزه گرفتن نیست، تو برای اقتصـاد جـامعه هم برنـامه داری، برای همین است که اسـلام کامـل ترین ادیـان است، تو از مـا می خواهی هرگز از جامعه خود غافل نشویم.

* * *

انفال : آیه ۴ – ۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

اکنون می خواهی مؤمنان را برای من معرّفی کنی، آنان کسانی هسـتند که هر وقت نام تو برده می شود، دل های آنان بیمناک شود، وقتی قرآن می خوانند، بر ایمانشان افزون می شود و فقط بر تو توکّل می کنند، آن ها نماز را با آداب و شرایط آن به جا می آورنـد و از هر چه روزیشان کرده ای، به نیازمندان می بخشـند، آنان مؤمنان حقیقی هسـتند و نزد تو درجات عالی خواهند داشت و تو گناهانشان را می بخشی و به آنان در بهشت روزی نیکو می دهی.

* * *

مؤمنـان وقتی نـام تو را می شـنوند، دل هـای آنـان بیمناک می شود، این ترسـی است که در عشق و محبّت، ریشه دارد، آن ها نگران هستند مبادا تو که محبوب واقعی آنان هستی، از آنان ناراضی باشی، مؤمنان تو را دوست دارند و می خواهند همیشه تو از آنان راضی و خشنود باشی، آنان خشنودی تو را از همه چیز بهتر می دانند.

ص:۱۳

* * *

افق فکری مؤمنان آن چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ناتوان دوری می کنند، آنان فقط از تو کمک می طلبند و تو تنها تکیه گاه آنان هستی و به تو توکّل می کنند.

بعضی ها معنای توکّل را خوب نفهمیده اند، آنان تصوّر می کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکّل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

* * *

انفال : آیه ۸ – ۵

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸)

اکنون برای من از جنگ «بَدر» سخن می گویی، تو به مسلمانان وعده داده بودی که آنان را یاری کنی و بر دشمنانشان پیروز گردانی و در این جنگ به وعده خود وفا کردی.

وقتی این ماجرا را می شنوم، به یاری تو امیدوارم می شوم و در راه تو استوار می مانم، ماجرای جنگ «بدر» به من درس استقامت و پایداری می دهد.

ص:۱۴

* * *

مشـرکان مکّه آن قـدر مسـلمانان را در مکّه اذیّت و آزار کردنـد که آنـان مجبـور به ترک خـانه و کاشـانه خود شدنـد، آنـان زنـدگی خود را رها می کردنـد و به مـدینه می رفتند، وقتی مسـلمانی از مکّه هجرت می کرد، مشـرکان مکّه همه دارایی او را تصرّف می کردند.

مسـلمانانی که به مدینه آمده بودند، در سـختی و فقر زندگی می کردند و شـرایط سـختی را سپری می کردند. از طرف دیگر، مسلمانانی که در مکّه باقی مانده بودند، زیر ظلم و ستم مشرکان قرار داشتند.

هر سال، تاجرانی از مکّه به شام می رفتند و بعد از خریدن اموال زیاد، به مکّه باز می گشـتند، این کاروان از آنِ مشـرکان مکّه بود. به پیامبر خبر رسـید که این کاروان در حال بازگشت به مکّه است، کاروانی که بیش از هزار شتر داشت و اموال زیادی را همراه داشت.

تو از پیـامبر خواستی برای جنگ با کافران از مـدینه بیرون بیایـد، امّا عـدّه ای از مسـلمانان، جنگ را خوش نداشـتند و دوسـت نداشـتند که در جنگ شـرکت کنند، با این که می دانسـتند این جنگ، به فرمان توست امّا باز هم حرف خودشان را می زدند، آنان از مشرکان مکّه می ترسیدند، گویی که می خواهند به سوی مرگ بروند و با چشم خود، مرگ را نظاره گر بودند.

* * *

به مسـلمانان وعـده دادی که با یکی از دو گروه کافران، درگیر می شونـد و در این جنگ پیروز خواهنـد شـد. منظور تو از دو گروه کدام بود؟ مگر کافران، دو گروه بودند؟

کاروان تجاری به سوی مکّه به پیش می رفت، پیامبر با یارانش در کمین آن

ص:۱۵

کاروان در سرزمین «بدر» بودند، بدر، وسط راه مکّه و مدینه است.

ابوسفیان، رهبری کاروان را به عهده داشت، جاسوسان به او خبر دادند که مسلمانان در کمین شما هستند، ابوسفیان هم برای نجات کاروان چاره ای اندیشید و راه خود را تغییر داد تا از مسلمانان دور بماند، او کاروان را به سوی بیابان برد و از راهی فرعی به سوی مکّه به پیش رفت.

وقتی این خبر به کافران مکّه رسید که مسلمانان تصمیم دارند به کاروان آنان حمله کنند، بسیار عصبانی شدند، آنان با سپاهی که ۹۵۰ نفر عضو داشت از مکّه حرکت کردند.

اکنون مسلمانان باید یک راه را انتخاب کنند، یا باید به دنبال کاروان تجاری می رفتند یا با سپاهی که از مکّه می آمد درگیر می شدند.

مسلمانان دوست داشتند با کاروان تجاری که نیروی نظامی کمی همراه آن بود، درگیر شوند و این کار برای آنان آسان تر بود، امّا تو اراده کرده بودی که آنان با سپاه کفر درگیر شوند تا آنان به سزای اعمال خود برسند، تو می خواستی قدرت مسلمانان را به کافران نشان بدهی و حقّ را ثابت و باطل را نابود کنی، این اراده تو بود، سپاه کافران هرگز تصوّر نمی کردند که در این جنگ شکست بخورند، آنان می دانستند که مسلمان حدود سیصد نفر بیشتر نیستند و فقط ۲۰ شمشیر دارند.

کافران به امید پیروزی قطعی به سوی سرزمین بدر می آمدند، آنان می آمدند تا به خیال خود مسلمانان را تار و مار کنند، امّا تو چیز دیگری اراده کرده بودی.

* * *

انفال : آیه ۱۰ – ۹

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْف مِنَ الْمَلَائِكَهِ مُرْدِفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰)

وقتی مسلمانان فهمیدند که سپاه مکّه به سوی آنان می آید، دست به دعا برداشتند و با زاری از تو یاری خواستند، آنان می دانستند که سپاه دشمن، سه برابر آنان است و هم اسلحه بیشتر و هم قدرت بیشتری دارد، آنان به تو پناه آوردند.

پیامبر هم دعا کرد، او رو به قبله ایستاد و دست های خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود: «خدایا ! تو به ما وعده پیروزی دادی، از تو می خواهم به وعده خود عمل کنی، اگر امروز این گروه شکست بخورند و کشته شوند، دیگر کسی تو را روی زمین عبادت نخواهد کرد».

تو دعای او را مستجاب کردی و این آیه را بر او نازل کردی و به او وعده دادی که مسلمانان را با هزار فرشته که پشت سرهم از آسمان فرود آیند، یاری می کنی.

* * *

تو برای پیروز کردن مسلمانان نیاز نداشتی که فرشتگان را برای یاری آنان بفرستی، تو اگر چیزی را اراده کنی، آن محقّق می شود، امّا هزار فرشته را برای آنان فرستادی تا بشارت و خبر خوشی برای مسلمانان باشد و دل های آنان آرام بگیرد، پیروزی آنان فقط به دست تو است، تو بر هر کاری توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

ص:۱۷

* * *

انفال : آیه ۱۱

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱)

کافران چاه های آبی که در آن اطراف بود را در اختیار خود گرفتند، مسلمانان با کم آبی روبرو شدند. آنان بسیار خسته بودند، هنوز دشمن با آنان رو در رو نشده بود، شب فرا رسید، گروهی برای نگهبانی انتخاب شدند و بقیّه استراحت کردند.

کسی که ترس به دل دارد و مضطرب است، نمی تواند بخوابد، امّا تو آرامشی به قلب آنان نازل کردی و خوابی سبک مسلمانان را فرا گرفت تا از آنان رفع خستگی شود و برای جنگ فردا، آمادگی جسمی پیدا کنند.

صبح که فرا رسید، باران رحمت خود را بر آنان نازل کردی و گودال های اطراف پر از آب شد، آنان توانستند بدن خود را شستشو دهند و نیاز خود به آب را برطرف کنند و پلیدی شیطان را از خود دور کنند.

اردوگاه آنان در شن زاری واقع شده بود که پای آنان در آن شن های لغزنده فرو می رفت، با باریدن باران، آن شن ها فرو نشست و جای پای آنان محکم و سفت شد.

آنان وقتی این امداد تو را دیدند، دل محکم کردند و به یاری تو امیدوار شدند و با روحیّه ای عالی برای جنگ با کافران آماده شدند.

مسلمانانی که غروب دیروز، برای نجات خود دعا می کردند، چقدر عوض شده بودند، خستگی آنان بر طرف شده بود و گرد و غبار راه را از سر و روی

خود شسته بودند و با روحیّه ای خوب به میدان آمده بودند.

* * *

انفال : آیه ۱۴ - ۱۲

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳) ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴)

فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی، تو به آن فرشتگان چنین گفتی: «من حافظ و نگهبان شما هستم، مؤمنان را ثابت قدم بداريد، من در دل های کافران، ترس می افکنم، پس با شمشیر سرهای آنان را بزنید و دست آنان را کوتاه کنید، این کیفر برای آن است که آنان با من و پیامبرم دشمنی کردند، هر کس با من و پیامبر درافتد، باید بداند که عذابی سخت در انتظار اوست».

آری، کافران این مجازات را در دنیا می چشند و در آخرت به آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

* * *

انفال : آیه ۱۶ - ۱۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان جنگ

روبرو شدید از مقابله با آنان، نهراسید و فرار نکنید.

در هنگام جنگ، هر کس از میـدان نبرد فرار کنـد، گرفتار غضب من خواهـد شد و جهنّم جایگاه او خواهد بود و جهنّم چه بد جایگاهی است، البتّه اگر کسـی از میـدان برگردد ولی هـدف او حمله مجـدّد باشـد یا تصـمیم داشـته باشد به گروه دیگری از رزمندگان بپیوندد، خطایی نکرده است.

* * *

به هر حال فرار از میـدان جنگ، از گناهان بزرگی است، این کار سـبب می شود تا دشـمنان بر مسـلمانان چیره شوند و آنان را نابود کنند.

کسـی که خود را در میدان جنگ، تنها می بیند، می تواند برای پیوسـتن به دسته ای دیگر عقب نشینی کند و بعد از آن، حمله مجدّد را آغاز کند، در واقع این نوع عقب نشینی، یک شیوه جنگی است و اشکالی ندارد.

* * *

انفال : آیه ۱۸ – ۱۷

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ (۱۸)

زمانی که مسـلمانان در مکّه به پیامبر ایمان آوردنـد، کافران آنان را شـکنجه می دادند و سـرانجام آنان مجبور به ترک خانه و زنـدگی خود شدنـد و به مـدینه هجرت کردند. وقتی جنگ تمام شد و مسـلمانان پیروز شدند، لحظه شادی و خوشـحالی آنان بود، جنازه هفتاد نفر از بزرگان کافران در میدان افتاده بود، هر کسی از سر خوشحالی فریاد می زد: «من فلان کافر را کشتم».

آیا آنان با توان و نیروی خود، توانستند کافران را شکست بدهند؟ اگر یاری

تو نبود، آنان هرگز نمی توانستند در مقابل آن سپاهی که سه برابر آنان بود، پیروز شوند،

تو می خواستی آنـان یـاری تو را فراموش نکننـد و امـدادهای غیبی تو را پیش چشم داشـته باشـند، پس چنین گفتی: «این شـما نبودید که کافران را کشتید، بلکه خدا آنان را با فرستادن فرشتگان و یاریِ شما، به قتل رساند».

* * *

هنگام جنگ، کافران با تمام قوا به سوی مسـلمانان هجوم می آوردند، پیامبر از علی(علیه السـلام)خواست تا مشتی خاک به او بدهد.

وقتی علی(علیه السـلام)مشتی خـاک را به پیـامبر داد، پیـامبر آن را به سوی کـافران پرتاب کرد و کافران را نفرین کرد. در این هنگـام تو بـادی فرسـتادی و آن خـاک را به سوی کـافران برد، هیـچ کـافری نبود که چشم و دهان و بینی اش، از آن خاک پر نشود، آنان دیگر جلوی چشم خود را نمی دیدنـد، پس مؤمنان فرصت را غنیمت شـمردند و به سوی آنان حمله کردند و آنان را شکست دادند.

اکنـون به پیـامبر خود چنین می گویی: «ای محمّـد ! تو آن خـاک را نپاشـیدی، این من بودم که آن خـاک را به چهره کـافران پاشیدم».(۲)

آری، پیامبر نمی توانست با یک مشت خاک، چشم همه کافران را از خاک پر کند، این معجزه تو بود.

* * *

اگر تو کافران را به قتل رسانـدی، اگر تو خاک را پرتاب کردی، پس چرا دیگر مؤمنان را به زحمت انـداختی و به آنان فرمان جهاد دادی و آنان را تا سرزمین بدر آوردی؟ آنان در شهر خود می ماندند و تو کافران را نابود می کردی !؟

این سؤالی است که به آن پاسخ می دهی. تو می خواستی تا استعدادهای

مؤمنان شکفته شود، سرمایه های وجودی آنان شکوفا شود و لیاقت و شایستگی هرکدام، رشد کند و حقیقت خودشان را نشان بدهند و در نتیجه، راستگویان از دروغگویان جدا شوند.

آری، کسانی بودند که ادّعا می کردند اهل ایمان هستند، امّا وقتی سخن از جنگ شد، ترس به دل هایشان نشست و پیامبر را از روبرو شدن با کافران برحذر داشتند.

امّا گروه دیگری از جان خود مایه گذاشتند و حاضر بودند جان خود را فدای پیامبر تو کنند، آنان در این امتحان سرافراز بیرون آمدند. آری، تو می خواستی به مؤمنان راستین، نعمتی نیکو بدهی که تو شنوا و دانا هستی، تو این گونه نقشه کافران را بی اثر کردی.

* * *

بار دیگر به تاریخ برمی گردم، باید ماجرای جنگ بدر (در سال دوم هجری) را مرور کنم، دوست دارم بدانم در کجا پای عدّه ای لغزید و در کجا عدّه ای سرافراز شدند.

پیامبر همراه با مسلمانان برای جنگ با کاروان تجاری از مدینه خارج شدند، جاسوسان به ابوسفیان خبر دادند که مسلمانان می خواهند به کاروان تجاری او حمله کنند. او یک نفر را به سوی مکّه فرستاد و تقاضای نیروی کمکی کرد، کافران مکّه سپاهی تشکیل داده و به سوی مسلمانان حرکت کردند. وقتی خبر آمدن سپاه مکّه به مسلمانان رسید، آنان دچار وحشت شدند.

شب فرا رسیده بود، پیامبر همه یاران خود را جمع کرد و از آنان نظرخواهی کرد، او دوست داشت نظر مسلمانان را بداند.

پیامبر به آنان فرمود: نظر شما چیست؟

اینجا بود که ابوبکر از جا بلند شد و چنین گفت: «ای پیامبر ! اینان که به سوی ما می آیند از قبیله قریش هستند، آنان از زمانی که عزّت و بزرگی یافته اند، هرگز ذلیل و خوار نشده اند».

معنای این سخن چه بود؟ ابوبکر می خواست به پیامبر بفهماند که قریش تا به حال در هیچ جنگی شکست نخورده است و باید از جنگ با آنان دوری کرد. بعد از آن، عمر از جا بلند شد و همین سخنان را تکرار کرد، با سخن این دو نفر، یأس و ناامیدی همه را فرا گرفت.

مقداد از جا بلند شد و گفت: «ای پیامبر ! می دانیم که قریش به سوی ما می آید، امّا ما به تو ایمان آورده ایم، اگر به ما دستور دهی که میان آتش برویم یا روی تیغ های بیابان راه برویم، این کار را می کنیم، ما در همه حال تو را همراهی می کنیم».

وقتی مقداد این سخن را گفت، لبخند بر لب های پیامبر نشست، او در حقّ مقداد دعا کرد.

یکی دیگر از یاران پیامبر از جا بلند شد و چنین گفت: «ای پیامبر ! ما به تو ایمان آورده ایم، به خدا اگر دستور دهی که وارد دریا شویم، این کار را می کنیم، بدان که ما تا پای جان تو را یاری می کنیم».(۳)

* * *

وقتی جنگ آغاز شد، تو فرشتگان را به یاری مسلمانان فرستادی و آنان بر کافران پیروز شدند، امّا تو دوست داشتی مسلمانان، حقیقت خودشان را نشان بدهند، این امتحان بزرگی بود.

آری، تو می توانستی بدون آن که مسلمانان از مدینه خارج شوند، کافران را نابود کنی، امّا دیگر مؤمن واقعی از مؤمنان ترسو تشخیص داده نمی شد،

کسانی مانند مقداد این گونه درخشیدند و نام آنان با افتخار برای همیشه در تاریخ ماندگار شد، امّا افرادی مثل ابوبکر و عمر از ترس، آن سخنان را بیان کردند.

مؤمنان ترسو به فکر این بودند که پیامبر با کافران جنگ نکند، آنان راه نجات را در این می دانستند، آن ها خبر نداشتند که کافران قسم خورده بودند که مسلمانان را به قتل برسانند و زنان آنان را به عنوان اسیر به مکّه ببرند.

* * *

انفال : آیه ۱۹

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

بُت پرستان مکّه برای این که بتوانند مردم را برای جنگ با پیامبر بسیج کنند، از ابزار دین استفاده کردند، درست است که آنان بُت پرست بودند، امّا بُت ها را شریک تو می دانستند، تو را قبول داشتند، امّا می گفتند که بُت ها، دختران تو هستند و تو اداره جهان را به بُت ها واگذار کرده ای.

ابوجهل کنار کعبه آمد و پرده آن را گرفت و چنین گفت: «ای خدا ! ما به جنگ محمّد می رویم، از تو می خواهیم هرکدام از ما را که دین بهتری داریم، پیروز گردانی».(۴)

مردم مکّه به دعای او آمین گفتند، آن ها فکر می کردند که بُت پرستی از یکتاپرستی بهتر است.

* * *

در جنگ بدر، بُت پرستان شکست خوردند، هفتاد نفر از آنان کشته شدند و

همین تعداد نیز اسیر شدند و بقیّه فرار کردند. اکنون تو این آیه را نازل می کنی و با بُت پرستان سخن می گویی.

تو به آنان یادآوری می کنی که چه دعایی کردند، این سخن توست: «ای بُت پرستان ! شما پیروزی را برای گروهی می خواستید که دین بهتری دارند، اکنون با پیروزی مسلمانان، حقّ روشن شد، اگر شما دست از دشمنی با پیامبر من بردارید، به سود شماست، امّا اگر به دشمنی و جنگ ادامه دهید، من بار دیگر مسلمانان را یاری خواهم کرد، بدانید که جمعیّت زیادِ شما، عذاب مرا از شما دور نمی کند، یاری و نصرت من همواره با مؤمنان است».

* * *

انفال : آیه ۲۳ – ۲۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)

اکنون از مؤمنان می خواهی تا از تو و پیامبر اطاعت کنند و هرگز مخالفت نکنند و مانند کافرانی نباشند که سخن پیامبر را گوش نکردند و خود را از سعادت محروم کردند.

پیامبر سال های سال با بُت پرستان مکّه سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد، بعضی از آنان به پیامبر می گفتند: «سخن تو را پذیرفتیم»، ولی

آنان دروغ می گفتند و هرگز ایمان نیاورده بودند، آنان با این کار خود می خواستند پیامبر تو را مسخره کنند، اکنون درباره آنان سخن می گویی، آنان

بـدترین مردم روی زمین هسـتند، آنان می دانسـتند که محمّـد(صـلی الله علیه وآله)پیامبر توست، ولی به او ایمان نمی آوردند، آنان شیفته بُت پرستی شده بودند و به بُت های خود دل خوش کرده بودند.

وقتی پیامبر تو با آنان سـخن می گفت، سـخن او را نمی پذیرفتنـد، گویی که کر شده بودند، آنان به حقّ اعتراف نمی کردند، گویی که لال شده بودند.

آنان عقل خود را به کار نمی بسـتند، اگر تو خیری در آنان می دیدی، آنان را شـنوا می ساختی، اگر آنان شنوا هم می شدند، باز از پذیرش حقّ سر باز می زدند.

آنان گوش و زبان داشـتند، سخن حقّ را می شنیدند و می توانستند به آن اعتراف کنند، امّا گوش و زبان خود را در راه خیر به کار نمی بردند، آنان پست تر از حیواناتی هستند که سخن نمی گویند و نمی توانند حرف بزنند.

تو به آنـان نور فطرت داده ای، آنان می داننـد که راه باطل را در پیش گرفته انـد، تو می توانی آنان را مجبور به پـذیرفتن حقّ کنی، امّا این کار را نمی کنی، زیرا سنّت تو در این است که انسان ها آزادانه، راه خود را انتخاب کنند.

حکـایت این مردم، عجیب است، آنـان در اوج لجـاجت ایسـتاده انـد، تو هیـچ کس را مجبور به ایمـان نمی کنی، امّا اگر تو بر خلاف سـنّت خود عمل کنی و آنان را مجبور به پذیرفتن حقّ کنی، در اوّلین فرصتی که به آنان بدهی، باز از حق روی گردان خواهند شد و راه کفر را ادامه خواهند داد.(۵)

ص:۲۶

انفال : آیه ۲۵ - ۲۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵)

این زندگی که من عاشق آن هستم و برای ادامه آن تلاش می کنم، چیست؟ آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذّت های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، امّا زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها !

تو انسان را آفریده ای و خوب می دانی چه آفریده ای، تو در او حسّ کمال گرایی را قرار داده ای، زنده بودن هیچ گاه، انسان را سیر نمی کند، انسانی که فقط زنده است، همواره به دنبال چیزی می گردد، گمشده انسان همان

زندگی است.

تو به فرشتگان دستور دادی تا بر آدم(علیه السلام)سجده کنند، تو انسان را گل سر سبد جهان قرار دادی، این ارزشِ انسانی است که زندگی را یافته است.

اکنون مرا به زندگی فرا می خوانی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی من و پیامبر شما را به سوی چیزی فرا می خوانیم که به شما زندگی می بخشد، ما را اجابت کنید». تو در اینجا همه را به سوی زندگی فرا می خوانی.

* * *

اهل شام بود و در دمشق زندگی می کرد، اسم او «ابوربیع» بود، او بارها این آیه را خوانده بود و درباره آن فکر کرده بود. او می خواست بداند منظور تو از این سخن چیست؟ تو و پیامبر، مردم را به چه چیزی دعوت کرده اید؟ آن چیزی که باعث زندگی حقیقی می شود چیست؟

از چند نفر سؤال خود را پرسید، آنان به او گفتند که منظور آیه این است که خدا و پیامبر مردم را به «ایمان» فرا می خوانند، هر کس که ایمان بیاورد، زندگی واقعی را درک کرده است.

ابوربیع وقتی این سخن را شنید، آن را نپذیرفت، حقّ هم با او بود، زیرا در ابتدای آیه، خدا می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید»، خدا از کسانی که ایمان آورده اند، می خواهد که دعوت او و پیامبرش را اجابت کنند، پس چیزی که خدا مؤمنان را به سوی آن فرا می خواند، چیزی غیر از ایمان است.

او باید صبر می کرد تا زمان حجّ فرا برسد و از شام به مکّه و سپس به مدینه برود، باید به دیدار امام صادق(علیه السلام)برود و سؤال خود را از ایشان بپرسد، او می دانست که اهل بیت(علیهم السلام)بهترین مفسّران قرآن هستند.

وقتی او به مدینه رسید، خدمت امام صادق(علیه السلام)رفت، سلام کرد و این آیه

را برای آن حضرت خوانـد و تفسیر آن را جویـا شـد. امـام به او فرمود: «این آیه، دربـاره ولایت علی(علیه السـلام)نازل شـده است».(۶)

جواب امـام صادق(علیه السـلام)کوتاه بود و پرمعنا. او خـدا را شـکر گفت که معنای واقعی این آیه را فهمیـد، خـدا و پیامبر او مردم را به ولایت علی(علیه السلام)دعوت می کنند، ولایت علی(علیه السلام)به آنان زندگی می بخشد.

* * *

پیامبر از همان ابتدای پیامبری خود، مردم را به پذیرش ولایت و امامت علی(علیه السـلام)دعوت می کرد، این چیزی بود که تو از او خواسـته بودی، امامت، عهـدی آسـمانی است، تو بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امامت، حلقه اتّصال زمین و آسـمان است، کسـی که امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت می میرد، راه اتّصال بین تو و بندگانت، امامت است. علی(علیه السـلام)و یازده امام بعد از او، رهبرانی آسـمانی هسـتند و تو دین اسلام را با امامت و ولایت آنان تکمیل کردی.(۷)

* * *

پیـامبر مردم را به پیروی از علی(علیه السـلام)فرا خوانـد، امّـا تو خبر داشتی که بعـد از مرگ پیامبر، فتنه ای بزرگ روی خواهد داد و مردم علی(علیه السـلام)را خـانه نشـین خواهنـد کرد و برای خود رهبرانی دیگر برمی گزیننـد. آنـان به نام دین، به جنگ علی(علیه السلام)خواهند رفت و خیلی ها را فریب خواهند داد.

اکنون می خواهی از قانون مهم خویش سـخن بگویی، درست است که فتنه اوج خواهد گرفت، امّا دل های انسان ها به دسـت توست، تو نمی گذاری کسی

چیزی را که باطل است، به عنوان حقّ بشناسد.

آنان که علی(علیه السلام)را خانه نشین کردند و گفتند علی(علیه السلام)خلیفه پیامبر نیست، دم از حقّ بودن خلافت ابوبکر زدند. خیلی ها هم این سخن را پذیرفتند با ابوبکر بیعت کردند، امّا هرگز آنان به خلافت ابوبکر، یقین کامل پیدا نکردند، ممکن بود که آنان به زبان چیزی بگویند، امّا تو از دل های آنان باخبر بودی، آنان هرگز به حقّ بودن خلافت ابوبکر یقین پیدا نکردند.

این سخن توست: «بدانید که خدا بین انسان و دل او، مانع می شود و همه در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه او جمع می شوید». تو مانع می شوی که دل انسان، باطلی را حقّ بپندارد، این قانون تو برای همه زمان ها و همه انسان ها می باشد.(۸)

اگر راه باطل را انتخاب کنم، تو به دل من شک می اندازی، نمی گذاری به یقین برسم !

تو کاری می کنی که در دل من، نسبت به عقیده ام، شک و تردید ایجاد شود، این شک و تردید، باعث می شود من رشد کنم.

تو کار خود را انجام می دهی، تردید ایجاد می کنی، از این به بعد، من باید تلاش کنم، باید جستجو کنم و حقیقت را دریابم.

آری، فقط کسانی که راه حقّ و حقیقت را برگزیدند، به یقین می رسند و بدون هیچ شک و شبهه ای به این باور می رسند که بر راه حقّ هستند.

این یکی از نعمت هایی است که تو به انسان ها داده ای، در هیچ شرایطی، انسانی که در مسیر باطلی قرار گرفته است، به یقین صد درصد نمی رسد، انسان تا زمانی که در راه باطل باشد، با شک و تردید همراه خواهد بود و این نشانه خوبی برای اوست. اگر کسی به شک خود توجّه نکرد، تو بر او اتمام

حجّت کرده ای، روز قیامت نمی تواند بگوید که خدایا ! من راه حقیقت را کشف نکردم، زیرا تو به او می گویی: مگر در دل تو شک ایجاد نکردم؟ وقتی شک در دل تو افتاد، چرا تحقیق نکردی؟ چرا جستجو نکردی تا حقّ را بیابی.

شناخت درست انسان با توجّه به سخنان تو، امکان پذیر است، تو نور فطرت را در دلِ انسان قرار دادی، میل به یکتاپرستی را در او نهادینه کردی، از طرف دیگر، هر گاه انسانی به راه باطل برود، در دل او تردید ایجاد می کنی، تو نمی گذاری انسانی که در راه باطل است، به یقین برسد، این ها همه نکاتی است که باید در شناخت انسان به آن توجّه کرد.

* * *

تو می دانستی که مردم بعد از پیامبر، دچار فتنه می شوند، پس به آنان هشدار می دهی: «از فتنه ای بترسید که اگر شروع شود، تنها ستمگران را فرا نمی گیرد، بلکه اثر آن دامن گیر همه می شود ! فراموش نکنید که مجازات من، شدید است».

تو به مسلمانان هشدار دادی، امّا افسوس که آنان راه خود را رفتند و پس از پیامبر، به فتنه ای بزرگ گرفتار شدند.

مسلمانان در روز عید غدیر با علی(علیه السلام)بیعت کرده بودند، پیامبر از آنان خواست تا از علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او پیروی کنند، امّا آنان پیمان خود را شکستند، عدّه ای که ستمگر بودند، علی(علیه السلام)را خانه نشین کردند و بقیّه مردم هم با سکوت خود، آن ستمگران را یاری کردند.

این بلا و مصیبتی بود که اثر آن هرگز از بین نمی رود، جامعه اسلامی دچار انحرافی بزرگ شد و کسانی به عنوان خلیفه پیامبر انتخاب شدند که شایستگی این مقام را نداشتند، ظلم و ستم آغاز شد، همه مسلمانان از این فتنه

ضرر کردند.

بعد از علی(علیه السلام)، حسن(علیه السلام)به مقام امامت رسید، امّا باز هم مردم از او پیروی نکردند، مردم هر زمانی، امامِ خود را رها کردند و به سوی رهبران دیگر رفتند و خود را از سعادت و رستگاری محروم کردند.

اکنون من ایستاده ام و به تاریخ نگاه می کنم، تاریخی که پُر است از کسانی که به قدرت رسیدند و به نام دین، بر دیگران ظلم و ستم نمودند، آنان دین خدا را به بازی گرفتند و قصد نابودی آن را داشتند.

اکنون من باید هشیار باشم، من که در انتظار ظهور امام زمان خویش هستم، باید خود را برای پیروی از او آماده کنم، شنیده ام وقتی او بیاید، عدّه ای به نام دین با او دشمنی خواهند کرد.

آن روز، بزرگ ترین دشمنان مهدی(علیه السلام)، کسانی هستند که قرآن را بد تفسیر می کنند، عالمان بی تقوایی که از دین و اعتقادات مردم برای ضربه زدن به امام زمان استفاده خواهند کرد، آنان به دنبال روشن کردن آتش فتنه خواهند بود، من باید از آن فتنه بترسم.(۹)

بارخدایا ! یاریم کن که در آن فتنه، فریب نخورم، کمکم کن که یار امام زمان خود باشم، کمکم کن تا در راه او ثابت قدم بمانم !

ص:۳۲

انفال : آیه ۲۶

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)

زمانی که مسلمانان در مکّه بودند، گروهی کوچک بیش نبودند و در شهر مکّه، ضعیف و خوار شمرده می شدند و همیشه نگران بودند که دشمنان، آنان را نابود کنند.

اکنون از آنان می خواهی تا آن روزها را به یاد آورند، تو آنان را پناه دادی و زمینه مهاجرت آنان به مدینه را فراهم کردی و آنان را یاری نمودی و از پاکیزه ترین طعام ها روزیشان کردی، باشد که شکر تو را به جا آورند.

آری، انسان به زودی گذشته خود را فراموش می کند و این عیب بزرگ اوست، وقتی او در سختی و مشکلات قرار می گیرد، تو را به یاری می طلبد و از تو کمک می خواهد، امّا وقتی مشکل او برطرف شد، دیگر همه چیز را

فراموش می کند.

من نیز باید روزهای سختی خود را به یاد داشته باشم، اگر این کار را بکنم، بنده شکرگزار تو خواهم بود.

* * *

انفال : آیه ۲۸ - ۲۷ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)

از ما می خواهی تا در امر دین تو، خیانت نکنیم و خلاف دستور تو و پیامبر تو، کاری انجام ندهیم و در امانت خیانت نکنیم، همه ما می دانیم که خیانت در امانت، گناه بزرگی است.

به ما خبر می دهی که دارایی ها و فرزندان، مایه آزمایش ما می باشند و تو ما را با این دو، امتحان می کنی، دوست داشتن ثروت دنیا و محبّت به فرزندان، نباید باعث شود که ما راه گمراهی را در پیش بگیریم.

کسی که در راه تو از مال دنیا و فرزندان خویش دل بکند، در امتحان تو پیروز می شود و تو به او پاداش بزرگی می دهی.

بعضی ها مانند ابراهیم(علیه السلام)در راه تو حاضرند فرزند خود را قربانی کنند، امّا بعضی دیگر، برای فرزندان خود، دین خود را قربانی می کنند و گرفتار لغزش ها، دروغ ها، کم فروشی ها و... می شوند.

* * *

انفال : آیه ۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

ص:۳۴

سخن از نعمت هـایی به میـان آمـد که تو به بنـدگان خود می دهی، در اینجا می خواهی یکی از بزرگ ترین نعمت ها را بیان کنی، مهم ترین خطر انسـان در مسـیر سـعادت، خطر بیراهه هـا است، ممکن است انسـان از راه اصـلی منحرف شود و به بیراهه بیفتـد، امّا هر کس تقوا پیشه کنـد و از گناه دوری کنـد، تو قدرت تشـخیص حقّ از باطل را به او می دهی و خطاهای او را می بخشی که تو صاحب بخشش بزرگ هستی.

کسـی که اهل تقوا شـد، به راحتی می تواند راه صـحیح را تشـخیص بدهد و از باطل جدا شود. تقوا، پرده های حرص، طمع و شهوت، خودبینی، حسد و دل بستگی به دنیا را از مقابل دیده عقل کنار می زند تاانسان بتواند چهره حقّ را به خوبی ببیند، تقوا روشن بینی خاصّی به انسان می دهد و پرتو آن، دل را روشن می نماید.

کسـی که به گناه آلوده شده است، اگر توبه کند و تصـمیم بگیرد دیگر گناه انجام ندهد و تقوا پیشه کند، سعادتمند می شود، زیرا تو گناهان گذشته او را می بخشی و به او قدرتی می دهی که راه صحیح را تشخیص بدهد. تقوا، گذشته و آینده انسان را اصلاح می کند و این نعمت بزرگی است برای انسانی که راه تو را می پیماید.

* * *

انفال : آیه ۳۰

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰)

در اینجـا یکی از نعمت هـایی را که به پیـامبر خود دادی، ذکر می کنی، پیـامبر بیش از ده سـال در مکّه مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، بُت پرستان مکّه او

را اذیّت و آزار زیادی نمودنـد، عـدّه ای از مردم یثرب که مسـلمان شـده بودنـد، به مکّه آمدنـد و با پیامبر دیدار کردند. یثرب همان شهر مدینه است که در آن زمان بیشتر به یثرب مشهور بود. آنان از پیامبر دعوت کردند تا به شهر آنان هجرت کند.

این خبر به گوش بزرگان مکّه رسـید، پس تصـمیم گرفتند هرطور شده مانع هجرت پیامبر بشوند. آنان جلسه ای تشـکیل دادند تا در این زمینه با هم مشورت کنند، در آن جلسه سه نظر مطرح شد: عدّه ای گفتند باید محمّد را دسـتگیر و در مکانی زندانی کنیم تا او نتوانـد به مـدینه برود، عـدّه ای می گفتنـد که بایـد پیامبر را به قتل برسانیم. عدّه ای هم می گفتند باید او را از شـهر مکّه بیرون کنیم و به جای دوری بفرستیم.

سرانجام تصمیم آن ها بر این شد که ۲۵ نفر را با شمشیر برای کشتن پیامبر بفرستند تا او را به قتل برسانند.(۱۰)

این نقشه آنان بود، امّا تو نقشه آنان را بی اثر ساختی که تو بهترین چاره جویان هستی.

* * *

بیست و پنـج نفر خانه پیامبر را محاصـره کرده بودند، آنان تصـمیم داشـتند با طلوع آفتاب، به آن خانه حمله کنند و پیامبر را به قتل برسانند.

آن شب، علی(علیه السـلام)بـا پیـامبر چنین سـخن گفت: «امشب من به جـای شـما در رختخواب می خوابم، پس آنان فکر می کننـد که شـما از خـانه بیرون نرفته ایـد، این طوری شـما می توانیـد از فرصت اسـتفاده کنیـد و تا روشن شـدن هوا از مکّه دور شوید».

پیامبر در حقّ علی(علیه السلام)دعا کرد و آیه ای از قرآن را خواند، هیچ کس پیامبر

را ندید. مشرکان خیال می کردند که پیامبر در خانه خود خوابیده است.(۱۱)

وقتی صبح شد مشرکان به خانه حمله کردند، علی(علیه السلام)از جا بلند شد، آنان تعجّب کردند، از علی(علیه السلام)پرسیدند:

___ ای علی ! محمّد کجاست؟ او کجا رفته است؟

___ مگر شما محمّد(صلی الله علیه وآله)را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می خواهید؟

بُت پرستان فهمیدند که دیشب پیامبر از شهر خارج شده است، آنان هنوز امید داشتند که بتوانند او را پیدا کنند، ولی نمی دانستند که تو او را یاری می کنی و او به سلامت به مدینه خواهد رفت.(۱۲)

* * *

انفال : آیه ۳۳ – ۳۱

وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الاْوَّلِینَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ کَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَاب أَلِیم (۳۲) وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ وَمَا کَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)

قرآن معجزه تو بود، تو بارها از بُت پرستان مکّه خواستی که اگر در قرآن شک دارند، اگر محمّد(صلی الله علیه وآله)را پیامبر تو نمی دانند، یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورند.

آنان هر چه تلاش کردند نتوانستند چنین کاری کنند، امّا برای این که بتوانند مردم مکّه را فریب بدهند، نقشه ای ریختند، آنان به مردم می گفتند: «ما این سخنان را شنیدیم و اگر بخواهیم می توانیم مطالبی مانند قرآن بیاوریم، قرآن چیزی جز افسانه گذشتگان نیست».

سپس برای این که ذهن مردم را درگیر کننـد و از توجّه به قرآن آنان را باز دارنـد چنین گفتند: «بارخدایا ! اگر واقعاً این قرآن حقّ است و از طرف توست، پس از آسمان بارانی از سنگ بر ما فرو آور یا عذاب دردناک برای ما بفرست».

آیا تو به این درخواست آنان، عمل کردی؟ آیا عذاب را بر آنان نازل کردی؟

نه، زیرا تو قانون مهمّی داشتی، تقاضای آنان این بود که عذاب آسـمانی نازل شود، امّا تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را رحمت خود معرّفی کردی، تا زمانی که او در شهر مکّه باشد، عذابی بر مردم آن شهر نازل نمی کنی. این قانون تو بود. آنان باید صبر می کردند تا پیامبر از مکّه خارج شود.

وقتی من تاریخ را می خوانم می بینم که بعد از هجرت پیامبر، باز هم عذاب بر آنان نازل نشد.

به راستی علّت چه بود؟

بُت پرستان لحظه ای که این سخن را گفتند، در طوفان تعصّب و لجاجت گرفتار شده بودند، مدّتی گذشت، آنان از این سخن خود پشیمان شدند، آنان با خود گفتند چرا ما برای خود چنین عذابی خواستیم؟

درست است که آنان مشـرک بودند، امّا تو را به عنوان خدا قبول داشـتند ولی بت ها را شـریک تو می دانسـتند، آنان از سخن خود پشیمان شدند و از تو طلب بخشش کردند.(۱۳)

درست است که راه و روش آنان باطل بود، امّا تو استغفار آنان را پـذیرفتی و عـذابی را که تقاضا کرده بودنـد را بر آنان نازل نکردی، البتّه تو در روز قیامت، آنان را به عذاب گرفتار می کنی.

به راستی اگر واقعاً آنان خواستار عذاب آسمانی بودند، پس چرا پشیمان

شدند و استغفار نمودند؟ چرا از تو طلب بخشش و مغفرت کردند؟

آری، اگر بنده تو از روی لجاجت سخنی کفرآمیز بگوید و از تو طلب عذاب کند، به او فرصتی می دهی، اگر او از گفته خود پشیمان شد و استغفار کرد، تو عذاب را بر او نازل نمی کنی.

* * *

انفال : آیه ۳۵ – ۳۴

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴)
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)

زمانی که پیامبر در مکّه بود، مشرکان نمی گذاشتند آن حضرت با مسلمانان برای نماز به مسجدالحرام بیایند، اگر مسلمانی برای طواف کنار کعبه می آمد، آن ها او را اذیّت و آزار می کردند. کعبه، یادگار ابراهیم(علیه السلام)بود و خانه یکتاپرستی. امّا این بُت پرستان آنجا را تصرّف کرده بودند.

تو آنان را در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، زیرا آنان مردم را از زیارت مسجدالحرام و طواف کعبه باز می داشتند، آنان فکر می کردند که سرپرستی آنجا با آنان است، در حالی که چنین نیست، سرپرستی مسجدالحرام و خانه تو، فقط به دست اهل تقوا است ولی مشرکان این مطلب را نمی فهمند.

این بُت پرستان خود را وارثان کعبه می دانستند، امّا نماز و عبادت آنان در خانه تو این بود که سوت بکشند و کف بزنند، تو در روز قیامت آنان را در جهنّم جای می دهی و به آنان می گویی: «به سزای آن که کفر میورزیدید، این

عذاب را بچشید».

* * *

انفال : آیه ۳۷ - ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷)

بُت پرستان مکّه ثروت زیادی را در راه کفر خرج می کردند، آنان می خواستند با این کار، جلوی پیشرفت دین تو را بگیرند، پس از آن که آنان ثروت خود را خرج کردند، فهمیدند که کاری بیهوده کرده اند و حسرت اموالی را خوردند که در این راه خرج کردند. زیرا تو مسلمانان را پیروز کردی و بُت پرستان شکست خوردند و در روز قیامت نیز آنان را به سوی جهنّم رهسپار خواهی کرد.

تو در روز قیامت، بندگان پاک خود را از کافران جدا می کنی، سپس همه کافران ناپاک را کنار هم جمع می کنی و آنان را در جهنّم جای می دهی، آنان آن روز است که می فهمند که در دنیا و آخرت زیان کرده اند.

انفال : آیه ۴۰ - ۳۸

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّهُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَهٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰)

مسلمانان را در جنگ بدر یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند و گروهی از بزرگانِ آنان را به جهنّم فرستادند، اکنون از پیامبر می خواهی تا با بازماندگان آنان چنین سخن بگوید: «ای کافران ! اگر شما دست از کفر و دشمنی خود بردارید و ایمان بیاورید، گناهان شما بخشیده می شود، امّا اگر به دشمنی خود ادامه دهید، بدانید که سنّت خدا درباره شما جاری خواهد شد، او بندگان مؤمن خود را عزیز می کند و در بهشت جای می دهد و کافران را ذلیل و در جهنّم گرفتار می سازد».

* * *

ص:۴۱

درست است که جنگ بدر تمام شده است، امّا تو دوست داری که مسلمانان بدانند هنوز در آغاز راه هستند، آنان باید تا برچیدن بساط بُت پرستی و شرک مبارزه کنند.

این سخن تو با آنان است: «ای مؤمنان ! با کافران بجنگید تا بُت پرستی و کفر روی زمین ریشه کن شود و دینی جز یکتاپرستی در زمین باقی نماند. اگر کافران از کفر خود دست برداشتند و ایمان آوردند، من آنان را می بخشم و پاداش آن ها را می دهم که من به آنچه انجام می دهند بینا هستم، اگر آنان ایمان نیاوردند و حقّ را نپذیرفتند، نگران نباشید، بدانید که من یار و نگهدار شما هستم، فراموش نکنید که من بهترین یار و بهترین یاور هستم».

* * *

وقتی دشمنان به مسلمانان حمله می کنند، مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان به مقابله بپردازند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را قطع کنند. این، جنگ نیست بلکه دفاع می باشد.

امّا سخن در این است که آیا مسلمانان می توانند خودشان جنگ با کافران را آغاز کنند؟

آغاز جنگ برای از بین بردن کفر و بُت پرستی، شرایط خاص خودش را دارد و فقط در صورتی می توان جنگ با کافران را آغاز کرد که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن جنگ را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان ها از بُت پرستی است.

امام صادق(علیه السلام)جنگ با کافران را اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام دانسته و آن را گناه بزرگی معرّفی می کند.(۱۴)

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بُت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران با ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، فقط اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

* * *

انفال : آیه ۴۱

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْء فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْيَتَامَی وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَی كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ (۴۱)

مسلمانان با پیروزی بر کافران در جنگ بدر، به غنیمت های زیادی دست یافتند، تو در اینجا درباره تقسیم این غنیمت ها سخن می گویی و دستور می دهی تا پیامبر یک پنجم آن را به عنوان «خمس» بردارد و بقیّه آن را میان مسلمانانی که در جنگ شرکت کرده بودند، تقسیم کند.

آیا پرداخت خمس، فقط درباره غنیمت های جنگی است؟

این آیه، درباره غنیمت های جنگ بدر نازل شد، امّا نازل شدن یک آیه درباره یک موضوع، آن آیه را محدود به آن موضوع نمی کند.

در این آیه، از واژه «غنیمت» استفاده کرده ای، بعضی ها تصوّر می کنند که خمس فقط در غنیمت های جنگی واجب است. امّا واژه غنیمت در زبان عربی به دو معنا می باشد: غنیمت جنگی، فایده و سود مالی.

دانشمندانی که در زمینه واژه های عربی، تحقیق کرده اند به این نکته اشاره می کنند. یکی از آنان چنین می گوید: «واژه غنیمت، در هر چیزی که انسان از دشمن یا غیر دشمن به دست می آورد، به کار می رود».(۱۵)

ما باور داریم که بهترین مفسّران قرآن، اهل بیت(علیهم السلام)هستند، در احادیث آنان به این نکته اشاره شده است که خمس، فقط در غنیمت جنگی نیست. یکی از یاران امام کاظم(علیه السلام)از آن حضرت درباره خمس سؤال کرد، آن حضرت در جواب چنین فرمود: «خمس درباره هر فایده و سودی است که مردم به دست می آورند».(۱۶)

به هر حال، مسلمانان باید ۲۰ درصد از غنیمت های جنگی و همچنین ۲۰ درصد درآمد خالص اضافی خود را به عنوان خمس پرداخت کنند، من در پایان هر سال، باید سرمایه خود را حساب کنم، اگر پولی اضافه بر مخارج سالیانه داشتم، باید بیست درصد آن را به عنوان خمس پرداخت کنم.

* * *

تو اسلام را کامل ترین ادیان قرار دادی و همه نیازهای مادّی و معنوی را در آن پیش بینی نمودی، تو می خواهی این دین، هم سعادت فرد و هم سعادت جامعه را در پی داشته باشد.

پیامبر برای اداره جامعه، نیاز به یک پشتوانه مالی داشت تا بتواند با آن از بینوایان، بیماران، بی سرپرستان و یتیمان جامعه دستگیری کند. تو زکات را بر مسلمانان واجب کردی و با این حکم، نیاز نیازمندان برطرف می شود.

ولی پیامبر برای اداره جامعه، به بودجه بیشتری نیاز داشت، تو خمس را واجب کردی تا او بتواند به اداره جامعه بپردازد، در واقع، خمس برای تأمین بودجه هر کار خیری است که پیامبر یا امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند.(۱۷)

برای حفظ کرامت و عزّت پیامبر، دادن زکات و صدقه به سادات (کسانی که از بنی هاشم هستند) را حرام کردی و قسمتی از خمس را به نیازمندانی که از سادات هستند، قرار دادی.

ص:۴۴

* * *

در این آیه، شش مصرف برای خمس بیان شده است:

۱ـ سهم خدا ۲ـ سهم پیامبر ۳ـ سهم امامان معصوم که بعد از پیامبر، رهبران جامعه می باشند.

در این آیه، امامان معصوم، به عنوان خویشاوندان پیامبر ذکر شده اند.

نکته مهم این است که سهم خدا و سهم پیامبر، پس از پیامبر به امام معصوم می رسد و معمولاً از آن ها به عنوان «سهم امام» نام می برند. در روزگار غیبت امام معصوم، سهم امام، در اختیار فقیهان می باشد تا به مصرف نیازهای جامعه برسانند.

۴ - سهم یتیم سیّد ۵ - سهم فقیر سیّد ۶ـ سهم کسی که سیّد است و در راه مانده است و پول ندارد به وطن بازگردد. معمولاً این سه سهم را به عنوان «سهم سادات» ذکر می کنند.

تو صدقه دادن به سیّد (کسی که از نسل پیامبر است) را حرام کرده ای، اگر آنان نیازمند باشند، حرام است که به آنان زکات داده شود، برای همین برای نیازمندانی که از نسل پیامبر هستند، سهمی از خمس قرار دادی. اگر سیّدی نیاز به کمک داشت، از خمس به او پرداخت می شود.

* * *

تو درباره وجوب خمس سخن گفتی، اکنون به مسلمانان می گویی اگر شما به من و به یاری و نصرتی که بر پیامبر در جنگ بدر نازل کردم، ایمان دارید، خمس را پرداخت نمایید.

در روز بدر، دو گروه کافران و مسلمانان با هم روبرو شدند و اگر یاری و نصرت تو نبود، مسلمانان نابود شده بودند، تو چنین اراده کردی که آنان را پیروز این میدان کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

ص:۴۵

در این آیه از روز جنگ بَدر به عنوان روز «جدایی حقّ از باطل» تعبیر می کنی، روزی که مؤمنان از کافران جدا شدند و هر یک برای آرمان خویش به میدان آمدند.

* * *

انفال : آیه ۴۲

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَه وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَه وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲)

باز از جنگ بدر سخن می گویی، از مسلمانان می خواهی آن روز را به یاد بیاورند که آنان در مقابل کافران به صف ایستاده بودند، آنان در منطقه ای پایین و دشمن در منطقه ای بلند قرار گرفته بود و این از نظر نظامی برای دشمن امتیاز خوبی بود.

مسلمانان برای مقابله با کاروان تجاری مکّه از شهر خود بیرون آمده بودند، امّا آن کاروان خود را به سلامت به مقصد رسانده بود، اکنون مسلمانان باید با سپاهی که سه برابر آن ها بود، جنگ می کردند.

هر کس شرایط آن روز را بررسی می نمود، به شکست مسلمانان یقین می کرد، اگر آنان چنین وضعیّتی را پیش بینی می کردند، به جنگ نمی آمدند، آری، با آن شرایط اگر آنان با یکدیگر وعده می گذاشتند که در میدان حاضر شوند، در انجام وعده خود، اختلاف می کردند.

اگر مسلمانان از ابتدا می دانستند که قرار است با سپاه هزار نفری کافران روبرو شوند، عدّه ای از آنان اصلاً از مدینه بیرون نمی آمدند. امّا تو چیز دیگری اراده کردی، تو می خواستی مسلمانان را در مقابل یک عمل انجام

شده قرار دهی تا آنان به میدان بیایند و با کافران بجنگند. تو مسلمانان را یاری کردی و آنان پیروز شدند.

آن روز، هر کس می خواست می توانست حقّ را تشخیص بدهد، پیروزی مسلمانان در آن روز، معجزه ای آشکار بود. هر کس که پیروزی معجزه آسای مسلمانان را دید و باز هم راه گمراهی را در پیش گرفت، خودش را به هلاکت انداخت، هر کس هم این نشانه ها را با چشم دید و به حقّ بودن پیامبر و اسلام پی برد و هدایت شد، در حقیقت زندگی تازه ای یافت و به سعادت و رستگاری رسید و تو خدای شنوا و دانا هستی و از اسرار دل بندگان خود خبر داری.

* * *

انفال : آیه ۴۴ – ۴۳

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۴۳) وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴۴)

پیامبر صحنه ای از جنگ بدر را در خواب دید، در خواب، تو تعداد سپاه دشمن را به پیامبر، اندک نشان دادی، پیامبر این خواب خود را برای یارانش حکایت کرد و سبب تقویت روحیّه آنان شد.

خواب ها، معمولاً چهره باطنی هر چیزی را نشان می دهند، درست است که کافران سه برابر مسلمانان بودند، امّا آنان در شک و تردید بودند، قلب های آنان از نور یقین خالی بود، برای همین آنان ضعیف و ناتوان بودند.

اگر تو جمعیّت دشمن را چنان که بودند فراوان نشان می دادی، مسلمانان در

جنـگ سـستی می کردنـد و چه بسا درباره آغاز درگیری با کافران، اختلاف می کردنـد، ولی پیامبر آن خواب را دیـد و برای یـارانش بیان کرد، این کار، سـبب شـد تا روحیّه مسـلمانان قوی شود و همه آماده جنگ با کافران شونـد و هیـچ اختلافی میان آنان پیش نیایـد، تو از آنچه در دل های مردم می گـذرد باخبر هستی، تو می دانستی که اگر آنان تعداد زیاد دشـمنان خود را می دانستند، از جنگ خودداری می کردند و پیامبر تو را تنها می گذاشتند.

لحظه ای که می خواست جنگ آغاز شود، دو طرف در مقابل هم صف کشیده بودند، اینجا بود که دو کار کردی:

اوّل: انبوه سـپاه دشـمن را در چشم مسلمانان اندک جلوه دادی تا مسلمانان هراسی از دشمن نداشته باشند و شجاعانه به دشمن بتازند.

دوم: کـاری کردی که کافران، مسـلمانان را بسـیار انـدک می دیدنـد، برای همین آنان کار شـکست مسـلمانان را بسـیار آسان تصوّر کردنـد و برنـامه ریزی فوق العـاده ای انجام ندادنـد. اگر آنان مسـلمانان را زیاد می دیدنـد، احتمال داشت از جنگی که سرانجامش هلاکت بزرگان آنان بود، پشیمان شوند.

این دو کـار برای لحظه ای بود که جنگ آغاز نشـده بود، امّا وقتی جنگ آغاز شـد، کاری کردی که کافران، مسـلمانان را دو برابر دیدند و ترس و وحشت به دل آنان افتاد.(۱۸)

تو می خواستی در آن روز از کافران انتقام بگیری. یکی از کسانی که در آن روز کشـته شد، ابوجهل بود، او مسـلمانان زیادی را شکنجه داده بود و بارها پیامبر را اذیّت و آزار کرده بود، تو آن روز آنان را غافلگیر کردی تا پیروزی مسلمانان را که تقدیر کرده بودی، تحقّق پـذیرد، به درستی که بـازگشت همه کارهـا به سوی توست، تو هر کس را که بخواهی پیروز می کنی و هر کس را که بخواهی شکست می دهی.

* * *

انفال : آیه ۴۸ – ۴۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷) وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸)

این سخن تو با کسانی است که همراه پیامبر به میدان جنگ آمده اند:

ای مؤمنان ! هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید، ثابت قدم باشید و مرا پیوسته یاد کنید، باشد که رستگار شوید !

از فرمان من و پیامبر اطاعت کنید و با یکدیگر اختلاف نکنید، اختلاف سبب سستی می شود و قدرت روحی شما را از بین می برد، در راه دین من، صبر و استقامت بورزید، بر مشکلات و سختی ها صبر کنید ،که من همواره با صابران هستم و آنان را یاری می کنم.

ای مؤمنان ! مانند آن کافرانی نباشید که از سرزمین خود از روی هواپرستی و خودنمایی در برابر مردم، بیرون آمدند، آنان به جنگ شما آمدند تا قدرت خود را برای شما به نمایش بگذارند، آنان می خواستند مردم را از راه من بازدارند و دین مرا نابود کنند، من به همه کارهای آنان دانا بودم و آنان را به سزای اعمالشان رساندم.

وقتی کافران به سرزمین بدر رسیدند، شیطان آنان را فریب داد و کارهایشان

را در نظرشـان زیبـا جلوه داد. آن روز شـیطان به شـکل یکی از آنـان ظاهر شـد و به آنان گفت: «امروز شـما پیروز این میـدان هستید و دشمن شما شکست می خورد، به مسلمانان حمله کنید که من در کنار شما هستم و شما را یاری می کنم».

امّا وقتی که تو فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی، شیطان عقب نشینی کرد و چنین گفت: «من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شـما نمی بینیـد، فرشـتگان از آسـمان برای یاری مسـلمانان آمـده انـد، من از خـدا می ترسم که عذاب او بسـیار سخت است».

* * *

انفال : آیه ۴۹

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹)

افرادی در مـدینه بودند که نزد پیامبر می آمدند و می گفتند که ما به تو ایمان آورده ایم، امّا آنان دروغ می گفتند، دل و زبان آن هـا یکی نبود. زبـان آن هـا، چیزی می گفت و قلب آن هـا چیز دیگر، تو آن هـا را منافق نامیـدی، دل های آنان به بیماری نفاق و دورویی مبتلا شده بود.

گروهی از آنان در جنگ بـدر شـرکت کرده بودنـد، قرار بود که مسـلمانان با کاروان تجارتی قریش درگیر شونـد، منافقان به طمع مال دنیا، همراه مسـلمانان آمـده بودند، امّا وقتی سـپاه مکّه از راه رسـید، ترس و وحشت به دل های آنان نشـست. آنان به شکست مسـلمانان یقین کردنـد، شور و شوق مسـلمانان برای مبـارزه با کافران برای آنان بی معنا بود، برای همین منافقان پیش خود گفتند: «مسلمانان به دین خود مغرور شده اند».

امّا چنین چیزی نبود، تو دل های مؤمنان را از نور ایمان پر کرده بودی، آنان با

روحیّه ای قوی در مقابل کافران ایستاده بودند، آنان به تو توکّل کرده بودند، کسی که به تو توکّل کند، تو او را یاری می کنی، تو خدای قدرتمند هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

انفال : آیه ۵۲ – ۵۰

وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲)

اگر لحظه ای را که فرشته مرگ، جان کافران را می گیرد، می دیدم، بزرگی عذاب تو را مشاهده می کردم، در آن لحظه فرشتگان عذاب، بر چهره و پشت آنان می زنند و به آنان می گویند: «عذاب سوزنده را بچشید، بدانید این عذاب سخت، نتیجه کارهایی است که از پیش خود فرستاده اید و خدا به بندگان خود، کمترین ظلمی نمی کند».

حالِ این کافران، همانند حالِ پیروان فرعون و کافرانی است که پیش از آنان بودند، آنان، معجزات تو را انکار کردند، تو آنان را به سزای گناهانشان رساندی و آنان را به عذاب سختی گرفتار ساختی، تو بر هر کاری توانا هستی و کافران را به سختی عذاب می کنی.

* * *

انفال : آیه ۵۴ – ۵۳

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

ص:۵۱

وَأَغْرَقْنَا آَلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴)

تو به همه بنـدگان خود، نعمت هـای مادّی و معنوی فراوانی می دهی، رحمت تو شامل حال همه می شود، اگر بنـدگان تو، از این نعمت ها برای کمال و سعادت خود استفاده کردند و شکر آن را به جا آوردند، تو نعمت خود را بر آنان پایدار می کنی و حتّی آن را زیـادتر هم می نمایی، امّا اگر این نعمت ها، وسـیله سرکشـی و گناه و معصـیت شـد، تو آن نعمت ها را از آنان باز پس می گیری و یا آن را به بلا تبدیل می کنی.

آری، سـرنوشت انسان ها به دست خود آنان ساخته می شود، تو آنان را آزاد آفریـده ای و آنان راه خود را انتخاب می کننـد، اگر راه شـکرگزاری را پیمودند، نعمت ها برای آنان زیادتر می شود، امّا اگر راه کفر را برگزیدند، نعمت ها از آنان گرفته می شود و به فقر و فلاکت مبتلا می شوند.

کافرانی که حقّ را انکار می کنند، مانند فرعونیان می باشند، تو به فرعونیان و کسانی که قبل از آنان بودند، نعمت های فراوان دادی، امّا آنان پیامبران تو را انکار کردنـد و راه کفر را در پیش گرفتند، تو هم آنان را به کیفر گناهانشان مبتلا ساختی و آنان را نابود کردی، پیروان فرعون را در آب غرق نمودی، آنان کسانی بودند که به خود ظلم و ستم کردند.

تو نعمت هـای زیـادی به فرعونیـان دادی، امّـا آنـان راه کفر را در پیش گرفتنـد و بـا این کـار، خود را از آن نعمت هـا محروم ساختند، این قانون توست.

ص:۵۲

انفال : آیه ۵۹ – ۵۵

إِنَّ شَرَّ الـدَّوَابِّ عِنْـدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَـدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْـدَهُمْ فِى كُـلِّ مَرَّه وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶) فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِى الْحَرْبِ فَشَـرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۵۷) وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْم خِيَانَهً فَانْبِـذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاء إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹)

در زمان پیامبر، گروهی از یهودیان در مـدینه بودنـد، آنان قبلاً در شام (سوریه) زنـدگی می کردند، آن ها در کتاب آسـمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سـرزمین حجاز (عربسـتان) ظهور خواهد کرد. به این دلیل از شام به سـرزمین حجاز مهاجرت کردنـد. آن ها می خواسـتند اوّلین کسانی باشـند که به آخرین پیامبر ایمان می آورند. عدّه ای از آن ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

ص:۵۳

در آن زمان تمامی مردم یثرب بُت پرست بودنـد. یهودیان به بُت پرسـتان می گفتنـد: «به زودی پیامبری در این سـرزمین ظهور می کند و به بُت پرستی پایان می دهد».

سال ها گذشت تا اینکه محمّد(صـلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد; امّا متأسّفانه آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)ایمان نیاوردند.(۱۹)

پیامبر با آن یهودیان پیمان نامه ای را امضاء کرد و آنان قول دادنـد که هرگز با دشـمنان اسـلام همکاری نکنند و مسـلمانان را اذیّت و آزار ندهند، امّا آنان این پیمان خود را شکستند و به یاری بُت پرستان اقدام نمودند و در صف دشمنان ایستادند.

اکنون با پیامبر درباره آنان سـخن می گویی: ای محمّد ! یهودیانی که ایمان نمی آورند، از حیوانات هم پست تر هسـتند، تو با آنان پیمان بستی، امّا بارها پیمان شـکنی کردنـد، زیرا آنان از عـذاب روز قیامت نمی ترسـند، اگر آنان را آماده جنگ یافتی و فهمیـدی که می خواهنـد با تو جنگ کننـد، پس با چنان قـدرت و شدّتی به آنان حمله کن تا مردمی که پشتیبان آنان هسـتند، پراکنده شوند و عبرت بگیرند.

* * *

پیامبر با گروه های مختلف پیمان بسـته بود، امّا گاهی خبرهایی به پیامبر می رسـید که فلان گروه، پیمان خود را شکسـته اند و می خواهنـد به دشـمنان کمـک کننـد. در این صورت وظیفه پیـامبر چه بود؟ آیـا بایـد صبر می کرد تا دشـمنان از این فرصـت استفاده کنند و اسلام را در خطر بیندازند؟

تو به پیامبر اجازه می دهی که به آنان به صورت علنی و آشـکار اعلام کنـد که پیمان میان آنان، لغو شـده است. پیامبر باید به آنان این مطلب را رسماً اعلام

کند. مسلمان نباید در پیمان خود خیانت کند، زیرا تو خیانت کاران را دوست نداری، امّا اگر یهودیان پیمان خود را با مسلمانان شکستند، مسلمانان باید به آنان اعلام کنند که پیمان میان آن ها، لغو شده است.

اگر یهودیان فکر کنند که هنوز مسلمانان با آنان هم پیمان هستند، ولی مسلمانان به آنان حمله ببرند، این خیانت است، امّا اگر به آنان به صورت رسمی، خبر دهند که پیمان میان آنان لغو شده است، در این صورت، اگر جنگی میان آنان آغاز شود، دیگر خیانت نیست.

* * *

عدّه ای از مسلمانان وقتی فهمیدند که یهودیان پیمان خود را زودتر شکسته اند، با خود فکر کردند که اگر بین آنان و یهودیان جنگی در گیرد، یهودیان پیروز خواهند شد. آنان پیمان شکنی یهودیان را نشانه قدرت نظامی یهودیان قلمداد کردند، در حالی که چنین نبود، تو مسلمانان را یاری می کنی و یهودیان هرگز نمی توانند مسلمانان را شکست بدهند.

* * *

انفال : آیه ۶۲ – ۶۰

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّه وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲)

از مسلمانان می خواهی در برابر دشمنان، آنچه توانایی دارند از نیروهای

مسلّح پیاده و سواره آماده کنند تا به این وسیله، در دل دشمنان هراس ایجاد شود.

آری، مسلمانان باید هر چقدر می توانند نیرو و تجهیزات جنگی فراهم سازند، در زمان پیامبر، اسب های ورزیده و آماده، از تجهیزات جنگی بود، اسب ها در میدان جنگ، نقش تانک و زره پوش امروز را داشتند، مسلمانان باید با توجّه به زمان خود، بهترین وسایل و امکانات دفاع از خود را داشته باشند.

البتّه منظور از تهیّه سلاح، کشورگشایی نیست، هدف این است که دشمنان از مسلمانان بترسند، خصوصاً دشمنانی که گوششان شنوای سخن حقّ نیست، آنان فقط زبان زور را می فهمند، برای همین، تو از مسلمانان می خواهی که تا آنجا که توان دارند، خود را آماده دفاع کنند و از بهترین تجهیزات جنگی بهره ببرند.

اگر مسلمانان به این دستور تو عمل کنند دشمنان از آنان می ترسند، حتّی دشمنانی که مسلمانان از دشمنی آنان باخبر نیستند، دچار وحشت می شوند و هرگز جرأت حمله پیدا نمی کنند.

دشمنان حقّ و حقیقت هرگز بر اساس منطق و اصول انسانی عمل نمی کنند، آنان اگر بفهمند که مسلمانان ضعیف هستند، نظر خود را بر آنان تحمیل می کنند، برای همین است که مسلمانان نیاز به یک نیروی نظامی قوی و بازدارنده دارند که دشمن را به هراس اندازد.

البتّه تهیّه تجهیزات جنگی نیاز به پول دارد، تو از مسلمانان می خواهی تا در این هزینه، کمک کنند و بدانند هر چه در این راه هزینه کنند، تو مزد کامل آنان را در روز قیامت می دهی و تو به آنان ستم نمی کنی و چیزی از مزد و پاداش

آنان کم نمی کنی.

* * *

به پیامبر خود چنین می گویی: «ای پیامبر ! اگر دشمنان تقاضای صلح و آشتی داشتند، تو نیز بپذیر و بر من توکّل کن که من شنوا و دانا هستم، اگر آنان بخواهند تو را فریب بدهند، بدان که من تو را از شرّ آنان دور نگه می دارم، من همان خدایی هستم که تو را یاری کردم و دل های مؤمنان را قوی داشتم و آنان تا پای جان تو را یاری نمودند».

آری، اگر دشمنان پیشنهاد صلح دادند و هیچ شاهدی برای اثبات نیرنگ آن ها نبود، با توکّل به من و هشیاری کامل، با آنان صلح کنید، امّا اگر شواهد نشان بدهد که دشمنان قصد فریب دارند، در اینجا نباید با آنان صلح کرد.

* * *

انفال : آیه ۶۳

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳)

قبل از این که پیامبر به مدینه هجرت کند، این شهر، شاهد جنگ داخلی بود، در این شهر، دو قبیله بزرگ : «اَوس» و «خَزرج» زندگی می کردند. در جنگ «بُعاث»، جوانان زیادی از آنان بر خاک و خون غلطیدند .(۲۰)

در میان این مردم، کینه ها آن چنان ریشه دوانده بود که به صورت عادی ممکن نبود از بین برود، اگر پیامبر همه ثروت دنیا را خرج می کرد نمی توانست میان آنان، دوستی برقرار کند.

تو به پیامبر دستور دادی به مدینه هجرت کند و به او وعده دادی که مردم آن شهر او را یاری خواهند کرد، تو دل های آن مردم را به هم نزدیک کردی و میان

آنـان الفت و محبّت ایجـاد کردی، آنان کینه ها و خشم ها را فراموش کردنـد و همه در کنار هم به یاری پیامبر آمدنـد و برای هدفی مقدّس، فداکاری کردند، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.(۲۱)

* * *

انفال : آیه ۶۵ – ۶۴

یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ (۶۴) یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِئَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ (۶۵)

اکنون با پیامبر خود سـخن می گویی: ای پیامبر ! می دانم که کافران به فکر نابودی این دین هسـتند، آنان می خواهند هر طور شده است تو را به قتل برسانند، امّا آنان موفّق نمی شوند، من تو را یاری می کنم، یاری من و یاری مؤمنانی که پیرو تو هستند، تو را کفایت می کند، تو بر همه کافران پیروز می شوی، این وعده من است.

ای پیـامبر ! از تو می خواهم که مؤمنـان را برای پیکـار با کافران تشویق کنی، بیست نفر از مسـلمانان با اسـتقامت می تواننـد بر دویست نفر از کافران پیروز شوند، صد نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر هزار نفر از کافران پیروز شوند.

آری، مسـلمانان هدف خود و آثار مثبت آن را می دانند، شـهادت را سـعادت می دانند و به هدف خویش ایمان دارند و برای همین در راه آن استقامت می کنند، امّا کافران نمی دانند برای چه می جنگند، آنان روز قیامت را قبول

ندارند، از مرگ می ترسند، برای همین سست و ضعیف هستند و شکست می خورند.

* * *

انفال : آیه ۶۶

الاْنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)

در آیه قبل، از مسلمانان خواستی تا هر نفر از آنان در مقابل ده نفر از کافران مقاومت کند، اگر سپاه دشمن ده برابر مسلمانان باشد، مسلمانان باید به میدان بروند.

این سخن تو برای مسلمانانی بود که از ایمان قوی و فوق العاده ای بهره مند بودند، تو می دانستی که مسلمانان عادی نمی توانند این گونه عمل کنند، برای همین تو بر آنان تخفیف دادی و از آنان می خواهی اگر سپاه دشمن دو برابر آنان بود، مقاومت کنند و میدان را ترک نکنند، در واقع هر مسلمان باید در مقابل دو نفر از کافران مقاومت کند.

این سخن توست: «به اراده من، صد نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دویست نفر از کافران پیروز شوند، هزار نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دو هزار نفر از کافران پیروز شوند، من پشتیبان کسانی هستم که در راه من استقامت میورزند و بر سختی ها صبر می کنند».

* * *

انفال : آیه ۶۸ – ۶۷

مَا كَانَ لِنَبِيّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الاْرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الاْخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَکِیمٌ (۶۷) لَوْلَا کِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّکَمْ فِیما أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ (۶۸)

در جنگ بـدر، هنگامی که مسـلمانان با کافران نبرد می کردند، نشانه های شـکست کافران آشـکار گردید، در این میان، عدّه ای به جای این که به ادامه نبرد با کافران بپردازنـد، به این فکر بودنـد که تا آنجا که می تواننـد اسـیر بگیرنـد تا بعداً بتوانند در مقابل آزادی آنان، «فدیه» یا تاوان بگیرند، امّا این کار خطرناکی بود، هنوز دشـمن به طور کامل شکست نخورده بود، سرگرم شدن به گرفتن اسـیر می توانست سرنوشت جنگ را تغییر دهد، وقتی یک نیرو، یک نفر را اسیر می کرد، باید دست های او را می بست و او را به پشت جبهه می برد، عـدّه ای بایـد در پشت جبهه مواظب اسـیران باشـند تا فرار نکنند، این کارها سـبب می شود از تعداد نیروی جنگی مسلمانان کم شود، احتمال داشت که باقی مانده سپاه دشمن وقتی این وضعیّت را ببینند، تجدید قوا کرده و به مسلمانان حمله کنند.

اکنون تو این آیه را بر پیـامبر نـازل می کنی: ای پیـامبر ! وقتی یـاران تو، ضـربه های کاری به دشـمن زدنـد و از شـکست آنان مطمئن شدنـد، می تواننـد کافران را اسـیر کننـد، امّا تا زمانی که کافران در میـدان جنگ حضور دارند و احتمال حمله غافلگیر کننده آنان می رود، مسـلمانان نباید فکر و ذهن خود را مشغول گرفتن اسیران بیشتر کنند، آنان باید فقط به میدان جنگ توجّه کنند تا مبادا کافران حمله کنند و آنان را غافلگیر کنند !

* * *

عدّه ای از مسلمانان این خطا را انجام دادند، آنان در حسّاس ترین لحظات

جنـگ، به اسـیر کردن کـافران اقـدام کردنـد و میـدان را خالی کردنـد، آنان به فکر پول و مال دنیا افتاده بودنـد، می خواسـتند اسیران بیشتری بگیرند تا بعداً در مقابل آزاد کردن آن اسیران، پول بیشتری به دست آورند.

در آن جنگ، کافران نتوانستند از این فرصت استفاده کنند، امّا این کار غفلت بزرگی بود، تو این غفلت آن گروه را بخشیدی، زیرا آنان این دستور تو را نمی دانستند، تو تا زمانی که قانون خود را بیان نکردی، کسی را به خاطر سرپیچی از آن عذاب نمی کنی.

جنگ بدر، اوّلین تجربه آنان بود، تو هم قبلاً این قانون را بیان نکرده بودی، تو این غفلت آنان را بخشـیدی، امّا به آنان هشدار دادی تا به وظیفه خود آشنا باشند.

* * *

انفال : آیه ۶۹

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹)

در جنگ بدر، مسـلمانان هفتاد اسـیر از کافران گرفته بودند، عدّه ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و گفتند: «ای پیامبر ! اسیران را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنان از خویشاوندانشان که در مکّه هستند، فدیه و پول بگیریم».

تو این آیه را نازل کردی: «آنچه را غنیمت گرفته اید، از شـماست و گوارای شـما باد، تقوا پیشه کنید که من بخشنده و مهربان هستم».

پس به پیامبر اجازه چنین کاری را می دهی، تو دوست نـداری که مسـلمانان ثواب جهاد در راه تو را با پول معامله کننـد، آنان فقط به خاطر تو باید به جهاد بروند، البتّه ممکن است که در این راه، غنیمتی هم به دست آورند، امّا غنیمت،

نباید هدف باشد، تو به مسلمانان می گویی تقوا پیشه کنند.

قرار شد که هر اسیری که از خانواده ای ثروتمند است، چهارهزار درهم بدهد، اسیری هم که از خانواده ای کم درآمد است، هزار درهم بدهد. این خبر به خانواده اسیران رسید و آنان این پول را برای آزاد کردن اسیران خود فرستادند و اسیران آزاد شدند.

برای این که من بدانم چهارهزار «درهم» امروز چقدر ارزش دارد، باید قیمت ۸۰ مثقال طلا را به دست بیاورم، باید ببینم یک مثقال طلا چقدر ارزش دارد، آن را در ۸۰ ضرب کنم. این ارزش تقریبی چهارهزار درهم می باشد. همین طور اگر بدانم ۲۰ مثقال طلا چقدر ارزش دارد، به طور تقریبی به ارزش هزار درهم رسیده ام.

* * *

انفال : آیه ۷۱ – ۷۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

همه اسیران بعد از آزاد شدن به مکّه رفتند و به خانواده خود پیوستند، امّا چند نفر از آن اسیران، مسلمان شدند و در مدینه، کنار پیامبر ماندند، آنان پول آزادی خود را داده بودند و در دل خود کمی ناراحت بودند. اینجا بود که تو از پیامبر خواستی به آنان چنین بگوید که اگر خدا در دل شما، خیر و نور ایمان ببیند، در مقابل آن پولی که برای آزادی خود داده اید، بهتر از آن را به شما می دهد، از گناه شما می گذرد که او بخشنده و مهربان است.

بعد از مدّتی، پولی به دست پیامبر رسید و پیامبر آن پول را به اسیرانی که مسلمان شده بودند داد، در واقع، آن پولی که پیامبر به آنان داد، جبران آن چیزی بود که آنان برای آزادی خود پرداخت کرده بودند.

* * *

ممکن است بعضی از اسیران به ظاهر ادّعا کنند که مسلمان شده اند، ولی هدف آنان ضربه زدن به مسلمانان باشد، اگر آنان بخواهند خیانت کنند، این امری تازه نیست، آنان قبل از این هم، ندای فطرت خویش را پشت سر انداختند و به جنگ دین خدا آمدند، امّا تو آنان را شکست دادی و تو به همه رفتار و کردار آنان آگاهی داری.

وحشت بی جا از اسیران درست نیست، اگر آنان بخواهند دسیسه ای بکنند، تو پیامبر را از آن باخبر می سازی که تو از همه چیز باخبر هستی.

* * *

انفال : آیه ۷۳ - ۷۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْض وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْء حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْض إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ (۷۳)

در اینجا یاران پیامبر را می ستایی و دو گروه آنان را نام می بری:

* گروه اوّل: مهاجران.

ص:۶۳

پیامبر در شـهر مکّه به پیامبری رسـید، گروه کوچکی از مردم مکّه، اوّلین کسانی بودند که به پیامبر ایمان آوردند، آنان در راه تو سختی های زیادی تحمّل کردند و بارها به دست بُت پرستان شکنجه شدند ولی از یاری پیامبر دست برنداشتند.

وقتی پیامبر به مـدینه هجرت کرد، آنان هم از تمام زنـدگی خود گذشـتند و با دست خالی به آن شـهر هجرت کردند، کافران اجازه نمی دادنـد که آنان، مال و دارایی خود را همراه خود ببرند، آنان از دنیای خود گذشـتند تا بتوانند کنار پیامبر تو باشـند. چون آنان به مدینه هجرت کردند، به آنان «مهاجران» گفته می شود.

در اینجا برای مهاجران چند ویژگی مهم ذکر می کنی: ایمان، مهاجرت در راه تو، یاری کردن پیامبر با جان و مال خود.

* گروه دوم: انصار

وقتی مردم مدینه با آموزه های قرآن آشـنا شدند، به آن ایمان آوردند و گروهی از آنان به مکّه آمدند و با پیامبر دیدار کردند و آن حضرت را به شهر خود دعوت کردند، آنان با پیامبر پیمان بستند که او را یاری کنند. چون آنان پیامبر را یاری کردند، به آنان «انصار» گفته می شود.

در اینجا برای انصار دو ویژگی را نام می بری: پناه دادن به پیامبر و مؤمنان، یاری کردن پیامبر.

مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسـلامی مـدینه بودنـد، آنان به یکـدیگر یاری می رساندنـد و نسبت به هم احساس وظیفه می کردند.

* * *

اگر کسی مسلمان شود و بدون عذر، در سرزمین کفر باقی بماند، مسلمانان

در مقابل او وظیفه ای ندارنـد، اگر مثلاً مال و ثروت او به خطر افتد، مسـلمانان در این زمینه مسـئولیّتی ندارند، زیرا او به اختیار خودش در سـرزمین کفر مانده است، امّا اگر دین او به خطر افتد و از مسلمانان یاری بطلبد، مسلمانان موظّف هستند او را یاری کنند.

* * *

اگر مسلمانان با کافران سرزمینی پیمان صلح ببندند، باید به پیمان خود وفادار باشند.

در این شـرایط، اگر مسلمانی در آن سرزمین کفر زندگی کند و دین او به خطر افتد، مسلمانان نباید برای یاری او به جنگ آن کافران بروند، زیرا یاریِ آن مسـلمان به معنای شکستن پیمان و عهد می باشد، این قانون توست: احترام به پیمانی که با کافران بسته شده است، مهم است.

مسلمانانی که در سرزمین کفر زندگی می کنند و در شرایط سخت می باشند، باید به جامعه اسلامی هجرت کنند.

* * *

انفال : آیه ۷۴

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴)

در اینجـا بـار دیگر از مهاجران و انصار و ویژگی های آنان و پاداشـی که تو به آنان خواهی داد، یاد می کنی و آنان را مؤمنان واقعی می دانی. آری، تو مؤمنان واقعی را این گونه معرّفی می کنی: کسانی که ایمان آوردنـد و مهاجرت نمودنـد و در راه تو جهاد کردند و کسانی که مؤمنان را پناه دادند و آن ها را یاری کردند،

تو بخشش و مغفرت خود را بر آنان نازل می کنی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای می دهی و به آنان روزیِ شایسته می دهی، آنان در بهشت از نعمت های زیبای تو بهره مند خواهند شد و برای همیشه مهمان لطف تو خواهند بود.

* * *

انفال : آیه ۷۵

وَالَّذِينَ آَمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْض فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْء عَلِيمٌ (۷۵)

از مهاجران و انصار یاد کردی، اکنون می خواهی از کسانی نام ببری که بعداً ایمان آوردند و از سرزمین کفر به سوی مسلمانان هجرت کردند و در راه تو جهاد کردند، آنان نیز از مهاجران و انصار به حساب می آیند.

جامعه اسلامی، جامعه ای انحصاری نیست، درهای این جامعه به سوی همه مؤمنان و مهاجران و کسانی که در راه تو جهاد می کنند، گشوده است.

هر کس در هر جای دنیا و در هر زمانی که باشد، می تواند مانند یاران پیامبر باشد.

کسی که در سرزمین کفر زندگی می کند، اگر احساس کند که در آنجا، دین او در خطر است، پس به خاطر تو، از آنجا مهاجرت کند، تو او را مانند کسی می دانی که همراه پیامبر از مکّه به مدینه هجرت نمود، او همانند مهاجرانی است که تو درباره آنان سخن گفتی.

کسی که به تو ایمان بیاورد و در راه تو با جان و مال خود جهاد کند و برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی تلاش کند، تو به او پاداش «انصار» را

ص:۶۶

می دهی.

* * *

از مهاجران و انصار سخن گفتی، از پیوند عمیقی که میان آنان بود، یاد کردی، آنان با یکدیگر پیمان برادری بسته بودند و در آن زمـان، رسم بر این بود که اگر دو نفر با هم پیمان برادری می بسـتند، از یکـدیگر ارث می بردنـد، اگر یکی از آنان از دنیا می رفت، دیگری از او ارث می برد.

از زمان هجرت مسـلمانان به مـدینه، چنـد سال گذشـته است، در این مـدّت، آنان به این رسم عمل می کردند، اکنون تو قانون خود را درباره ارث تغییر می دهی، ارث فقط به کسانی می رسـد که با یکـدیگر خویشاوندی دارند، هیچ کس به سـبب پیمان برادری از دیگری ارث نمی برد.

* * *

چرا خدا قانون ارث را تغییر داد؟

وقتی مسـلمانان از مکّه به مـدینه آمدنـد، هیـچ چیز از اموال زنـدگی و ثروت خود را همراه نیاورده بودند، کافران مکّه به آنان اجـازه چنین چیزی نمی دادنـد. آن مسـلمانان با دسـتان خالی به مـدینه هجرت کردنـد، آنان همه زنـدگی خود را در مکّه رها کردند و به مدینه آمدند.

خدا می دانست که آنان در فقر هستند، برای همین فرمان داد که برادر مسلمان از برادرش ارث ببرد.

این قانون برای آن شـرایطِ سخت و دشوار بود تا به این وسیله، مقداری از مشکلات اقتصادی کسانی که به مدینه هجرت کرده بودنـد، برطرف شود. هر کـدام از مهاجران با یکی از مردم مـدینه، عقـد برادری خوانـده بودند. این قانون باعث می شد تا اگر یکی از مردم مدینه از دنیا رفت، مقداری از ثروت او به آن

مهاجری که از مکّه آمده بود، برسد.

چنـد سال که گـذشت، وضع مسـلمانان بهتر شـد، برای همین خـدا این قانون اوّلیّه ارث را لغو نمود و قانون اصـلی ارث را بیان کرد.

* * *

قانون تقسیم ارث به صورت بسیار مفصّل در آیات دیگر قرآن بیان شده است.

وقتی کسی از دنیا می رود، ثروت او فقط بین خویشاوندان او به این ترتیب تقسیم می شود:

۱ - اگر او پدر و مادر و فرزند دارد، ارث به آن ها می رسد.

۲ - کسـی که پـدر و مـادر و فرزنـد نـدارد، ارث به پـدربزرگ و مادربزرگ و برادر و خواهر او (یا فرزنـدان برادر و فرزنـدان خواهر) می رسد.

۳ - اگر کسی هیچ کدام از موارد بالا را نداشت، ارث او به عمو، عمّه، دایی و خاله (و یا فرزندان آن ها) می رسد.

اگر کسـی از دنیـا برود و همسـر داشـته باشـد، به همسـر او هم مقـداری از ارث می رسـد. جزئیات بیشتر درباره ارث در سوره «نساء» آیه ۱۱ و ۱۷۶ آمده است.

خلاصه آن که در اینجا قرآن، قانون ارث با پیمان برادری را لغو می کند و از همه می خواهد به این دسـتور جدید عمل کنند، زیرا خـدا به حکمت و درستی هر دسـتوری که می دهـد، دانا می باشـد و بر طبق مصـلحتی که سـعادت انسان ها در آن است، حکم می کند.(۲۲)

ص:۶۸

...

سوره توبه

اشاره

ص:۶۹

...

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنیّ» است و سوره شماره ۹ قرآن می باشد.

۲ - «توبه» به معنای پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خدا می باشد، در این سوره، ۱۷ بار درباره توبه سخن به میان آمده است.

۳ - نام دیگر این سوره، «برائت» است. برائت به معنای «بیزاری» است. در آیه اول، درباره بیزاری خدا از بُت پرستان سخن به میان آمده است.

۴ - این سوره، تنها سوره ای است که با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز نمی شود، زیرا با بیزاری خدا از بُت پرستان، آغاز می شود و این مناسبت با مهربانی خدا که در «بسم الله الرحمن الرحیم» ذکر می شود، ندارد.

۵ - موضوعات مهم این سوره چنین است: بیزاری از بُت پرستان، توبه، جهاد، حج، منافقان، مسجد ضِرار (مسجدی که منافقان آن را در مدینه ساختند و پیامبر آن را خراب کرد...).

توبه: آیه ۴ – ۱

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴)

این سوره «بسم الله» ندارد، تو می خواهی درباره بیزاری از بُت پرستان سخن بگویی، پس در آغاز سوره «بسم الله» را ذکر نمی کنی. «بسم الله الرحمن الرحیم» یعنی به نام خدای بخشنده مهربان. بین بیزاری از بُت پرستان و ذکر مهربانی تو، مناسبتی وجود ندارد.

ص:۷۱

امّا ماجرای بیزاری تو از بُت پرستان چیست؟

در سال هشتم هجری پیامبر با مسلمانان به سوی مکّه رفت و شهر مکّه را بدون خونریزی فتح نمود و همه بُت هایی که درون کعبه بود را از بین برد، شهر مکّه، از همه ناپاکی ها و پلیدی ها پاک شد، بعد از آن پیامبر، به مدینه بازگشت.

سال نهم فرا رسید، وقت مراسم حجّ نزدیک شد، تو دوست نداشتی که بُت پرستان بعد از این دیگر به مکّه بازگردند.

بُت پرستان عادت داشتند که برای حجّ به مکّه می آمدند، آنان تو را به عنوان خدا و کعبه را به عنوان خانه تو قبول داشتند، امّا بُت ها را شریک تو می دانستند و باور داشتند اداره جهان به دست بُت ها می باشد و بُت ها را دختران تو می دانستند.

آنان رسم عجیبی داشتند، بعضی از آنان هنگام طواف لخت و عریان طواف می کردند، رسم آنان این بود: «هر کس که برای طواف کعبه می آید باید حتماً لباس مردم شهر مکّه را به تن کند و اگر کسی این لباس را نمی توانست تهیّه کند، باید لباس های خود را از بدن بیرون بیاورد و عریان طواف کند».(۲۳)

این عمل بسیار زشتی بود، تو تصمیم گرفتی تا دیگر اجازه ندهی پس از این، بُت پرستان به مکّه بیایند و این عمل زشت را انجام بدهند.

تو ۲۸ آیه اوّل این سوره را بر پیامبر نازل می کنی، پیامبر دستور می دهد این آیات بر صحیفه ای نوشته شود، (در آن زمان، نوشته ها را بر روی پوست حیوانات می نوشتند و به آن، صحیفه می گفتند).

پیامبر از ابوبکر می خواهد که به مکّه برود و برای مردم بخواند. ابوبکر به سوی مکّه حرکت می کند در این هنگام تو جبرئیل را نزد پیامبر می فرستی و

از او می خواهی که تـا به پیـامبر چنین بگویـد: «ای پیـامبر ! این پیـام را بایـد کسـی به مکّه بـبرد که از خانـدان توست». پیـامبر علی(علیه السلام)را فرامی خواند و او را به سوی مکّه روانه می کند و از او می خواهد خود را به ابوبکر برساند.

علی(علیه السلام)حرکت می کند، در منطقه ای به نام «روحاء» که تقریباً صد کیلومتر با مدینه فاصله دارد، به ابوبکر می رسد و این آیات را از او می گیرد و به سوی مکّه حرکت می کند و ابوبکر به مدینه بازمی گردد.(۲۴)

علی(علیه السـلام)به سوی مکّه می رود، روز عیـد قربـان (دهم ذی الحجّه) به مکّه می رسـد، مردم برای انجام مراسم حـج، در سرزمین «مِنا» که نزدیک مکّه است، جمع شـده اند، او در آنجا با صدای بلند به مردم می گوید: «ای مردم ! من فرسـتاده پیامبر هسـتم، پیامبر به من دستور داده به شما بگویم که هیچ کس حقّ ندارد، عریان و لخت، کعبه را طواف کند، بُت پرستان از سال آینده حقّ ندارند به مکّه بیایند»، او سپس این آیات را برای آنان می خواند، این سخن توست که به گوش مردم می رسد:

این اعلان بیزاری خدا و پیامبر اوست به مشرکانی که با آنان عهد بسته اید.

ای مشـرکان ! بدانید که از الآن به مدّت چهارماه فرصت دارید تا آزادانه سـفر کنید و هر جا می خواهید بروید، بعضـی از شما از راه دوری به مکّه آمده اید، شـما با امنیّت کامل در این مدّت چهارماه، می توانید به خانه های خود بازگردید، امّا بدانید بعد از این چهار ماه، باید مسـلمان شوید و دست از بُت پرستی بردارید و اگر این کار را نکنید، آماده جنگ باشـید، بدانید که شما نمی توانید عذاب خدا را از خود دور سازید و خدا کافران را خوار و ذلیل می کند.

در روز عید قربان که مردم برای انجام حجّ در سرزمین «مِنا» جمع هستند،

خدا و پیامبر به مردم پیام مهمّی اعلام می کنند، این پیام مهم این است: «خدا و پیامبرش از مشـرکان و بُت پرستان بیزار هستند، اگر مشـرکان توبه کردنـد و دست از بُت پرستی برداشـتند، به نفع آنان است، امّا اگر سـرپیچی و نافرمانی کنند، بدانند که نمی توانند با قدرت خدا مقابله کنند، کسانی که راه کفر را برگزینند، به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد.

* * *

همه مردم از این دسـتور تو باخبر می شونـد، مشـرکان حقّ ندارنـد در سال آینده به مراسم حجّ بیایند و عریان دور کعبه طواف کنند.

محمّد(صـلی الله علیه وآله)را به پیامبری فرسـتادی تا مردم را از بُت پرستی نجات بدهد، امّا بُت پرستان به آزار و اذیّت پیامبر و یاران او پرداختند و تصـمیم به قتل او گرفتند، پیامبر مجبور شد به مدینه هجرت کند، بُت پرستان بارها به جنگ او رفتند و البتّه تو او را یاری کردی. سرانجام در سال هشتم هجری به دست او مکّه را آزاد نمودی و پیامبر همه بُت هایی که دور کعبه بود را از بین برد.

امّا هنوز خیلی از مردم سـرزمین حجاز، بُت پرست هسـتند، تو می خواهی همه مردم این سـرزمین مثل مردم شـهر مدینه و مکّه، دست از بُت پرستی بردارند.

* * *

بُت پرستانی که با پیامبر پیمان بسته بودند، به دو دسته تقسیم می شدند:

گروه اوّل: گروهی که با پیامبر پیمان صلح بسته بودند ولی آنان خیانت کرده بودند و به پیمان خود وفا نکردند، آنان قول داده بودنـد که بـا دشـمنان اسـلام همکاری نکننـد، امّا به قول خود عمل نکردنـد و به دنبال فرصت مناسبی برای حمله به مسـلمانان بودند.(۲۵)

تو از پیامبر خواستی تا لغو پیمان را به آنان اعلام کنـد تا فرصت توطئه و شبیخون زدن به مسلمانان را پیـدا نکننـد. آنان بعد از چهار ماه، دیگر در امن و امان نخواهند بود.

گروه دوم: گروهی که با پیامبر پیمان صلح بسته انـد و به پیمان خود وفادار مانده اند، آنان هرگز دشمنان مسلمانان را یاری نکردند، تو از پیامبر می خواهی که به پیمان آنان احترام بگذارد.

البتّه پیمان پیامبر با آنان، به صورت دائمی نبود، معمولاً پیامبر در پیمان صلح خود، زمان مشخّصی را معیّن می کرد، تو از پیامبر می خواهی تا پایان زمان صلح نامه، پیمان را نشکند.

* * *

توبه: آیه ۶ – ۵

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

به بُت پرستان چهارماه فرصت دادی، این چهارماه از روز عیـد قربان سال نهم آغاز شـد، آنان صد و بیست روز فرصت دارند، که فکر کننـد شایـد سر عقل بیاینـد و دست از بُت پرستی بردارنـد، امّا پس از این مـدّت، دیگر آنان در امن و امان نیستند، با توجّه به شرایط زمان و مکان، باید مسلمانان یکی از اعمال زیر را انجام دهند: «محاصره کردن آنان، اسیر کردن آنان، بستن راه ها بر آنان، کشتن آنان».

این دستور تو برای این است که بُت پرستی ریشه کن شود، بُت پرستی، یک آیین و دین نیست، بلکه یک انحراف و خرافه بزرگ است و باید به هر قیمت ریشه کن شود، نزدیک به بیست سال، پیامبر آنان را به سوی تو فرا خواند، اکنون دیگر هنگام آن است که آنان به خود آیند.

البتّه تو راه را بر بُت پرستان نمی بندی، آنان در هر حال و هر لحظه می توانند توبه کنند و به سوی حقّ بازگردند و نماز به پا دارند و زکات بدهند، اگر آنان واقعاً مسلمان شدند، آغوش اسلام برای آنان باز است.

* * *

هدف از برخورد با بُت پرستان، گسترش عدالت و یکتاپرستی است نه به دست آوردن غنیمت و تصرّف سرزمین آن ها.

پس از تمام شدن این چهارماه که به بُت پرستان مهلت دادی، جنگ با آنان آغاز می شود، امّا اگر بُت پرستی از پیامبر درخواست پناهندگی کرد تا درباره اسلام تحقیق کند، پیامبر او را پناهندگی می دهد و بعد از آن او را به محلّ امن و امانش می رساند. کسی که در جهل و نادانی گرفتار شده است و بُت ها را می پرستد، می تواند با کمال آرامش نزد پیامبر برود و سخن او را بشنود و به سلامت به خانه اش بازگردد.

* * *

توبه: آیه ۱۱ – ۷

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (٧) كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (٨) اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ

ص:۷۶

سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٩) لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (١٠) فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (١١)

بعضی از مسلمانان از این که تو به پیامبر دستور دادی که بعد از چهارماه، پیمان بُت پرستان را لغو کند، تعجّب کردند، اکنون تو با آنان سخن می گویی: چگونه انتظار دارید که من و پیامبرم، بر پیمان خود با بُت پرستانی که پیمان خود را شکستند، باقی بمانیم؟

* * *

بار دیگر به دوگروه بُت پرستان اشاره می کنی:

گروه اوّل: کسانی که با مسلمانان، نزدیک مسجدالحرام (در منطقه حُدَیبیّه) پیمان بستند و بر آن وفادار ماندند، تو از مسلمانان می خواهی تا زمانی که این گروه بر پیمان خود هستند، مسلمانان هم به عهد خود وفا کنند، تو کسانی را که از عهدشکنی پرهیز می کنند، دوست داری.

گروه دوم: کسانی که با مسلمانان پیمان بستند، امّا به پیمان خود وفا نکردند، آنان دنبال فرصتی هستند تا به مسلمانان حمله کنند، اگر آنان بر مسلمانان پیروز شوند، هیچ عهد و پیمان و تعهّدی را مراعات نمی کنند، دل های آنان از کینه و انتقام جویی و دشمنی پر است، امّا با زبان، اظهار دوستی می کنند، بیشتر آنان از راه حقّ دور شده اند و قصد ندارند به پیمان خود وفا کنند.

آنان قرآن را شنیدند و حقّ را یافتند، امّا برای منافع مادّی خود از آن چشم پوشی کردند، دین تو را به بهای اندک دنیا فروختند و مردم را از راه تو دور کردند، به راستی که چه کارهایی انجام می دادند و آنان درباره یک

مسلمان، رعایت خویشاوندی و عهد و پیمان را نمی کنند و تا آنجا که بتوانند ستم می کنند.

البتّه اگر همین افراد، توبه کنند و نماز بخوانند و زکات بدهند، آغوش اسلام برای آنان گشوده است، آنان برادران دینی مسلمانان می شوند. تو این گونه آیات خود را برای مردمی که می خواهند بدانند، بیان می کنی.

* * *

توبه: آیه ۱۲

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲)

تو به بُت پرستان چهار ماه فرصت دادی، آنان در این چهارماه آزادانه می توانند رفت و آمد کنند و در امن و امان هستند، امّا اگر آنان به پیمان شکنی خود ادامه دادند و تصمیم حمله به مسلمانان را داشتند و دین اسلام را مورد سرزنش قرار دادند، مسلمانان باید چه کنند؟ آیا باید صبر کنند تا این چهار ماه تمام شود؟

به مسلمانان چنین می گویی: «در آن شرایط، با رهبران کفر که پیروان خود را گمراه می سازند، جنگ کنید، شایدپشیمان شوند و از اعمال ناشایست خود دست بردارند، بدانید که آنان به هیچ پیمانی، وفادار نمی مانند».

* * *

توبه: آیه ۱۶ - ۱۳

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّه أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْم مُؤْمِنِينَ (۱۴)

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

در میان مسلمانان کسانی بودند که موافق جنگ با بُت پرستان نبودند، آنان از بُت پرستان و قدرتشان می ترسیدند، اکنون تو به آنان می گویی:

چرا با کسانی که پیمان خود را شکستند و پیامبر را از شهر مکّه بیرون کردند، نمی جنگید؟ آیا فراموش کردید که آنان بودند که جنگ با شما را آغاز کردند؟

آیا می ترسید که آنان بر شما پیروز شوند؟ چرا از این مردم بی ایمان می ترسید؟ من به شما فرمان دادم که وقتی این چهارماه تمام شد، با آنان جنگ کنید، اگر شما مؤمن واقعی هستید، باید از مخالفت فرمان من بترسید.

با کافران پیکار کنید تا من به دست شما آنان را مجازات و رسوا کنم، با آنان بجنگید و بدانید من شما را یاری می کنم و با شکست آنان، دل های مؤمنان را آرام می کنم، شکست کافران را مایه خوشحالی مؤمنان قرار می دهم و خشم شما را فرو می نشانم. شما سالیان سال، زیر شکنجه های آنان بوده اید و از آنان خشم و کینه به دل دارید، اکنون وقت آن است که به جنگ آنان بروید و آنان را به سزای اعمالشان برسانید، فراموش نکنید اگر گروهی از آنان توبه کردند و مسلمان شدند، به آنان امن و امان بدهید و بدانید که هر کس توبه کند، من او را می پذیرم، من به همه چیز آگاه هستم و همه کارهای من از روی حکمت و مصلحت است.

ای کسانی که دوست ندارید با بُت پرستان جنگ کنید، به چه فکر می کنید؟

ص:۷۹

من می دانم که بعضی از بُت پرستان از خویشاوندان شما هستند، برای همین جنگ با آنان را خوش نمی دارید، آیا شما پیوند خویشاوندی را بر فرمان من، مقدّم می دارید؟

آیا فکر می کنید که شما را به حال خود وامی گذارم؟ آیا فکر می کنید که شما با مؤمنان واقعی، یکسان خواهید بود؟

به زودی زمینه امتحان پیش می آورم تا مؤمنان واقعی از بقیّه جدا شوند. من کسانی را که در راه من جهاد می کنند و غیر از من و پیامبرم و مؤمنان، دوست و همرازی نمی گیرند، را می شناسم و به آنان پاداش بزرگی خواهم داد.

کسانی که با کافران و گناهکاران، رابطه دوستی برقرار می کنند، بدانند که از کار آنان باخبر هستم، آنان از فرمان من سرپیچی کردند و مخفیانه با دشمنان من طرح دوستی ریختند، آنان بدانند که خشم من در انتظارشان است.

* * *

بار دیگر سخن تو را می خوانم، تو از کسانی سخن گفتی که غیر از تو و پیامبر و مؤمنان، دوست و همرازی نمی گیرند، آنان فقط سرپرستی و ولایت پیامبر و مؤمنان را پذیرفته اند و از رهبران دیگر بیزار هستند.

به راستی منظور از مؤمنان در اینجا چه کسانی هستند؟ آنان همان دوازده امامی هستند که تو به آنان مقام عصمت داده ای و آنان را جانشین پیامبرت قرار داده ای.

در واقع، تو از همه ما می خواهی تا پیامبر و دوازده امام را به عنوان رهبر خود قبول کنیم.(۲۶)

اینجاست که من به یاد سخن امام هادی(علیه السلام)می افتم، او به یکی از یاران خود، درس امام شناسی داد و برای او «زیارت جامعه» را بیان کرد، من این زیارت را

بسیار دوست دارم. وقتی آن را می خوانم احساس خوبی به من دست می دهد.

اکنون قسـمتی از آن زیارت را در اینجا ذکر می کنم، آنجا که خطاب به امامان چنین می گوییم: «من با شما هستم، با غیر شما کار نـدارم، به شـما ایمان دارم، همه شـما را دوست دارم و ولایت همه شـما را پـذیرفته ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آن ها هسـتند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شـما هسـتم، تسـلیم شما هستم و هرگز از رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنّم می برند، پیروی نمی کنم، آری ! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنّم در پی ندارد».(۲۷)

* * *

توبه: آیه ۲۲ – ۱۷

مَا کَانَ لِلْمُشْـرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِینَ عَلَی أَنْفُسِـهِمْ بِالْکُفْرِ أُولَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِی النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِـدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْاخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاهَ وَآتَی الزَّکَاهَ وَلَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَـی أُولَئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَـدِینَ (۱۸) أَجَعَلْتُمْ سِـقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْـجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْاخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لَا یَسْـتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا یَهْـدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۱۹) الَّذِینَ آمَنُوا وَهَـاجَرُوا وَجَاهَـدُوا فِی سَبِیـلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْـدَ اللَّهِ وَأُولَئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمه مِنْهُ وَرِضْوَان وَجَنَّات لَهُمْ فِیهَا نَعِیمٌ مُقِیمٌ (۲۱) خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ (۲۲)

کعبه خانه توست، یادگاری از ابراهیم(علیه السـلام). او مسجدالحرام را برای کسانی که به تو ایمان داشتند، آماده کرد و آن را خانه یکتاپرستی قرار داد، امّا به مرور

زمان، این مسجد در اختیار بُت پرستان قرار گرفت و آنان از جای جای سرزمین حجاز به آنجا می آمدند. آنان در آنجا بُت های خود را قرار داده بودند و برای آبادی و تعمیر و مرمّت آن، پول های زیادی خرج می کردند.

در سال هشتم هجری، پیامبر مکّه را از وجود بُت ها پاک نمود، اکنون تو به او فرمان داده ای تا به بُت پرستان خبر بدهد که دیگر حقّ ندارند به مسجدالحرام بیایند.

عدّه ای از مسلمانان وقتی این سخن را شنیدند، با خود گفتند: چرا ما باید بُت پرستان را از خود برانیم؟ باید به آنان اجازه بدهیم به مسجدالحرام بیایند و مراسم حجّ را انجام بدهند، شرکت آنان که جمعیّت زیادی هم هستند، از هر جهت سبب رونق و آبادی است.

اکنون به همه اعلام می کنی که حضور بُت پرستان هرگز باعث آبادی و آبادانی نمی شود، بُت پرستان تا زمانی که بر کفر خود باقی هستند، حقّ تعمیر مساجد و به ویژه مسجدالحرام را ندارند، آنان راه شیطان را در پیش گرفته اند و کارهایشان نابود می شود و در روز قیامت برای همیشه در عذاب گرفتار خواهند بود.

فقط کسانی می توانند مساجد و به ویژه مسجدالحرام را آباد کنند که به تو و روز قیامت ایمان دارند و نماز می خوانند و زکات می دهند و از مخالفت فرمان تو، فقط می ترسند، آنان کسانی هستند که در روز قیامت به بهشت تو راه خواهند یافت.
تو از همه می خواهی که اجازه ندهند افراد ناپاک به خاطر ثروت یا نفوذ اجتماعی خود، در اداره مساجد دخالت کنند.

* * *

بعضی از مسلمانان دوست داشتند تا با بُت پرستان مدارا شود، سال های سال

کعبه به دست بُت پرستان اداره می شد، آنان مسجدالحرام را آباد می کردند و کلیددار کعبه بودند. بعضی برای مردمی که به آنجا می آمدند، آب تهیّه می کردند، شهر مکّه، شهری خشک و کم آب بود.

در اینجا به این نکته اشاره می کنی که هرگز کلیدداری کعبه و آب دادن به حاجیان، نمی تواند جای ایمان به تو را بگیرد، کسی که به تو و روز قیامت ایمان آورده است و در راه تو جهاد کرده است، مقامش از کلیددار کعبه و آب دهنده به حاجیان، بسی بالاتر است.

آری، کسانی که به تو ایمان آوردند و در راه تو با جان و مال جهاد کردند، نزد تو مقامی بزرگ دارند و آنان رستگار و سعادتمند هستند، تو به آنان مژده رحمت می دهی. در روز قیامت، فرشتگان به آنان خبر می دهند که تو از آنان راضی و خشنود هستی و آنان را به باغ های بهشت رهنمون می شوند، بهشتی که در آنجا، نعمت های جاودانه خواهد بود و آنان برای همیشه از آن بهره مند خواهند شد. در آن روز، پاداش بزرگی در انتظار آنان است.

* * *

توبه: آیه ۲۴ – ۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)

ص:۸۳

از پیامبرت خواسته ای تا چهارماه به بُت پرستان مهلت بدهد و پس از آن، اگر بُت پرستان ایمان نیاوردند، با آنان وارد جنگ شود، عدّه ای از مسلمانان با بُت پرستان خویشاوند بودند، برای آنان سخت بود که از خویشاوندان خود چشم بپوشند، اکنون تو با آنان سخن می گویی: «اگر پدران و برادران شما، راه کفر را برگزیدند، شما آنان را به دوستی نگیرید، هر کس از شما با آنان دوستی کند، به خود ظلم و ستم نموده است».

نباید دوستیِ خویشاوندی که کافر است، مانع اجرای فرمان تو شود، اگر این دوستی سبب شود مسلمانی دست از جهاد بردارد و فرمان تو را اطاعت نکند، او به خود ظلم بزرگی کرده است.

گروهی دیگر از مسلمانان به فکر پدر، برادر، فرزندان و همسرِ کافر خود بودند، این مسلمانان با خود فکر می کردند چگونه به جنگ با آنان بروند، برخی دیگر به سرمایه ها و تجارت خود می اندیشیدند، رونق تجارت آنان به آمد و رفت کافران بستگی داشت، آنان وقتی شنیدند که از چهار ماه دیگر رفت و آمد کافران به مکّه ممنوع می شود، از کسادی تجارت خود نگران شدند.

تو همه این ها را می دانستی، اکنون سخن خود را با مسلمانان ادامه می دهی: «آیا پدارن و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان و دارایی های خود و تجارتی که از کسادی آن نگران هستید و خانه های مورد علاقه خود را; از من و پیامبر من و جهاد در راه من، بیشتر دوست دارید؟ اگر چنین است، پس منتظر باشید تا زمان فرمان من فرا رسد، من کسانی را که نافرمانی کنند، به حال خود رها می کنم».

کسانی که نگران پدر، برادر، فرزند و همسرِ کافر خود بودند و به تجارت و

رونق کاسبی خود فکر می کردند، باید لحظه ای تأمّل کنند، دیر یا زود، فرمان تو فرا می رسد و تو فرشته مرگ را برای گرفتن جان آنان می فرستی، در آن لحظه، هیچ چیز به کار آن ها نمی آید، فقط ایمان به توست که می تواند مایه نجات باشد، پدر، فرزند، همسر، برادر هیچ کاری نمی توانند بکنند، انسان باید همه ثروت و دارایی خود را رها کند و با یک کفن به سوی قبر برود، در آن لحظه می فهمد که به خاطر دوستی این چیزها، چه ظلمی به خود کرده است، امّا افسوس که آن وقت، دیر شده است و دیگر پشیمانی سودی ندارد.

البتّه منظور تو این نیست که انسان، از عواطف انسانی و سرمایه های اقتصادی خود چشم بپوشد، سخن در این است که عواطف و امور اقتصادی در نظرش از دین او مهم تر نباشد. مؤمن واقعی کسی است که بر سر دو راهیِ حق و باطل، عشق به فرزند و خویشاوندان و عشق به امور اقتصادی، او را از تو جدا نکند.

* * *

توبه: آیه ۲۷ – ۲۵

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷)

تو می خواهی بُت پرستی به دست پیامبر در این سرزمین نابود شود، برخی از مسلمانان از قدرت و نیروی بُت پرستان ترسیده اند، آنان با خود می گفتند

که پیامبر چگونه می خواهد این کار را بکند، آنان فکر می کردند که اعلام جنگ با بُت پرستان، کاری خطرناک است.

گویا مسلمانان فراموش کرده اند که تو پیامبر خود را یاری می کنی، از روزی که او را به پیامبری فرستادی، همواره یار و پشتیبان او بودی، پیامبر بارها با کافران در میدان جنگ روبرو شد و تو هیچ گاه او را تنها نگذاشتی، فرشتگان خویش را برای یاری اش فرستادی، دل های یاران او را محکم و استوار ساختی تا از دشمنان خود نهراسند.

اکنون می خواهی از «جنگ حُنین» سخن بگویی، در سال هشتم، مسلمانان شهر مکّه را فتح کردند و آنجا را از بُت ها پاک نمودند، به پیامبر خبر رسید که تعداد زیادی از بُت پرستانی که در «طائف» زندگی می کنند، تصمیم دارند به مسلمانان حمله کنند. طائف کمتر از صد کیلومتر با مکّه فاصله دارد.

پیامبر با دوازده هزار نفر به سوی حنین حرکت کرد، در آن روز مسلمانان مغرور شدند، به جای آن که به تو توکّل کنند، به جمعیّت زیاد خود اعتماد کردند، آنان تصوّر می کردند که دیگر هیچ کس نمی تواند شکستشان بدهد.

دشمن از حرکت سپاه اسلام باخبر شد و در منطقه ای به نام «حنین» برای آنان کمین گذاشت. حنین، درّه ای بود که سپاه اسلام باید از آن عبور می کرد و تقریباً سی کیلومتر با مکّه فاصله داشت.

راه زیادی تا طائف مانده بود و مسلمانان به دره «حنین» رسیدند، ناگهان بُت پرستان از بالای کوه هجوم آوردند و مسلمانان را با حمله ناگهانی خود غافلگیر کردند.

عدّه زیادی از مسلمانان فرار کردند و نظم سپاه اسلام به هم ریخت، آن روز، زیادی نیروی مسلمانان کاری از پیش نبرد، آنان بی پناه به هر سو فرار

می کردند و هیچ پناهگاهی برای خود نمی یافتند.

در این میـان افرادی همچون علی(علیه السـلام)مقـاومت نمودنـد، عبـاس عموی پیـامبر بر سـر مسـلمانان فریـاد زد و آنـان را به پایـداری و اسـتقامت فرا خوانـد. پیامبر دست به دعا برداشت و از تو طلب یاری کرد، اینجا بود که تو آرامش را بر دل پیامبر و مؤمنان نازل کردی. فرشتگان را به یاری آنان فرستادی و بُت پرستان را به سزای اعمالشان رساندی و مسلمانان پیروز شدند.

مسـلمانان در آن روز از میـدان جنـگ فرار کردنـد و پیامبر را تنها گذاشـتند، امّا گروه زیادی از آنان از این کار خود پشـیمان شدند و توبه کردند و تو هم گناه آنان را بخشیدی و رحمت خود را برا آنان نازل کردی که تو بخشنده و مهربان هستی.

* * *

خاطره «حنین» را برای مسـلمانان یادآوری کردی تا آنان به تو توکّل کننـد و بداننـد که تو هرگز پیامبر را تنها نمی گذاری، تو از پیـامبر خواسـته ای به بُت پرسـتان چهارماه فرصت بدهـد و سـپس با آنان وارد جنگ شود، درست است که پیامبر علی(علیه السـلام)را به مکّه فرستاده است تا این مطلب را در مکّه به بُت پرستان اعلام کند، امّا مسلمانان نباید نگران باشند و ترس به دل خود راه دهند، تو پیامبر و دین خود را یاری می کنی و به زودی ریشه بُت پرستی در این سرزمین برچیده می شود.

تو ترسـی بر دل بُت پرسـتان می افکنی که آنان جرأت جنگ با پیامبر را نداشته باشند، خیلی از مردم عادی به اسلام علاقه مند شده و مسـلمان می شوند، رهبران آنان هم می فهمند که دیگر نمی توان در مقابل اسـلام ایسـتاد، آنان هم از بُت پرستی دست برمی دارند.

ص:۸۷

* * *

توبه: آیه ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

با مسلمانان درباره پلیدی بُت پرستان سخن می گویی و از مسلمانان می خواهی اجازه ندهند این بُت پرستان دیگر به مسجد الحرام نزدیک شوند. کعبه و حج، یادگار ابراهیم(علیه السلام)است، امّا این بُت پرستان این حجّ را تحریف کردند و بُت ها را همه کاره جهان می دانند. این آخرین حجّی بود که آنان به جا آوردند، سال آینده آنان اجازه آمدن به مکّه را ندارند، آنان برای زیات خانه تو، باید از بُت پرستی دست بردارند.

عدّه ای از مسلمانان از نیامدن بُت پرستان نگران هستند، آنان فکر می کنند که اگر بُت پرستان به مکّه نیایند، تجارت و کسب و کارشان از رونق می افتد و آنان به فقر گرفتار می شوند. تو به آنان وعده می دهی که آنان را از فضل و بخشش خود، از فقر نجات می دهی که تو خدای دانا هستی و همه کارهایت از روی حکمت است.

* * *

توبه: آیه ۲۹

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹)

تا اینجا سخن از بُت پرستان بود، به آنان مهلت چهارماهه دادی و از پیامبر

خواستی بعد از این مدّت، جنگ را با آنان آغاز کند، اکنون از یهودیان و مسیحیان سخن می گویی، کسانی که می دانند محمّد(صلی الله علیه وآله)، آخرین پیامبر توست، امّا به او ایمان نمی آورند، آنان به دین تو باور ندارند و احکام تو را قبول ندارند، به قرآن ایمان نیاورده اند، اگر آنان واقعاً به تو ایمان داشتند و از عذاب روز قیامت می ترسیدند، حقّ را انکار نمی کردند، معلوم می شود آنان به تو و روز قیامت ایمان ندارند، مسیحیان، عیسی(علیه السلام)را خدا می دانند و دچار شرک شده اند، یهودیان هم یکی پیامبران تو را به عنوان «پسر خدا» مطرح کرده اند، آنان در دین خود، دچار شرک و انحراف شده اند.

اکنون آنان سه راه پیش رو دارند: یا مسلمان شوند، یا برای جنگ آماده شوند، یا با حفظ دین خود، زندگی مسالمت آمیز در کنار مسلمانان را بپذیرند و جزیه بدهند، جزیه، مالیاتی است که آنان باید با خواری (و به حالت تسلیم) بپردازند.

آنان می توانند در جامعه اسلامی زندگی کنند و این در صورتی است که حاضر شوند دین اسلام را محترم بشمارند و هرگز با دشمنان همکاری نکنند و مالیات خود را بپردازند، آنان این مالیات را در مقابل تأمین امنیّت خود می پردازند.

* * *

پیامبر هنگامی که می خواست علی(علیه السلام)را به مکّه بفرستد، این ۲۸ آیه را به او داد تا برای همه مردمی که در آنجا بودند، بخواند، این یک اعلام عمومی بود و خبر آن به گوش همه رسید، وقتی آنان به خانه و کاشانه خود برگشتند،

این خبر را به بقیّه گفتند. در واقع همه مردم سرزمین حجاز از این خبر آگاه شدند، بعد از آن ،قبیله ها و گروه های بزرگ به فکر افتادند و فهمیدند که توان مقابله با مسلمانان را ندارند، بیشتر آنان دین اسلام را پذیرفتند و از جنگ با مسلمانان خودداری کردند.

برای اوّلین بار بود که سرزمین حجاز وحدت و یکپارچگی را تجربه می کرد، سرزمینی که سال های سال در آتش تفرقه و اختلاف می سوخت، نجات پیدا کرد. مردمی که سراسر زندگی آنان، جز کشتن و غارت کردن نبود، فرماندهی حکومت پیامبر را پذیرفتند و جنگ جای خود را به صلح و آرامش داد. آری، قبیله های مختلف، نمایندگان خود را نزد پیامبر می فرستادند تا خبر پذیرفتن اسلام را به پیامبر بدهند.

تاریخ گواهی می دهد که پیامبر بعد از خواندن این آیات برای بُت پرستان، هیچ جنگی با آنان نداشت، تو از پیامبر خواستی تا چهارماه به بُت پرستان مهلت بدهد و بعد از آن، اگر آنان مسلمان نشدند، با آنان وارد جنگ شود و آنان را بکشد یا اسیر کند یا تبعید نماید، امّا بعد از مدّتی، بُت پرستان فهمیدند که نمی توانند در مقابل پیامبر، مقاومت کنند، آنان مسلمان شدند و کفر و بُت پرستی در سرزمین حجاز برچیده شد.

* * *

این سخن تو با پیامبر بود، تو از او خواستی تا اگر مردم سرزمین حجاز از کفر و بُت پرستی دست برنداشتند، به جنگ آنان برود، اکنون سؤال این است: آیا در هر زمانی، مسلمانان می توانند خودشان جنگ با کافران را آغاز کنند؟

آغـاز جنـگ برای از بین بردن کفر و بُت پرستی، شـرایط خـاصّ خودش را دارد، آغـاز جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم، حاضـر باشـند و دسـتور چنین کاری را بدهند. آن ها مقام عصمت را دارند و از هر خطایی به دورنـد، امام صادق(علیه السـلام)جنگ با کافران را اگر به فرمان امام معصوم نباشـد، حرام دانسـته و آن را گناه بزرگی معرّفی می کنـد. هر کسـی اجازه نـدارد به اسم گسترش اسـلام و مبارزه با بُت پرستی، اسـلحه در دست بگیرد و به جنگ بُت پرسـتان برود.(۲۸)

ص:۹۱

توبه: آیه ۳۰

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)

تو موسی و عیسی(علیهما السلام)را برای هدایت مردم فرستادی، آنان مردم را به سوی تو فرا خواندند، امّا بعد از آنان، پیروان آنان دچار انحراف شدند، یهودیان گفتند که «عُزَیر» پسر خداست، در حالی که عُزَیر یکی از پیامبران تو بود. مسیحیان هم «عیسی» را پسر خدا دانستند. آری، یهودیان و مسیحیان این گونه سخنان پوچ بر زبان می آوردند، آنان ادّعا می کردند که به تو ایمان دارند، امّا سخنان آنان شبیه سخنان کافران بود.

لعنت تو بر آنان واقع شده بود، آنان چگونه از راه حقّ روی گردان می شوند !

این چه سخنی است که آنان می گویند، تو خدای یگانه ای و هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی، این انسان است که

نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولّد فرزند است.

قـدرت انسـان محـدود است و در هنگـام پیری و ناتوانی، نیازمنـد کسـی است که کمکش کنـد، انسان محتاج عاطفه و محبّت است، برای همین دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا با او انس گیرد، امّا تو بی نیاز از همه این ها هستی.

* * *

توبه: آیه ۳۳ – ۳۱

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

چه شد که یهودیان و مسیحیان این چنین منحرف شدند و از یکتاپرستی دور افتادند؟

آنان سـخنان علما و رهبران خود را بـدون هیـچ گونه تحقیقی پذیرفتنـد و آنان را به جای خـدای خود گرفتنـد، سـخن آنان را بدون چون و چرا قبول کردند، مسـیحیان، عیسـی(علیه السـلام)را خدا دانستند، چرا آنان تورات و انجیل را فراموش کردند؟ در این کتـاب هـا، تو آنان را به یکتاپرستی دعوت کرده بودی. به راستی که خـدایی جز تو نیست، تو بالاتر از این هستی که برای تو شریک قرار بدهند، تو هیچ شریکی نداری.

* * *

ص:۹۳

علمای یهود و رهبران مسیحی می خواستند نور دین تو را با سخنان خود خاموش کنند، آنان تورات و انجیل را تحریف کردند و مردم را از دین تو منحرف کردند.

آنان تورات و انجیل را بارها خوانده بودند، نشانه های پیامبر موعود را به خوبی می دانستند، آنان همان طور که فرزندان خود را می شناختند، پیامبر موعود را هم می شناختند و یقین داشتند که آن پیامبر، کسی جز محمّد(صلی الله علیه وآله)نیست، امّا این حقیقت را انکار کردند، در تورات و انجیل، نشانه های پیامبر موعود را ذکر کرده ای، آنان آن قسمت های تورات را تغییر دادند تا منافع اندک خویش را حفظ کنند و به مردم می گفتند که محمّد، پیامبر موعود نیست.

آنان خیال می کردند که این گونه می توانند حقیقت را پنهان کنند، امّا تو اراده کرده بودی که نور دین خودت را آشکار کنی هر چند آن کافران این را نپسندند، تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را با قرآن و دین حقّ فرستادی و اراده کردی که دین اسلام بر همه ادیان برتری یابد هر چند مشرکان ناراضی و مخالف باشند.

روزی فرا می رسد که اسلام دین همه می شود، هر کس که روی زمین زندگی می کند، به محمّد(صلی الله علیه وآله)و دین او ایمان می آورد. این وعده ای است که تو به پیامبر خودت داده ای، آن روز، برای یهودیان و مسیحیانی که برای تو شریک قرار دادند، خوشایند نخواهد بود.

* * *

تو به پیامبر وعده دادی که در روزگار ظهور مهدی(علیه السلام)، دین او را بر همه جهان مسلّط کنی، در روزگار ظهور مهدی(علیه السلام)، مردم جهان مسلمان می شوند، دین اسلام، دین تمامی مردم جهان می شود. آن روز، روز باشکوهی است.

دوست دارم سیمای روزگار ظهور را ببینم، برای همین به مطالعه و تحقیق

خود ادامه می دهم، سخنان اهل بیت(علیهم السلام)را بررسی می کنم، می فهمم که همه خوبی ها در آن روزگار خواهد بود، همه اهل آسمان ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط خواهند بود، زیرا حکومت عدل برقرار خواهد شد.(۲۹)

از ظلم و ستم هیچ خبری نخواهد بود، فقر از میان می رود به طوری که مردم، فقیری را نمی یابند تا به او صدقه دهند. همه مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت هستند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو می کنند.(۳۰)

فرشتگان همواره بر انسان ها سلام می کنند; با آن ها معاشرت دارند و در مجالس آن ها شرکت می کنند، آری دل های مردم آن قدر پاک شده است که می توانند فرشتگان را ببینند.(۳۱)

علم و دانش رشد زیادی پیدا کرده است به طوری که دانش بشر، بیش از ده برابر می شود.(۳۲)

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی خورد و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می کنند.(۳۳)

باران رحمت الهی زیاد می بارد و سرتاسر دنیا، سرسبز و خرّم است.(۳۴)

این همان ظهور زیبایی است که همه پیامبران منتظر آن بودند. ظهوری که آرزوی دل همه انسان ها بوده است...

* * *

توبه: آیه ۳۵ – ۳۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ

ص:۹۵

بِعَذَاب أَلِيم (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (۳۵)

بسیاری از دانشمندان یهود و رهبران مسیحی دچار انحراف شدند، آنان از دیگران رشوه می گرفتند تا حقّ را پنهان کنند، آنان می دانستند که محمّد(صلی الله علیه وآله)، پیامبر موعود است، عدّه ای از ثروتمندان به آن ها پول زیادی می دادند تا این حقیقت را پنهان کنند، آن ها هم پول ها را می گرفتند و حقیقت را به مردم نمی گفتند، وقتی مردم درباره پیامبر موعود سؤال می کردند، آن ها در پاسخ مثلاً می گفتند: «پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد». آنان با این سخنان خود، مردم را از دین تو باز می داشتند.

حرص به مال دنیا، باعث شد که آنان حقّ را انکار کنند، دل آنان شیفته دنیا شده بود و این شیفتگی، کار آنان را به آنجا رسانید که در مقابل دین تو ایستادند و حقّ را انکار کردند. تو آنان را در روز قیامت در عذاب خود گرفتار خواهی ساخت، آنان سبب انحراف مردمی شدند که پیرو آنان بودند، آنان چند روزی در ناز و نعمت دنیا زندگی کردند، امّا آیا این چند روز زندگی، ارزش آن را داشت که به خاطر آن، عذاب همیشگی جهنّم را برای خود بخرند؟

* * *

سخن از حرص و علاقه به دنیا شد، شیفتگی دنیا باعث شد تا گروهی از دانشمندان یهودی و مسیحی از سعادت محروم شوند، اکنون می خواهی به مسلمانان هشدار بدهی، مبادا حرص به دنیا آنان را گمراه کند، کسانی که طلا و

نقره ذخیره و پنهان می کنند و در راه تو مصرف نمی کنند و زکات آن را پرداخت نمی کنند، باید از عذاب سخت تو بترسند.

در روز قیامت، فرشتگان، طلا و نقره هایی (که زکات آن پرداخت نشده است) را در آتش جهنّم گداخته می کنند و سپس آن طلاها و نقره ها را بر پیشانی، پشت و پهلوی صاحبان آن ها داغ می کنند و به آنان می گویند: «این همان چیزی است که برای خود اندوختید، پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید».

تو در اینجا از طلا و نقره به عنوان مثال نام می بری، کسانی که دلباخته دنیا هستند، به طلا و نقره علاقه زیادی دارند و آن را ذخیره می کنند و زکات آن را پرداخت نمی کنند. تو بر مسلمانان زکات را واجب کردی تا در جامعه فقر و فلاکت و بدبختی نباشد، کسانی که زکات ثروت خود را پرداخت نکنند، به عذاب سخت تو گرفتار خواهند شد.

اگر من ثروت و مال زیادی داشته باشم، امّا زکات واجبی که تو بر من واجب کرده ای پرداخت کنم، به عذاب تو گرفتار نمی شوم، ثروتی که زکات آن پرداخت شود، مایه برکت برای جامعه است، البتّه من باید هشیار باشم که به این مال دلبستگی پیدا نکنم.

زهد این نیست که من فقیر باشم، زهد این است که من دلبسته مال دنیا نباشم، اگر در دوراهی قرار گرفتم و قرار شد از ثروت و دین، یکی را انتخاب کنم، بتوانم از ثروت خود بگذرم و دین را برگزینم. زهد واقعی این است. تو دوست نداری مسلمان فقیر باشد، ثروتی که در مسیر اصلاح اقتصاد جامعه باشد و سبب رونق کسب و کار مردم باشد، مایه رحمت است.

* * *

توبه: آیه ۳۷ - ۳۶

إِنَّ عِدَّهَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتَابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّهً کَمَا یُقَاتِلُونَکُمْ کَافَّهً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَهٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عَامًا وَیُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِیُوَاطِئُوا عِدَّهَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ (۳۷)

ماه های حرام، قانونی بود که در میان مردم قبل از اسلام رواج داشت، این قانون، از قبل بنیان نهاده شده بود. چهار ماه: رجب، ذی القعده، ذی الحجّه و مُحرّم، ماه های حرام بودند و مردم هرگونه جنگ در این چهارماه را حرام می دانستند.(۳۵)

اکنون به مسلمانان دستور می دهی تا حرمت این چهارماه را نگاه دارند و چنین می گویی: «تعداد ماه ها نزد من، از همان روزی که آسمان ها و زمین را آفریدم، دوازده ماه است که چهار ماهِ آن، ماه های حرام است و جنگ در آن ها، ممنوع است، این آیین ثابت و پایدار من است، در این ماه ها از جنگ با دشمن خودداری کنید و هرگز با فرمان من مخالفت نکنید که به خود ظلم و ستم کرده اید، البتّه اگر دشمن شما حرمت این ماه را نگاه نداشت و با تمام نیرو به جنگ شما آمد، شما هم با تمامی نیرو به پیکار آنان بروید و بدانید که من اهل تقوا را یاری می کنم، سعی کنید در جنگ با دشمنان رعایت تقوا کنید، مراعات حال زنان و کودکان را بنمایید، اگر کسی مسلمان شد به او امان بدهید».

آری، مسلمانان حقّ ندارند در این چهار ماه، جنگی را آغاز کنند، امّا اگر دشمن در این چهار ماه به آنان حمله کرد، آنان می توانند با او بجنگند، احترام

این ماه ها برای کسانی لازم است که این ماه ها را محترم بشمارند.

* * *

ماه های قمری، دوازده ماه است که همه آن را می شناسند، چهارماه حرام هم که معلوم است: رجب، ذی القعده، ذی الحجّه و مُحرّم. در این چهار ماه، جنگ حرام است.

این سنّتی بود که از زمان های دور به مردم سرزمین حجاز رسیده بود، مردم از راه های دور و نزدیک برای انجام حجّ به مکّه می آمدند و خیال می کردند که در طول این مدّت، کسی به آنان حمله نخواهد کرد.

شخصی به نام «جناده» که بزرگ یکی از قبیله های عرب بود، تصمیم گرفت تا سنّت را تغییری دهد. سال اوّل، وقتی مردم برای حجّ به مکّه آمده بودند، از جا بلند شد و با صدای بلند اعلام کرد که امسال جنگ در ماه «محرّم» آزاد است و به جای آن، جنگ در ماه «صفر» حرام می شود.

ماه صفر، بعد از ماه محرّم است، او با این کار خود، یکی از ماه های حرام را سی روز به عقب انداخت، او با این کار می خواست تا مردم فرصت حمله و غارت پیدا کنند، زندگی مردم آن روزگار با غارت و جنگ اداره می شد.

سال بعد که فرا رسید، جناده در میان مردم اعلام نمود: «سال قبل، صفر را ماه حرام اعلام کردم، اکنون اعلام می کنم که به جای ماه صفر، ماه محرّم، ماه حرام است». هدف او این بود که اصل سنّت ماه های حرام، باقی بماند، امّا شیوه اجرای آن را عوض می کرد.

این برنامه بارها تکرار شد، یک سال، ماه حرام اصلی، ماه محرّم بود، امّا آنان یک سال بعد، به جای ماه محرّم، ماه صفر را ماه حرام اعلام می کردند و سال بعد از آن، دوباره صفر را ماه آزاد اعلام می کردند و ماه محرّم را ماه حرام اعلام

می کردند.

این آیه را نـازل می کنی و به همه می فهمـانی که تغییر ماه های حرام، چیزی جز افزایش در کفر نیست و کافران به این وسـیله گمراه تر می شونـد، آنـان یـک سـال، مـاه محرّم را ماه آزاد و سال دیگر آن را ماه حرام می شـمارند، شـیطان این کار را برای آنـان زیبا جلوه می داد، تو هم کسانی را که شایسـتگی هـدایت ندارنـد به حال خود رها می کنی. آنان این گونه دین تو را به بازی می گرفتند.

تو به مسـلمانان هشـدار می دهی تـا به قـانون تو احترام بگذارنـد و هرگز در آنچه مقرّر کرده ای، دست نبرنـد، هیـچ کس حقّ ندارد ماه های حرام را تغییر بدهد، تصرّف در قانون تو، چیزی جز کفر نیست و عذاب تو را در پی دارد.

* * *

پیام تو برای همه زمان ها می باشد، کسانی که می خواهند برای مصـلحت ها، احکام قرآن را تغییر دهند، راه کفر را می روند، تو در قرآن درباره حجاب، قصاص، مجازات دزدان و... سخن ها گفته ای.

عدّه ای به اسم مصـلحت جامعه، این سـخنان تو را تغییر می دهند و شیطان هم این کار آنان را زیبا جلوه می دهد، امّا این کار، چیزی جز کفر نیست، جـا به جـا کردن و تغییر در احکـام تو، عـذاب روز قیـامت را در پی دارد. من بایـد هشـیار باشـم و فریب کسانی را نخورم که دین تو را به بازی می گیرند و سخنان تو را تغییر می دهند.

ص:۱۰۰

توبه: آیه ۴۰ – ۳۸

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَا لَکُمْ إِذَا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَرَضِیتُمْ بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا مِنَ الْآخِرَهِ فَمَا مَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَهِ إِلَّا قَلِیلٌ (۳۸) إِلَّا تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذَابًا أَلِیمًا وَیَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَیْئًا وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ إِذْ یَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَأَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ کَلِمَهَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلَی وَکَلِمَهُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۴۰)

تبُوک، قلعه ای محکم و بلند در راه مدینه به شام (سوریه) بود. شام زیر نظر حکومت روم بود، گسترش روز افزون اسلام، رهبران حکومت روم را به فکر انداخت، آنان به دنبال فرصت مناسبی بودند تا به مدینه حمله کنند و چهل هزار سرباز را در نوار مرزی شام مستقر کردند.

ص:۱۰۱

این خبر به پیامبر رسید، ماه رجب سال نهم هجری بود، پیامبر مسلمانان را به جهاد فرا خواند و از آنان خواست تا برای رفتن به سمت تبوک آماده شوند. فصل تابستان بود و هوا خیلی گرم بود. فاصله مدینه تا تبوک بیش از ششصد کیلومتر بود، از طرف دیگر، خرماهای مدینه رسیده بودند و وقت برداشت محصولات کشاوزی بود و درآمد یک سال آنان به آن بستگی داشت، برای همین عدّه ای از مسلمانان علاقه ای به شرکت در جنگ نداشتند، عدّه ای هم دچار وحشت و ترس شده بودند و با خود فکر می کردند که مسلمانان در این جنگ شکست خواهند خورد، اکنون با آنان چنین سخن می گویی:

ای کسانی که ایمان آورده اید، این چه حالی است؟ چرا وقتی پیامبر به شما می گوید: «برای جنگ با دشمنان حرکت کنید»، سستی می کنید؟ گویا از کشته شدن در راه من می ترسید؟ آیا به زندگی دنیا و خوشی های آن راضی شده اید؟ آیا به جای آخرت به دنیا دل بسته اید؟ چرا فراموش کرده اید که زندگی دنیا در مقایسه با زندگی آخرت، بسیار ناچیز و بی مقدار است؟ اگر برای جهاد حرکت نکنید، به عذابی دردناک گرفتار خواهید شد، فکر نکنید که اگر شما به جهاد نروید، دین من شکست می خورد، هرگز ! اگر شما به فرمان من گوش ندهید، مردمی با ایمان و مصمّم را جایگزین شما می کنم تا آنان با تمام وجود، دین مرا یاری کنند. شما با ترک جهاد، به من ضرر نمی زنید، بلکه به خود ضرر زده اید، من به هر کاری توانا هستم و برای یاری دین خود از شما بی نیاز هستم.

اگر پیامبر مرا یاری نکنید، من او را یاری می کنم، همان گونه که در سخت ترین لحظات او را تنها نگذاشتم و یاریش نمودم، زمانی که کافران او را از شهر مکّه بیرون کردند و تنها یک نفر همراه او بود، روزی که همه کافران در

جستجوی او بودند تا او را به قتل برسانند و او می خواست به مدینه هجرت کند و در غار «ثور» مخفی شده بود، آن روز، کافران تا نزدیک غار آمده بودند، کسی که همراه پیامبر بود، نگران شد و ترسید، پیامبر به او گفت: «نترس که خدا با ماست». بعد از آن بود که من آرامش را بر قلب پیامبر نازل کردم و او را با فرشتگانی که آن ها را نمی دیدند، یاری کردم، این گونه سخن و دین کافران را پست و باطل قرار دادم، سخن و دین من عالی و برتر است و من توانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

* * *

تو در اینجا داستان هجرت پیامبر را بیان می کنی که چگونه پیامبر خود را یاری کردی، شبی که پیامبر می خواست به مدینه هجرت کند و دشمنان دور خانه اش را محاصره کرده بودند تا او را به شهادت رسانند، به راستی او چگونه می توانست از این محاصره نجات پیدا کند؟

بیست و پنج نفر خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، آنان تصمیم داشتند با طلوع آفتاب، به آن خانه حمله کنند و پیامبر را به قتل برسانند.

آن شب، علی(علیه السلام)با پیامبر چنین سخن گفت: «امشب من جای شما در رختخواب می خوابم، پس آنان خیال می کنند که شما از خانه خارج نشده اید، این گونه شما می توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکّه دور شوید».

پیامبر در حقّ علی(علیه السلام)دعا کرد و از خانه بیرون رفت، هیچ کس پیامبر را ندید. کافران خیال می کردند که پیامبر در خانه خوابیده است.(۳۶)

پیامبر به سوی کوه «ثور» حرکت کرد، در مسیر با ابوبکر برخورد کرد، پیامبر ابوبکر را همراه خود به سوی کوه «ثور» برد، در بالای آن کوه، غاری قرار

داشت که محل خوبی برای پنهان شدن بود.

صبح که فرا رسید، کافران به خانه پیامبر حمله کردند، علی(علیه السلام)از جا بلند شد، آنان تعجّب کردند، از علی(علیه السلام)پرسیدند:

ـــــ ای علی ! محمّد کجاست؟ او کجا رفته است؟

ـــــ مگر شما محمّد(صلی الله علیه وآله)را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می خواهید؟

بُت پرستان فهمیدند که دیشب پیامبر از شهر خارج شده است، آنان هنوز امید داشتند که بتوانند او را پیدا کنند، همه به سوی اطراف مکّه پخش شدند، شاید بتوانند پیامبر را دستگیر کرده و به قتل برسانند.(۳۷)

* * *

آنان در شهر مکّه اعلام کردند که هر کس بتواند محمّد را پیدا کند، صد شتر به او جایزه می دهند، عدّه زیادی از مردم عادی به طمع این جایزه بزرگ به سوی کوه و بیابان حرکت کردند، آنان همه جا را می گشتند.

گروهی از آنان تا کوه ثور بالا آمدند، آنان احتمال می دادند که پیامبر داخل غار بالای کوه باشد، وقتی به دهانه غار رسیدند، دیدند که عنکبوت بر دهانه غار، تار تنیده است و کبوتری هم در آنجا لانه گذاشته و روی تخم خوابیده است، یکی از آنان که زودتر به دهانه غار رسیده بود، فریاد زد: «محمّد اینجا نیست، ماه هاست که کسی اینجا نیامده است، سریع جاهای دیگر را بگردید».

آنان نمی دانستند که تو پیامبر خودت را این گونه یاری می کنی، به امر تو، عنکبوتی، در چند ساعت، دهانه غار را به گونه ای تار می بافد که آنان با یک نگاه تصوّر کنند چندین ماه است کسی آنجا نیامده است، کبوتر هم به فرمان تو در آنجا لانه می گذارد و تخم می گذارد.

وقتی که ابوبکر صدای آن کافران را شنید، ترسید، پیامبر به او گفت: «نترس،

خدا با ماست».

* * *

سر کلاس بودم و درباره این آیه توضیح می دادم، دانشجویی پرسید:

ـــ استاد ! چرا ما شیعیان از ابوبکر به بدی یاد می کنیم در حالی که قرآن از او تعریف کرده است؟

ـــ خدا کجا از او تعریف کرده است؟

ـــ استاد ! در همین آیه، خدا می گوید: «هنگامی که پیامبر به رفیق خود گفت: نترس خدا با ماست». ابوبکر، رفیق پیامبر است.

ـــ عزیزم ! پیامبر با صاحبِ خود سخن گفت. این متن قرآن است: «اذ یقول لصاحِبِهِ»، آیا می دانی معنای کلمه «صاحب» چیست؟

ـــ در ترجمه ای که من از قرآن دارم، این کلمه را «رفیق» معنا کرده است و چنین نوشته است: «آنگاه که پیامبر به رفیق خود گفت».

ـــ این ترجمه اشتباه است. زیرا کلمه رفیق، در زبان فارسی، معنای مثبتی را می رساند، امّا کلمه «صاحب» در زبان فارسی، همیشه دارای معنای مثبتی نیست. ما باید کلمه «صاحب» را «همراه» معنا کنیم.

ـــ برای چه؟

ـــ من آیه ۳۷ سوره کهف را می خوانم آنجا که قرآن می گوید: «قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَکَفَرْتَ....». ترجمه آن این است: «مؤمن به همراه خود که کافر بود چنین گفت». اگر در این آیه، «صاحب» را به معنای «رفیق» بگیریم، باید بگوییم که کافر، رفیق مؤمن است و این درست نیست، زیرا مؤمن، دوست و رفیقِ کافر نمی شود.

ـــ استاد ! شما می خواهی بگویی که قرآن می گوید: پیامبر به ابوبکر که همراه

او بود گفت: نترس، خدا با ماست.

ــــ آفرین ! همراهیِ پیامبر، فضیلت نیست، ممکن است کسی کافر باشد امّا همراه پیامبر باشد، پیامبر قبل از آغازِ پیامبری از طرف خدیجه سفری تجاری به شام داشت، در این سفر، صدها نفر از کافران همراهان پیامبر بودند، آیا این همراهی آنان، فضیلت حساب می شود؟ اگر قرار است همراهی ابوبکر، فضیلت باشد، باید برای همه آن کافران هم فضیلتی قرار دهیم.

ــــ امروز فهمیدم که باید به واژه هایی که قرآن انتخاب می کند، دقّت کنیم و آن را به درستی ترجمه کنیم.

* * *

دانشجوی دیگری که در آخر کلاس نشسته بود سؤال دیگری مطرح کرد:

ــــ استاد ! به نظر من این آیه از ابوبکر تعریف می کند و ما باید پیرو قرآن باشیم. متأسّفانه ما از کسی بدگویی می کنیم که قرآن از او تعریف کرده است.

ــــ آیا می شود توضیح دهید که کجای قرآن از ابوبکر تعریف کرده است؟

ــــ قرآن می گوید که پیامبر ابوبکر را دلداری و نوازش داده است، این افتخار بزرگی است که پیامبر نگران ابوبکر باشد و به او بگوید نترس، خدا با ماست.

ــــ آیا قبول داری که ابوبکر ترسید؟

ــــ آری، پیامبر به او گفت: «نترس خدا با ماست».

ــــ آیا این ترس، خوب بود؟ اگر این ترس، چیز خوبی بود، چرا پیامبر ابوبکر را از آن نهی کرد؟ ترسِ ابوبکر، خوبی و اطاعت خدا نبود، بلکه گناه و معصیتی بوده است که پیامبر از آن نهی کرد. به راستی این چه فضیلت و افتخاری برای یک گناه کار است؟

* * *

ص:۱۰۶

آن شب علی(علیه السلام)در رختخواب پیامبر خوابید و آماده شد تا جان خود را فدای پیامبر کند، علی(علیه السلام)می دانست که وقتی صبح فرا برسد، کافران با شمشیرهای برهنه به بستر پیامبر حمله می کنند. او در بستر پیامبر خوابید و عبای پیامبر را به روی خود کشید تا آنان خیال کنند پیامبر در آنجا خوابیده است، کافران هر نیم ساعت یک بار به آن بستر نگاه می کردند، آنان شکّی نداشتند که پیامبر در آن بستر خوابیده است. علی(علیه السلام)صدای کافران را می شنید ولی هرگز ترس به دل خود راه نداد، قلب او از ایمان پر بود، امّا آنجا ابوبکر کنار پیامبر بود و این گونه بی تابی می کرد و از ترس به خود می لرزید.

* * *

چرا پیامبر آن شب ابوبکر را همراه خود به غار برد؟ این سؤال مهمّی است که باید به آن پاسخ بدهیم.

سیّدبن طاووس یکی از علمای شیعه است که در قرن هفتم هجری زندگی می کرده است. او چنین نقل می کند: «پیامبر وقتی ابوبکر را دید او را همراه خود برد زیرا پیامبر نگران بود مبادا ابوبکر نزد کافران برود و به آنان خبر بدهد که پیامبر را کجا دیده است».(۳۸)

* * *

در این آیه، سخن از نازل شدن آرامش به میان آمده است: «فَاَنزَلَ اللهُ سَکِینَتَه علَیه: پس خدا آرامش خود را بر او نازل کرد».

به راستی آن شب خدا آرامش را بر قلب چه کسی نازل کرد؟

در سخنان اهل بیت(علیهم السلام)این نکته آمده است که آن شب خدا آرامش را بر دل پیامبر نازل نمود و او را با فرشتگان خود یاری نمود.(۳۹)( )

در سوره توبه آیه ۲۶ قرآن چنین می گوید: «ثُمَّ اَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ

الْمُؤْمِنِینَ...: و خدا آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد». این آیه درباره جنگ «حنین» است، پس نزول آرامش بر قلب پیامبر، چیز عجیبی نیست و این نشانه محبّت خدا به پیامبر است. در شبی که پیامبر در غار بود، خدا آرامش را به پیامبر خود هدیه داد و به او وعده داد که او را از دست آن کافران نجات می دهد و او به سلامت به مدینه می رسد و در آنجا حکومت اسلامی را پایه گذاری می کند.

* * *

توبه: آیه ۴۳ – ۴۱

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِیبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَیَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ یُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى یَتَبَیَّنَ لَكَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِینَ (۴۳)

سخن از جنگ تبوک بود، پیامبر باید هر چه زودتر لشکر اسلام را به سوی منطقه تبوک بسیج کند، تو می دانی که بعضی از مسلمانان از دشمن ترسیده اند، از این رو برای آنان از یاری خود سخن می گویی، تو هرگز پیامبر خود را تنها نمی گذاری و او را در سخت ترین شرایط یاری می کنی، وقتی او می خواست به مدینه هجرت کند او را یاری کردی و او به سلامت به مدینه هجرت کرد.

اکنون با مسلمانان سخن می گویی:

برای جنگ با کافران بسیج شوید، چه جوان باشید چه پیر، چه فقیر باشید چه

ثروتمند، چه مجرّد باشید یا زن و بچّه داشته باشید، در هر حالی که هستید در جهاد با دشمنان شرکت کنید و بهانه ها را کنار بگذارید. اگر به پایان کار فکر کنید می دانید که رفتن به جهاد برای شما بهتر از نرفتن به جهاد است، شما با جهاد، سعادت و رستگاری را برای خود می خرید.

* * *

در میان مسلمانان افرادی بودند که به ظاهر ایمان آورده بودند، امّا دل های آنان از نور ایمان خالی بود، آنان منافقانی بودند که برای منافع مادّی خود مسلمان شده بودند. اکنون که پیامبر دستور حرکت به تبوک را داده اند، آنان از پیوستن به لشکر اسلام خودداری می کردند و بهانه می آوردند.

این منافقان اگر مطمئن بودند که مسلمانان پیروز می شوند و یا راه تبوک این قدر دور نبود، برای به دست آوردن غنیمت حتماً مؤمنان را همراهی می کردند، امّا اکنون که راهی طولانی تا تبوک باید رفت و بیش از ششصد کیلومتر، بیابان ها و کوه ها را باید پشت سر گذاشت و از طرفی هم پیروزی مسلمانان حتمی نیست، بهانه می آورند.

پیامبر لشکر سی هزار نفری را آماده حرکت نمود، طبیعی است که پیامبر برای هر گروهی از مسلمانان، فرمانده ای قرار داد و به فرماندهان اختیار کامل داد تا درباره مسائل گروه خود تصمیم گیری کنند.

منافقان نزد فرماندهان آمدند و گفتند: «به خدا قسم ! اگر توانایی می داشتیم با شما در این جنگ شرکت می کردیم»، آنان قسم دروغ می خورند و با این قسم دروغ، خود را هلاک و تباه می سازند و سزاوار عذاب می شوند. تو می دانی که آنان دروغ می گویند.

منافقانی که نمی خواستند در جنگ شرکت کنند، نزد فرمانده خود می رفتند

ص:۱۰۹

و به آنان التماس می کردند که ما گرفتاریم و نمی توانیم در این جنگ شرکت کنیم. فرمانده هم دلش برای آنان می سوخت و به آنان اجازه می داد که در مدینه بمانند.

اکنون تو با پیامبر سخن می گویی: «ای محمّد ! خدا تو را ببخشد ! چرا پیش از آن که تحقیق کنی به آنان اجازه دادی که در مدینه بمانند و در این جنگ شرکت نکنند؟ آنان گفتند که ما گرفتاریم و نمی توانیم در جنگ شرکت کنیم. اگر تو درباره آنان تحقیق می کردی، می فهمیدی که آنان دروغ می گویند و هیچ گونه گرفتاری ندارند، آنان توانایی شرکت در جنگ را داشتند، امّا نمی خواستند در این جنگ شرکت کنند، بقیّه مردم فکر می کنند که اگر تو عذر آنان را نمی پذیرفتی، آنان به جهاد می آمدند، امّا این تصوّر باطلی است، آنان در هر صورت با شما به جنگ نمی آمدند، چه به آن ها اجازه می دادی، چه اجازه نمی دادی، اگر تو عذر آنان را نمی پذیرفتی و آنان به جنگ نمی آمدند، همه، آن ها را می شناختند و می فهمیدند که آنان منافق هستند».

* * *

«ای محمّد ! خدا تو را ببخشد !».

منظور از این سخن چیست؟ آیا پیامبر گناهی انجام داده بود؟

تو به پیامبر، مقام عصمت داده ای و او از هر گناهی به دور است، پس منظور از این سخن چیست؟

این سؤالی بود که از امام رضا(علیه السلام)پرسیده شد، امام در جواب چنین فرمود: «در این آیه، خدا با پیامبر سخن می گوید امّا منظور خدا، مسلمانان می باشند، خدا در چند جای قرآن از این روش استفاده کرده است:

در سوره زمر، آیه ۶۵ چنین می خوانیم: ای محمّد ! اگر تو شرک بورزی، همه

اعمال خوب تو را نابود می کنم.

منظور خدا این است که اگر مسلمانان شرک بورزند، اعمال آنان نابود می شود.

در سوره اِسراء، آیه ۷۴ چنین می خوانیم: ای محمّـد ! اگر من تـو را در راه حقّ استوار نمی ساختم، چیزی نمانده بود که به کافران تمایل پیدا کنی.

در اینجا هم منظور خدا این است که اگر خدا مسلمانان را یاری نمی کرد، آنان به کفر و بُت پرستی گرایش پیدا می کردند». (۴۰)

* * *

وقتی من این سخن امام رضا(علیه السلام)را می شنوم، به فکر فرو می روم و بار دیگر آیه را می خوانم: «ای محمّد ! خدا تو را ببخشد ! چرا به منافقان اجازه دادی که در جنگ شرکت نکنند...».

درست است که در این آیه، خدا پیامبر را خطاب قرار داده است، امّا منظور واقعی، فرماندهان لشکر پیامبر می باشند. منافقانی که نمی خواستند در جنگ شرکت کنند، نزد فرماندهان رفتند و به آنان گفتند ما نمی توانیم در جنگ شرکت کنیم. فرماندهان هم به آنان اجازه دادند که در مدینه بمانند.

ای کاش آن فرماندهان عجله نمی کردند و قبل ازآن که به آن منافقان اجازه بدهند، قدری تحقیق می کردند تا حقیقت بر آنان آشکار شود، این خطایی بود که آنان انجام داده بودند، امّا تو از این خطای آنان گذشتی که تو خدای مهربان و بخشنده ای هستی.

* * *

توبه: آیه ۴۸ – ۴۴

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ص:۱۱۱

أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُکَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ (۴۸)

کسانی که به تو و روز قیامت ایمان دارنـد، آنان برای معاف شدن از شـرکت در جهاد، اجازه نمی خواهند، بلکه با جان و مال آمـاده جهـاد هسـتند، تو به حـال آنـان که پرهیزکـاران واقعی هسـتند، آگـاهی داری و روز قیـامت بهترین پاداش ها را به آنان خواهی داد.

کسانی که به تو و روز قیامت ایمان ندارند، برای نرفتن به جنگ، عذر و بهانه می آورند، آنان می خواهند برای معاف شدن از جنـگ، اجـازه از پیـامبر بگیرنـد، دل های آنان به شک افتاده است و آنان در شک و تردیـد خود، سـرگردانند، اگر آنان واقعاً تصمیم شرکت در جهاد را داشتند، وسیله و تجهیزات جنگی خود را آماده می کردند در حالی که آنان هیچ کاری نکرده اند، تو آمـدن آنـان به جنـگ را دوست نـداشتی و این توفیق را از آنـان گرفتی، در روز حرکت به آنان گفته شـد: «شـما با زنان و کودکان و بیماران در خانه های خود بمانید».

اگر آن منافقان همراه لشکریان اسلام حرکت می کردند، جز تباهی و فساد چیزی نداشتند. آنان در میان مسلمانان فتنه گری و آشوبگری می کردند. در میان لشکر اسلام عدّه ای بودند که به سخنان منافقان گوش می کردند و

دروغ های آنان را باور می کردنـد و این گونه فتنه در میان لشـکر اسـلام پدیدار می شد، تو بر گفتار و کردار آشـکار و پنهان آن ستمکاران، دانا هستی و آنان را به سزای اعمالشان می رسانی.

این اوّلین بـاری نبود که منافقان به دنبال فتنه بودنـد، بارها آنان تلاش کردنـد تا در میان مسـلمانان اختلاف ایجاد کننـد، امّا تو همـواره پیـامبر و یـاران او را یـاری کردی و مسـلمانان بر دشـمنان پیروز شدنـد هر چنـد کـه منافقـان این پیروزی هـا را خـوش نداشتند.

* * *

توبه: آیه ۴۹ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴۹)

لشـکر اسـلام آماده حرکت شـده بود که یکی از منافقان نزد پیامبر آمـد و چنین گفت: «ای پیامبر ! به من اجازه بده که در این جنگ شرکت نکنم، می ترسم در جنگ با رومیان، دختران آنان را ببینم و شیفته آنان بشوم و دست از جنگ بکشم».

پیامبر به او اجازه داد و او از لشـکر جـدا شـد تا به سوی خانه اش بازگردد، در این هنگام پسـر او که در لشـکر اسـلام شـرکت کرده بود، به پـدر رو کرد و گفت: «ای پـدر ! تو به پیـامبر گفـتی که می خواهی برای پرهیز از گنـاه، جهـاد را ترک کنی، من خودم شنیدم که به دوستان خود می گفتی که همراه پیامبر نروید زیرا پیامبر در این جنگ شکست می خورد».

این آیه را نازل کردی: ای پیامبر ! برخی از مردم نزد تو می آینـد و می گوینـد: «به من اجازه بده از حضور در جهاد خودداری کنم و مرا به فتنه زنان مبتلا

نکن»، ای پیامبر ! بدان که آنان هم اکنون در فتنه و گناه افتاده اند، آنان از فرمان من سرپیچی کرده اند، در روز قیامت به آتش دوزخ گرفتار خواهند شد، در آن روز، آتش آنان را فرا می گیرد و آنان به سزای نافرمانی خود می رسند.

* * *

توبه: آیه ۵۱ – ۵۰

إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱)

وقتی منافقان می دیدند که مسلمانان در جنگ با دشمنان پیروز شده اند، اندوهگین می شدند، امّا وقتی مسلمانان دچار بلا و مصیبتی می گشتند و گروهی از آنان کشته یا مجروح می شدند به آنان چنین می گفتند: «ما می دانستیم که این گرفتاری و مصیبت پیش می آید و تصمیم درستی گرفتیم که همراه شما به جنگ نیامدیم»، سپس با خوشحالی از مسلمانان رو می گرداندند.

تو از مسلمانان می خواهی که در جواب آنان چنین بگویند: «هرگز چیزی غیر از آنچه خدا برای ما تقدیر کرده است به ما نمی رسد، خدا سرپرست ماست، اهل ایمان فقط به خدا توکّل می کنند و کار خود را به او وامی گذارند».

* * *

تو برای انسان ها برنامه ریزی کرده ای که به آن «تقدیر» یا «سرنوشت» می گویند. این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی کند».(۴۱)

ص:۱۱۴

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می بندد، منظور از این سرنوشت (قضا و قَدَر) چیست؟

اگر تو به من اختیار داده ای و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس دیگر سرنوشت و تقدیر چه معنایی دارد؟ اگر تو زندگی مرا قبلا برنامه ریزی کرده ای، پس چگونه می شود که من در انجام کارهای خود اختیار داشته باشم؟

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام)این سؤال را از آن حضرت پرسید، امام در جواب فرمود:

ـــ آیا می خواهی سرنوشت یا قضا و قَدَر را در چند جمله برایت بیان کنم؟

ـــ آری. مولای من !

ـــ وقتی روز قیامت فرا برسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قَدَر یا سرنوشتِ آن ها سؤال نمی کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می کند.

باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا هم در روز قیامت هنگام حسابرسی از انسان سؤال می کند: چرا دروغ گفتی؟ چرا شراب خوردی؟ چرا دزدی کردی؟

این سؤال ها سؤالات درستی است، زیرا از کارهایی سؤال می کند که انسان انجام داده است، ولی خدا هرگز نمی گوید: چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا سفیدپوست شدی یا چرا سیاه پوست شدی؟ زیرا این ها چیزهایی است که به سرنوشت و تقدیر برمی گردد.

این سخن امام صادق(علیه السلام)را بار دیگر می خوانم: «هر چه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی کند، به تقدیر برمی گردد، هر چه که به کارهای انسان برمی گردد، از تقدیر نیست».

این که عمر من چقـدر باشد، پنجاه سال زندگی کنم یا هفتاد سال، این به قضا و قَدَر برمی گردد، امّا این که من در مدّت عمر خود چه کارهایی انجام داده ام، به «عمل و کردار» من مربوط می شود و جزء قضا و قَدَر نیست.

زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

محـدوده اوّل: محـدوده عمـل. در این محـدوده همه کردار و رفتارهـای من جـای می گیرد (نماز خوانـدن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محـدوده دوم: محـدوده تقـدیر. در این محـدوده سـرنوشت من جـای می گیرد (مـدّت عمر من، بیمـاری و سـلامتی من، بلاها، سختی ها و...).(۴۲)

تو فقـط در روز قیـامت دربـاره محـدوده اوّل از من سؤال می کنی زیرا من مسـئول کردار و رفتار خود هسـتم. آری ! تو هرگز عمل و کردار مرا برنامه ریزی و تقـدیر نمی کنی، این خود من هسـتم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شـکل می دهم. تو به حکمت خویش، روزیِ عدّه ای را کم و روزیِ عدّه ای را زیاد قرار می دهی، عدّه ای در بیماری و سـختی هسـتند و عدّه ای هم در سلامتی. عدّه ای در جوانی از دنیا می روند و عدّه دیگر در پیری.

این هـا از تقـدیر است، امّـا اعمال من، ربطی به قضا و قَـدَر نـدارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شـرایطی که باشم، اختیار دارم و می توانم راه خوب یا راه بد را برگزینم.(۴۳)

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسـی که خودکشـی می کند، خودش چنین اراده کرده است).

اکنون که این مطلب را دانستم این آیه را بار دیگر می خوانم: «هرگز چیزی غیر از آنچه خدا برای ما تقدیر کرده است به ما نمی رسد». این سخنی است که مسلمانان به منافقان می گویند، مسلمانانی که به جنگ می روند، عدّه ای از آنان شهید می شوند، عدّه ای هم مجروح می شوند، شهادت یا مجروح شدن، جزء تقدیر است، برای همین است که مسلمانان چنین جواب می دهند، آری، هر کس که شهید می شود یا جراحتی به او می رسد، به تقدیر تو بوده است، تو آنچه را برای بندگان خود تقدیر کنی، به آنان می رسد. کسی که در جبهه جنگ شهید می شود، قبلاً تقدیر شده است که در آن ساعت مخصوص، مرگ او فرا برسد، اگر او در خانه خودش هم می ماند، در آن ساعت، مرگ او فرا می رسید، مرگ و زندگی، بیماری و سلامتی، همه به دست توست.

* * *

توبه: آیه ۵۴ – ۵۲

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴)

اکنون از پیامبر می خواهی تا با دشمنان چنین سخن بگوید:

شما چه انتظاری درباره ما دارید؟ ما به یکی از این دو نیکی خواهیم رسید: یا بر دشمنان پیروز می شویم یا در راه خدا شهید می شویم.

از طرف دیگر، ما درباره شما یکی از این دو امر را انتظار داریم: یا عذاب خدا

بر شما نازل می شود یا به دست ما نابود می شوید.

آری، شما به انتظار سعادت ما نشسته اید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشسته ایم.

ای منافقان ! اگر شما به دلخواه خود یا از روی کراهت به دیگران کمک کنید، از شما پذیرفته نمی شود، زیرا شما گروهی نافرمان هستید، آری، اگر شما پولی را هم با میل و رغبت بدهید، برای رضای خدا نیست، بلکه برای حفظ آبروی خود این کار را می کنید و خدا از شما نمی پذیرد.

ای منافقان ! خدا پولی را که شما انفاق کردید قبول نمی کند، زیرا شما به خدا و پیامبر کفر میورزید و نماز را فقط با کسالت و تنبلی می خوانید و با کراهت و بی میلی انفاق می کنید.

* * *

توبه: آیه ۵۵

فَلَا تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵)

ای پیامبر ! ثروت و دارایی و فرزندان این منافقان، تو را به شگفتی نیندازد، بدان که این ها امکانات زودگذر است و هیچ چیزی را ثابت نمی کند، من می خواهم به وسیله ثروت و فرزندان، آنان را عذاب کنم، آنان همواره به جمع آوری مال و ثروت مشغول می شوند و لحظه ای آرامش ندارند.

آنان به روز قیامت ایمان نیاورده اند و زندگی را فقط در این دنیا می دانند و برای همین، همواره در حال زیاد کردن ثروت خود هستند، همیشه نگران از دست دادن ثروت خود هستند و این ترس و نگرانی، عذابی برای آنان است که آرامش را از آنان می گیرد.

آنان فرزندان خود را دوست دارند و نگران هستند که مبادا آنان از دنیا بروند، این ترس و نگرانی با آنان هست تا مرگ آنان فرا برسد.

امّا کسی که به من و روز قیامت ایمان دارد، در کمال آرامش است، او می داند که این دنیا، در مقابل آخرت ارزشی ندارد، او هرگز به مال دنیا دل نمی بندد.

مؤمن می داند که فرزندش، امانتی است که من به او سپرده ام، هر وقت بخواهم آن امانت را از او می گیرم، او به رضای من راضی است و به آنچه من برای او تقدیر کرده ام، دلخوش می دارد، زیرا می داند من صلاح و مصلحت او را می خواهم.

مؤمن باور دارد که وقتی مرگ فرزند مؤمنش فرا می رسد، من فرزند او را به بهشت می برم تا از نعمت های آنجا بهره مند شود، این گونه است که مؤمن همیشه در آرامش است، داغ فرزند یا نابودی ثروت، آرامش او را به هم نمی زند.

* * *

توبه: آیه ۵۷ – ۵۶

وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)

ای مؤمنان ! هشیار باشید، منافقان نزد شما می آیند و قسم می خورند که مانند شما مؤمن هستند، در حالی که این طور نیست، آنان دروغ می گویند، اگر نزد شما می آیند و چنین سخن می گویند برای این است که از شما می ترسند، اگر پناهگاهی یا غاری در کوه ها یا حفره ای در زمین پیدا کنند، خود را شتابان به آن می رسانند و پناه می جویند تا از شما دور باشند. آنان خود را از شما

نمی دانند. پس همیشه در ترس و وحشت هستند، به من ایمان ندارند و برای همین است که از غیر من می ترسند.

* * *

توبه: آیه ۶۰ – ۵۸

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)

روزی پیامبر در حال تقسیم زکات در میان نیازمندان بود، یکی از منافقان فریاد زد: «ای پیامبر ! عدالت را رعایت کن». او نگران بود که مبادا پیامبر به دوستان و خویشان خود، سهم بیشتری بدهد.

پیامبر به او رو کرد و فرمود: «اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عدالت را رعایت خواهد کرد؟».

در این هنگام بود که این آیه نازل شد: بعضی از منافقان، هنگام تقسیم زکات به تو عیب می گیرند، اگر به آنان به اندازه ای که طمع دارند بدهی، خشنود می شوند و اگر به آنان به اندازه ای که طمع دارند، ندهی، خشمگین می شوند. اگر آنان به آنچه پیامبر به فرمان من، به آنان می دهد، راضی می شدند، برای آنان بهتر بود.

آنان باید به آنچه پیامبر به آنان داده قناعت می کردند و چنین می گفتند: «لطف خدا ما را کفایت می کند و به زودی خداو پیامبرش از نعمت ها به ما می دهند و

ما تنها رضای خدا را می طلبیم». اگر آنان به جای عیب جویی چنین سخن می گفتند، برای آنان بهتر بود و به سعادت و رستگاری می رسیدند.

درست است که آنان نیازمند بودند، امّا هرگز به حقّ خود راضی نبودند و انتظار داشتند پیامبر به آنان سهم بیشتری بدهد.

منافقان می خواستند از منافع عمومی بهره بیشتری ببرند و دوستی و دشمنی آنان بر محور منافع مادّی می چرخید، هر کس از مال دنیا به آنان بیشتر بدهد، او را بیشتر دوست می دارند و از هر کس که عدل و حقّ را رعایت کند، به خشم می آیند.

* * *

تو اکنون قانون تقسیم زکات را بیان می کنی: زکات باید میان این هشت گروه تقسیم شود:

۱ - فقیر: کسی که در زندگی خود مشکلات مادّی دارد و نیاز خود را آشکار نمی کند و از کسی تقاضای کمک نمی کند. او شغل دارد، امّا درآمد آن، کفاف زندگی اش را نمی دهد.

۲ - مسکین (درمانده و بیچاره): کسی که کمبود مالی او بسیار شدید است و از دیگران تقاضای کمک می کند، او شغل ندارد و یا نمی تواند کار کند.

۳ - کسانی که برای جمع آوری زکات اقدام می کنند، سهمی از زکات به عنوان مزد به آنان پرداخت می شود، زیرا آنان کار دیگری ندارند و کار جمع آوری زکات، وقت زیادی از آنان را می گیرد.

۴ - کسانی که باید دل های آنان را متمایل کرد: سهمی از زکات به کسانی می رسد که هنوز مسلمان نشده اند و مسلمان شدن آنان در رشد اسلام و رفع فتنه ها اثر زیادی دارد، اینجاست که می توان به آنان سهمی از زکات را پرداخت کرد تا دل های آنان به اسلام متمایل شود. همچنین ممکن است

شخصی مسلمان شده باشد، امّا برای همکاری او در اموری مثل جهاد، به او سهمی از زکات بدهند تا دل او به این همکاری راضی شود.

۵ - آزاد کردن بردگان.

۶ - بدهکاران: کسانی که در مال مردم کوتاهی نکرده اند، امّا دچار مشکل اقتصادی شده اند و قرض زیادی دارند و نمی توانند آن را پرداخت کنند.(۴۴)

۷ - در راه خدا: همه کارهایی که باعث گسترش و تقویت دین اسلام می شود، کارهایی مثل جهاد، تبلیغ دین و همچنین کارهای عمرانی مثل ساختن جاده، پل، مدرسه و...

۸ - در راه ماندگان: کسانی که در وطن خود ثروت دارند، امّا در سفر بر اثر حادثه ای، پول خود را از دست داده اند و نیازمند کمک هستند.

* * *

زکات را بر مسلمانان واجب کردی و آنان باید زکات خود را در این هشت موردی که گفته شد، مصرف کنند. مستحب است که هر مسلمان زکات خود را هشت قسمت مساوی کند و هر قسمت را به یکی از موارد بالا بدهد، البتّه این کار واجب نیست، او می تواند تمامی زکات خود را به مثلاً به یک فقیر بدهد یا با آن مدرسه ای بسازد.

این سخن امام صادق(علیه السلام)است: «اگر همه مردم، زکاتی که بر آنان واجب است، پرداخت می کردند، هیچ نیازمندی در جامعه وجود نداشت».(۴۵)

* * *

توبه: آیه ۶۱

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱)

ص:۱۲۲

گروهی از منافقان دور هم جمع می شدند و سخنان ناشایسته درباره پیامبر می گفتند، یکی از آنان رو به بقیّه کرد و گفت:

___ ممکن است این سخنان به گوش پیامبر برسد و این برای موقعیّت ما خوب نیست.

___ نگران نباشید، هر چه می خواهید بگویید، اگر سخنان ما به پیامبر رسید، ما نزد او می رویم و آن را انکار می کنیم و او سخن ما را می پذیرد، او آدم زودباوری است، هر کس هر چه بگوید، می پذیرد.

اکنون تو این آیه را نازل می کنی: «بعضی از منافقان تو را آزار می دهند و می گویند: «پیامبر خوش باور است»، ای پیامبر ! به آنان بگو که خوش باور بودن من به نفع شماست، من به خدا و آنچه بر من نازل کرده ایمان دارم و گفتار مؤمنان را می پذیرم، از طرف دیگر، خوش باوری من برای شما که به ظاهر ایمان آورده اید، رحمت است، من سخن شما را قبول می کنم تا اسرار و رازهای شما آشکار نشود. بدانید کسانی که به گفتار و کردارشان پیامبر خدا را آزار می دهند، به عذاب سختی گرفتار خواهند شد».

* * *

وظیفه پیامبر این بود که در نهایت لطف و محبّت، سخنان مردم را بشنود و عذرهای آنان را بپذیرد و درباره عیب های آنان، پرده دری نکند و آبرو و شخصیّت آنان را حفظ کند.

همه این ها نقطه قوّت پیامبر بود، او بسیاری از چیزها را متوجّه می شد، امّا به روی خود نمی آورد تا دروغگویان رسوا نشوند و راه توبه برای آنان بسته نشود و مردم از اطراف او پراکنده نشوند.

* * *

توبه: آیه ۶۳ – ۶۲

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ

أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳)

منافقان درباره پیامبر و مؤمنان سخنان ناروا می گفتند و بعد از آن نزد آن ها آمده و عذر و بهانه می آوردند و سوگند یاد می کردند که آن سخنان را نگفته اند، اکنون تو به مسلمانان چنین می گویی: «آنان نزد شما می آیند و سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود و راضی سازند، در صورتی که اگر ایمان داشتند سزاوار بود که من و پیامبر مرا از خود خشنود سازند، آیا آنان نمی دانند که هر کس با من و پیامبر درافتد به آتش جهنّم گرفتار می شود و برای همیشه در آن خواهد ماند و این همان ذلّت و خواری بزرگ است».

* * *

توبه: آیه ۶۶ – ۶۴

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ (۶۴) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَه مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

لشکر اسلام آماده حرکت به سوی تبوک بود تا با رومیان مقابله کند، عدّه ای از منافقان روحیّه مردم را تضعیف می کردند و به آنان می گفتند: «هیچ کدام از شما به مدینه باز نمی گردید، همه شما به دست رومیان کشته می شوید».

این منافقان خود را جزء مسلمانان می دانستند، امّا با کارهای خود، قصد ضربه زدن به اسلام را داشتند. یکی از آن منافقان به بقیّه چنین گفت:

ـــ آیا نمی ترسید که سوره ای بر پیامبر نازل شود و او از این کارهای ما باخبر

شود؟

ـــ اگر پیامبر از کار ما باخبر شد، قسم می خوریم که شوخی می کردیم.

اینجا بود که تو این دو آیه را نازل کردی:

* * *

ای پیامبر ! منافقان بیم دارند که سوره ای درباره آنان نازل شود و اسرار آن ها را فاش سازد، اکنون به آنان بگو: «هر چقدر می خواهید مسخره کنید، همان چیزی را که از فاش شدنش می ترسید، آشکار خواهد شد، به زودی خدا راز شما را آشکار می کند».

ای پیامبر ! اگر از آنان سؤال کنی که چرا این سخنان را گفتید؟ در جواب می گویند: «ما برای سرگرمی سخن گفتیم و قصد ما شوخی بود»، به آنان بگو: «آیا خدا و آیات و پیامبر او را مسخره می کنید؟ عذر و بهانه نیاورید که شما بعد از ایمان آوردن، کافر شدید، زیرا خدا و پیامبر او را مسخره کردید. اگر گروهی از شما توبه کنند، خدا آنان را می بخشد، امّا گروه دیگر شما توبه نمی کنند و به راه خود اصرار میورزند، آنان به عذاب گرفتار خواهند شد زیرا آنان تبهکارند».

* * *

توبه: آیه ۷۰ – ۶۷

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۶۸) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا

اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِى خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹) أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوح وَعَاد وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

مردان و زنان منافق از مؤمنان نیستند، آنان در نفاق و معصیت و نافرمانی مانند یکدیگر هستند و از یک گروه می باشند، آنان مردم را به زشتی ها و گناهان دعوت می کنند و از زیبایی ها و خوبی ها منع می کنند، آنان در راه خدا انفاق نمی کنند و تو را فراموش کرده اند، پس تو هم آنان را به حال خود رها می کنی و از رحمت خود محروم می سازی، این منافقان مردمی تبهکار هستند.

تو آتش جهنّم را به منافقان و کافران وعده می دهی و آنان در عذاب تو، جاودانه خواهند ماند، برای کیفر آنان، آن آتش بس است زیرا هیچ عذابی بالاتر از جهنّم نیست، تو آنان را لعنت کرده ای و از رحمت خود دور نموده ای، پس آنان برای همیشه عذاب خواهند شد.

در طول تاریخ همواره گروهی به عنوان مخالف و منافق، مانع هدایت مردم بوده اند و با پیامبران دشمنی کرده اند، آنان در زمان خود، به هر کاری که می خواستند دست زدند و از این دنیا بهره های مادّی بردند و سپس مرگ به سراغ آنان آمد و اکنون آن ها در عذاب گرفتارند.

منافقانی هم که با محمّد(صلی الله علیه وآله)دشمنی می کنند، چند روزی فرصت دارند تا در این دنیا زندگی کنند و از آن بهره ببرند، به زودی مرگ سراغ آنان می آید.

مردمی که قبل از آنان با پیامبران دشمنی می کردند، هم مال و هم فرزندان بیشتری داشتند، امّا همه آنان نابود شدند و ثروت و فرزندان زیاد آنان

نتوانست عذاب را از آنان دور کند.

منافقـان هماننـد گذشـتگان، به یـاوه گویی و دشـمنی با دین خـدا سـر گرم شدنـد و اعمال آن ها در دنیا و آخرت تباه شـد، به راستی که آنان زیانکاران واقعی هستند.

* * *

آیا این منافقان از سرنوشت قوم نوح و قوم عاد و قوم ثَمودباخبر نیستند؟ آیا چیزی درباره قوم مَدیَن و قوم لوط نشنیده اند؟

آنان مردمانی بودند که در عصر خود از همه نعمت های دنیایی بهره مند بودند، امّا با پیامبران خود دشـمنی کردند و سـرانجام به عذاب گرفتار شدند.

قوم نوح، گرفتار طوفان شدند.

قوم «عـاد» نیز سـخنان پیامبر خود (که هود(علیه السـلام)نام داشت) را نپذیرفتنـد و گرفتار تنـدبادهای سـهمگین شدنـد و از بین رفتند.

قوم «ثَمود» هم سـخنان صالح(علیه السـلام)را دروغ شمردند و شتر او را که معجزه ای آسمانی بود، کشتند و زلزله ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

قوم «لوط» با پیامبر خود (که نامش لوط(علیه السـلام)بود) دشـمنی کردند و به عذاب سختی گرفتار شدند، شهر آنان زیر و رو شد و بارانی از سنگریزه بر سر آنان فرود آمد و همه هلاک شدند.

قوم «مَـدین» از سـخنان پیامبر خود (که شـعیب(علیه السـلام)نام داشت) سـر باز زدنـد و در معامله با دیگران تقلّب کردند و کم فروشی نمودند. سرانجام زلزله ای سهمگین شهر آنان را نابود کرد و همگی هلاک شدند.

آن پیامبران، مردم را با حجّت های روشن و سـخنان واضح به سوی تو فراخواندند، امّا آنان پیامبران خود را انکار کردند، تو به هیچ کس ظلم

نمی کنی، بلکه آنان به خود ظلم کردند و از سعادت و رستگاری محروم شدند.

* * *

توبه: آیه ۷۲ – ۷۱

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْن وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)

از منافقان و ویژگی های آنان سخن گفتی، اکنون از ویژگی های مؤمنان سخن می گویی: مؤمنان، دوست و یاور یکدیگر هستند، آنان مردم را به خوبی ها فرا می خوانند و از زشتی ها و گناهان باز می دارند، نماز می خوانند و زکات مال خود را می پردازند، از تو و پیامبر تو اطاعت می کنند، آنان همان کسانی هستند که تو لطف و رحمت خود را بر آنان نازل می کنی، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

تو وعده بهشت را به مؤمنان داده ای، بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، مؤمنان در بهشت برای همیشه می مانند و از نعمت های آن بهره مند می شوند. تو به آنان در بهشت جاودان، قصرهای نیکو و زیبا می دهی، البتّه رضایت و خشنودی تو که نصیب آنان می شود، برتر از همه این نعمت ها می باشد و این همان رستگاری بزرگ است.

* * *

توبه: آیه ۷۳

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ

عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷۳)

قبلاً از پیامبر خواستی تا با کافران و منافقان مدارا کند، امّا اکنون پیامبر مکّه را فتح نموده است و تقریباً بیشتر قبیله های عرب مسلمان شده اند، از او می خواهی تا با کافران و منافقان جهاد کند و بر آنان سخت بگیرد که در آخرت جایگاه آنان جهنّم است و چه بد سرنوشتی در انتظار آنان است.

جهاد با قتال فرق می کند، «جهاد» یعنی «مبارزه»، امّا «قتال» یعنی «جنگ مسلّحانه».

پیامبر هرگز با منافقان، قتال و جنگ مسلّحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلّحانه داشت، تو در اینجا از او می خواهی با منافقان و کافران جهاد و مبارزه کند.

پیامبر با منافقان این گونه جهاد و مبارزه می کرد: فرصت فتنه گری را از آنان می گرفت، به آنان فرصت نمی داد تا با دسیسه های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند، همواره مواظب رفتار آنان بود، نمی گذاشت دروغ های خود را در جامعه منتشر کنند، مانع جاسوسی آنان برای دشمنان می شد. خلاصه آن که پیامبر هیچ گاه با منافقان، قتال و جنگ مسلّحانه نکرد، زیرا تو به او دستور چنین کاری نداده بودی.(۴۶)

ص:۱۲۹

توبه: آیه ۷۴

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَهَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِير (۷۴)

سال دهم هجری است، پیامبر اعمال حجّ را انجام داده است و به سوی مدینه بازمی گردد، بیش از صدهزار نفر از مسلمانان همراه او هستند، وقتی او به سرزمین «غدیر خم» می رسد، به همه دستور می دهد تا در آنجا منزل کنند، نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می شوند. صف های نماز مرتّب می شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می خوانند.

بعد از نماز پیامبر با مردم سخن می گوید و سپس علی(علیه السلام)را صدا می زند، علی(علیه السلام)نزد پیامبر می رود و طرف راست پیامبر می ایستد.(۴۷)

ص:۱۳۰

این صدای پیامبر است که به گوش می رسد: «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

همه می گویند: «خدا و پیامبر او».(۴۸)

اکنون پیامبر، دست علی(علیه السلام)را در دست می گیرد و با صدای بلند می گوید: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».(۴۹)

اکنون پیامبر از مردم می خواهد تا با علی(علیه السلام)بیعت کنند، پیامبر تصمیم می گیرد تا سه روز در این سرزمین بماند. (۵۰)

* * *

خورشید غروب می کند، امشب ، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه برپا شده است.

صدایی به گوش می رسد، گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند ، یکی از آنان چنین می گوید:

ـــ به خدا قسم ، محمّد دیوانه شده است !

ـــ آری، حقّ با توست، دیدید که چگونه عشق علی ، محمّد را دیوانه کرد ؟!

ـــ او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، امّا به خدا قسم ، ما نمی گذاریم که چنین بشود .(۵۱)

اینان چه کسانی هستند که درباره پیامبر چنین سخن می گویند؟ نکند آن ها نقشه ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه ای برپا کنند ؟

بعد از لحظاتی، حُذیفه که یکی از یاران باوفای پیامبر است، وارد خیمه آن ها

می شود، گویا او این سخنان را شنیده است، او با ناراحتی به آن ها می گوید : «هنوز پیامبر در میان ماست و شما این چنین سخن می گویید ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .(۵۲)

* * *

صبح فرا می رسد، همه جا روشن می شود، حُذیفه نزد پیامبر می آید و بعد از سلام، چنین می گوید:

___ ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می خواهند توطئه کنند .

___ ای حُذیفه ! آیا آن ها را می شناسی ؟

___ آری .

___ سریع برو و آن ها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی خیزد و پس از مدّتی، آن سه نفر را با خود می آورد ، آن ها وارد خیمه پیامبر می شوند . پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید ؟» .

همه آن ها می گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است» .

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آن ها را به حال خود رها می کند و آن ها از خیمه پیامبر بیرون می آیند و به خیمه های خود می روند .(۵۳)

اکنون این آیه را نازل می کنی: «منافقان به نام من سوگند می خورند که سخنی نگفته اند، در حالی آنان سخنان کفرآمیز گفتند و پس از اسلام آوردن کافر شدند».

* * *

این آیه تقریباً در سه روز، کامل می شود، تو ادامه این آیه را چنین می گویی: «منافقان نقشه ای کشیدند ولی در نقشه خود موفّق نشده و شکست خوردند، من و پیامبرم، آنان را از فضل و بخشش خود توانگر ساختیم و آنان این چنین کینه جویی کردند، اگر آنان توبه کنند برایشان بهتر است و امّا اگر نافرمانی کنند، من در دنیا و آخرت آنان را به عذابی دردناک مجازات می کنم و آنان روی زمین هیچ یار و یاوری نخواهند داشت تا آنان را از عذاب من نجات دهد».

به راستی ماجرا چیست؟ منافقان چه نقشه ای داشتند؟ توطئه آنان چه بود؟ من دوست دارم از این ماجرا باخبر شوم، باید تاریخ را بخوانم...

پیامبر سه روز در منطقه غدیر خُمّ می ماند، از روز هجدهم تا بعد از ظهر روز بیست و یکم. همه مردم با علی(علیه السلام)بیعت می کنند، بعد از آن پیامبر آماده می شود تا به سوی مدینه بازگردد. کاروان حرکت می کند و به سوی مدینه پیش می رود.

چند ساعت می گذرد، هوا کم کم تاریک می شود ، اذان مغرب می شود، در دل بیابان ، کاروان توقّف می کند، نماز، سریع خوانده می شود و کاروان حرکت می کند .

هوا تاریک است ، ستارگان جلوه نمایی می کنند ، نسیم خنکی میوزد ، در این تاریکی شب ، چهره پیامبر می درخشد ، در کنار او حُذیفه به چشم می آید، کاروان باید از این مسیر کوهستانی عبور کند، این تنها راه رسیدن به مدینه است. هر چه کاروان جلوتر می رود ، راه عبور باریک تر و تنگ تر می شود ، اینجا گردنه ای است که عبور از آن بسیار سخت است، به اینجا « عَقَبه هَرشا » می گویند، جادّه ، تنگ می شود ، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور

کنند .(۵۴)

شتر پیامبر اوّلین شتری است که از گردنه عبور می کند ، پشت سر او ، حُذیفه و عمّار هستند . در دل شب ، فقط پرتگاهی هولناک به چشم می آید . همه باید مواظب باشند تا در درّه سقوط نکنند.

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می رسد . این جبرئیل است که با پیامبر سخن می گوید : «ای محمّد ! عدّه ای از منافقان در بالای کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند» .(۵۵)

جبرئیل ، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می کند ، رازی که هیچ کس از آن خبر ندارد ، عدّه ای از منافقان تصمیم شومی گرفته اند . آن ها وقتی دیدند پیامبر علی(علیه السلام)را به عنوان جانشین خود معرّفی کرد، تصمیم گرفته اند تا پیامبر را ترور کنند .(۵۶)

آنان از تاریکی شب استفاده کرده اند و خود را زودتر به بالای کوه رسانده اند ، آن ها چهارده نفر هستند و می خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر ، سنگ پرتاب کنند ، وقتی سنگ ها از کوه پایین بیایند، شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر ، پیامبر کشته خواهد شد . این نقشه آن هاست و آن ها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند .

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می گوید و پیامبر با صدای بلند آن ها را صدا می زند . صدای پیامبر در دل کوه می پیچد ، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می ترسند . عمّار و حُذیفه ، شمشیر خود را از غلاف می کشند و از کوه بالا می روند ، منافقان که می بینند راز آن ها آشکار شده است ، فرار می کنند . حُذیفه، نفس زنان می آید و به پیامبر خبر می دهد که منافقان فرار کرده اند .

ص:۱۳۴

حُذیفه منافقان را شناخته است ، امّا پیامبر از او می خواهد که هیچ گاه نام آن ها را فاش نکند.

این همان توطئه ای بود که در این آیه درباره آن سخن گفتی، تو جان پیامبر را حفظ کردی و به زودی این منافقان را به سزای اعمالشان می رسانی.

* * *

توبه: آیه ۷۸ – ۷۵

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸)

می دانی که بیماری نفاق و دورویی می تواند آسیب بزرگی به سعادت فرد و جامعه بزند، از این رو باز هم از منافقان می گویی، داستان «ثعلبه» را برایم بازگو می کنی:

ثعلبه، مسلمانی بود که در مدینه زندگی می کرد او زندگی بسیار ساده ای داشت و از ثروت دنیا، چیز زیادی نداشت، مردم مدینه او را «کبوتر مسجد» می خواندند، زیرا بیشتر وقت ها در مسجد مشغول عبادت بود. او همه نمازهایش را پشت سر پیامبر می خواند و هرگز نماز جماعت را از دست نمی داد.

آرزوی او این بود که روزی ثروتمند شود، او بارها و بارها نزد پیامبر می آمد و از او می خواست برای ثروتمند شدن او دعا کند.

پیامبر به او می فرمود: ای ثعلبه ! ثروت کمی که بتوانی شکر آن را به جا

آوری بهتر از ثروت زیادی است که با کفران نعمت همراه باشد.

امّا ثعلبه بر خواسته خود اصرار داشت، او روزی نزد پیامبر آمد و قسم خورد که من هرگز کفران نعمت نمی کنم.

پیامبر برای او دعا کرد، او یک گوسفند بیشتر نداشت، به برکت دعای پیامبر، کم کم گوسفندان او زیاد شدند، او مجبور شد وبه اطراف مدینه کوچ کرد، دیگر فرصت نداشت به مسجد بیاید، فقط روزهای جمعه به مسجد می آمد.

گوسفندان او زیادتر شدند، او دیگر جمعه ها هم برای نماز جمعه نمی آمد، دیگر از او خبری نبود، او آن چنان مشغول دنیا شده بود که پیامبر و مسجد را فراموش کرده بود، او فقط به فکر زیاد شدن ثروت خود بود و نمی دانست مال دنیا، مانند آب دریاست که هر چه آن را بنوشی، تشنه تر می شوی.

تو بر پیامبر خود آیه زکات را نازل کردی، هر مسلمان ثروتمندی باید مقداری از مال خود را برای نیازمندان پرداخت کند، این قانون تو بود، پیامبر مأموری را نزد ثعلبه فرستاد تا زکات مال او را تحویل بگیرد و برای نیازمندان مدینه بیاورد.

فرستاده پیامبر نزد ثعلبه رفت و حکم زکات را برای او گفت، ثعلبه به بیماری حرص دنیا مبتلا شده بود، این سخن پیامبر را نپذیرفت و زکات مال خود را نداد و این چنین بود که او از منافقان شد. وقتی این خبر به پیامبر رسید، پیامبر سه بار فرمود: «وای بر ثعلبه !».

تو این آیات را بر پیامبر نازل کردی:

بعضی از افراد با من عهد می کنند و می گویند: «اگر خدا به ما ثروتی بدهد، ما به دیگران کمک می کنیم و زکات می دهیم و ما از بندگان خوب خدا خواهیم شد»، امّا وقتی که من از فضل و کرم خویش آنان را بهره مند ساختم، در

پرداخت زکات، بخل ورزیدند و به عهد خود وفا نکردند و پیمان خود را شکستند.

من به خاطر این پیمان شکنی و دروغگویی آنان در دل های آنان تصرّف می کنم و نفاق و دورویی را در دل آنان جایگزین می نمایم، آیا آنان نمی دانند که من از راز و گفتار پنهانی آنان باخبرم، من خدایی هستم که به رازهای نهانی آگاهی دارم.

* * *

این درس بزرگی برای کسانی است که هنگام فقر، دم از ایمان می زنند و وقتی به ثروت می رسند، غرق دنیاپرستی می شوند و پیمان خود را با تو فراموش می کنند و دچار بخل و خودخواهی می شوند، انسانی که ظرفیّت نداشته باشد، نعمت ها برای او بلا می شوند و برای همین گاهی فقر به صلاح بنده است و او خبر ندارد.

ص:۱۳۷

توبه: آیه ۷۹

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹)

اکنون ادامه حوادث جنگ تبوک (سال نهم هجری) را بیان می کنی: لشکر اسلام بایـد هر چه زودتر به سوی تبوک حرکت می کرد، آماده کردن لشکر به کمک های مردمی نیاز داشت. پیامبر از مردم خواست هر کس به هر اندازه ای که می تواند به لشکر اسلام کمک کند.

گروهی از ثروتمنـدان مـدینه مقـداری از دارایی خود را نزد پیـامبر آوردنـد تـا پیـامبر آن را در راه آمـاده سازی لشکر اسلام مصرف کند. وقتی منافقان این منظره را دیدند، به آنان گفتند: «شما این کار را برای خودنمایی انجام می دهید».

از طرف دیگر، بعضی از افراد کم درآمد هم مقداری خرما تهیّه کردند و آن را

ص:۱۳۸

خدمت پیامبر آوردند، منافقان آنان را مسخره کردند و گفتند: «آیا مشکل لشکر اسلام با این مقدار خرما، حل می شود؟».

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «منافقان به مؤمنانی که به لشکر اسلام کمک می کنند، عیب جویی می کنند، همچنین آنان مؤمنان فقیری که به اندازه توانشان کمک می کنند را مسخره می کنند، من در روز قیامت، کیفر این مسخره کردن آنان را می دهم، عذاب دردناکی در انتظار آنان است».

* * *

تو به عملی که با اخلاص و نیّت پاک باشد، امتیاز می دهی، مقدار آن مهم نیست، کسانی که از صبح تا شب به کارگری می رفتند، مزد یک روز کار کردن آنان، مقداری خرما بود، آنان همان خرما را برای پیامبر آوردند تا در آذوقه لشکریان اسلام قرار دهد، تو این کار آنان را پذیرفتی و در روز قیامت به آنان پاداش بزرگی می دهی.

* * *

توبه: آیه ۸۹ – ۸۰

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰) فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَه مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّه فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تُصَلِّ عَلَى

أَحَـدٍ مِنْهُمْ مَـاتَ أَبَـدًا وَلَـا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِـقُونَ (۸۴) وَلَـا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيـدُ اللَّهُ أَنْ يُعَـذِّبَهُمْ بِهَـا فِي الـدُّنْيَا وَتَزْهَـقَ أَنْفُسُـهُمْ وَهُمْ كَـافِرُونَ (۸۵) وَإِذَا أُنْزِلَـتْ سُـورَةٌ أَنْ آمِنُـوا بِـاللَّهِ وَجَاهِـدُوا مَـعَ رَسُولِهِ اسْـتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِـأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَـا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِـهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

ای محمّد ! برای این منافقان، چه طلب آمرزش بکنی و چه نکنی، فرقی نمی کند، اگر حتّی هفتاد مرتبه هم طلب آمرزش برای آنـان کنی، هرگز آن هـا را نمی بخشم، زیرا آنـان به من کفر ورزیدنـد و پیـامبری تو را انکار کردنـد، من تبهکاران را به حال خود رها می کنم و آنان را هرگز به بهشت رهنمون نمی سازم.

آنان از این که در جنگ شـرکت نکردند و نافرمانی تو را نمودند، خوشـحال هسـتند، جهاد با جان و مال در راه من برای آنان بسـیار سخت و ناگوار بود، آنان مردم را از رفتن به جهاد دلسرد می کردند و می گفتند: «در این هوای گرم و سوزان به میدان جنگ نروید».

ای محمّـد ! به آنـان چنین بگو: «آتش جهنّم از این هوا، سوزان تر است». اگر آنـان به روز قیامت ایمان داشـتند، لحظه ای فکر می کردنـد و بـا سـرپیچی از فرمـان تـو، ایـن گـونه عـذاب جهنّم را برای خـود نمی خریدنـد. آنـان راحـتی چنـد روزه دنیـا را برگزیدند، از این پس، باید کم بخندند و بسیار گریه کنند، زیرا به

زودی، مرگ به سراغ آنان می آید و به عذاب سختی گرفتار می شوند.

ای محمّد ! آنان فکر می کنند که تو و یارانت دیگر به مدینه باز نمی گردید و همه به دست دشمنان کشته می شوید، هرگاه که تو را به سلامت از این جنگ به مدینه بازگردانم، آن منافقان نزد تو می آیند و می خواهند به آنان اجازه بدهی تا در جنگ بعدی شرکت کنند، به آنان بگو: به شما دیگر اجازه جهاد نمی دهم، شما هرگز با من به جهاد نمی آیید و هیچ گاه همراه من با دشمنان پیکار نمی کنید، مگر یادتان رفته است؟ شما در این جنگ، از جهاد کناره گرفتید در خانه های خود ماندید، پس اکنون هم با زنان و کودکان که از جنگ معاف شده اند، بمانید.

ای محمّد ! بر مرده هیچ کدام از آنان نماز نگذار و کنار قبر آنان نیز حاضر نشو، زیرا آنان به من کفر ورزیدند و پیامبری تو را انکار کردند، آنان در حالی که تبهکار بودند، از دنیا رفتند.

بعضی از منافقان، دارای ثروت و فرزندان زیادی هستند، هرگز فکر نکن که این نعمت هایی که به آنان داده ام، نشانه مهربانی من است، آنان نمی توانند با این نعمت ها هرگز روی آرامش را ببینند، من آنان را با ثروت و پول و فرزندانشان عذاب می کنم.

آنان به روز قیامت ایمان نیاورده اند و زندگی را فقط در این دنیا می دانند، همیشه نگران از دست دادن ثروت خود هستند، من فرزندان آنان را مایه غم و غصّه و بلای جانشان قرار می دهم. آنان در بن بست غم آلود زندگی مادّی، گرفتارند و در حالی که کافرند از دنیا می روند و از سعادت آخرت محروم می شوند.

وقتی سوره ای را بر تو نازل می کنم و از مردم می خواهم به من ایمان بیاورند

ص:۱۴۱

و همراه تو به جهاد بروند، منافقان نزد تو می آیند و می گویند به ما اجازه بده با معاف شدگان (زنان و کودکان) بمانیم، آنان توانایی و قـدرت جسـمی و مالی برای جهاد دارنـد، امّا برای حفظ جان و مال خود به این راضـی شدند که با معاف شدگان از جهاد بمانند، من هم بر دل های آنان مُهر زدم.

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، امّا آنان راه شیطان را انتخاب کردند، نتیجه کـار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شـد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج دهـد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود.

ای محمّـد ! من به تو و به یاران باوفای تو که در راه من با جان و مال خود جهاد کردیـد، همه نعمت ها و خوبی ها را می دهم و سعادت و رستگاری همیشگی از آن شماست، من برای شما بهشت خویش را آماده کرده ام، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرها جاری است و شما در آنجا جاودانه خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است.

* * *

توبه: آیه ۹۳ – ۹۰

وَجَاءَ الْمُعَـذِّرُونَ مِنَ الْاعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَـدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِـيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَـاءِ وَلَـا عَلَى الْمَرْضَـى وَلَـا عَلَى الَّذِينَ لَـا يَجِـدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَـحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِـنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَـا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَـا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَـا أَجِـدُ مَـا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الـدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ

يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)

ای محمّد ! گروهی که واقعاً نمی توانستند به جهاد بروند و عذر دارند، نزد تو آمدند تا به آنان اجازه دهی که در جهاد شرکت نکنند و تو به آنان این اجازه را دادی. بعد از آن، عدّه ای هم که عذر نداشتند و می توانستند در جنگ شرکت کنند، نزد تو آمدند و به دروغ به تو گفتند که ما نمی توانیم به جهاد بیاییم، به زودی آنان را به عذاب گرفتار می کنم، آنان راه کفر و انکار را پیش گرفتند و از دستور من نافرمانی کردند.

اگر ضعیفان و بیماران و کسانی که هزینه راه و خرج سفر و مخارج زندگی خانواده خود را ندارند، به جهاد نیایند، گناهی بر آنان نیست، البتّه آنان باید برای دین من خیرخواهی کنند و مردم را به جهاد تشویق کنند و به آنان روحیّه بدهند، اینان از نیکوکاران می باشند و هیچ کس نمی تواند نیکوکاران را توبیخ یا سرزنش بکند که چرا به جنگ نرفته اند، مهم این است که انسان به وظیفه اش عمل کند، اگر آنچه را من برای او مشخّص می کنم، انجام دهد، نیکوکار است و من بخشنده و مهربان هستم.

کسانی هم نزد تو آمدند تا برای رفتن به جهاد، آنان را بر اسب یا شتر سوار کنی، تو به آنان گفتی که اسب یا شتری نمی یابم که شما را بر آن سوار کنم، آنان با چشم گریان بازگشتند و اندوهناک بودند که چرا توان مالی ندارند که برای جهاد هزینه کنند، به آنان خبر بده که هیچ ایراد و گناهی بر آنان نیست، آری، آنان دوست داشتند در جهاد شرکت کنند امّا این فرصت برای آنان فراهم

نشد.

البتّه کسانی هم بودند که هیچ عذری نداشتند و توانایی جسمی و مالی داشتند و همراه تو به جهاد نیامدند، آنان را باید مؤاخذه و سرزنش و ملامت کرد، آنان با این که توانگر بودند، امّا دوست داشتند با معاف شدگان (زنان و کودکان و ناتوانان) در شهر بمانند، آنان اهل نفاق و دورویی هستند و این نفاق کارشان را به جایی رسانده که من بر دل های آنان مُهر زدم و آنان را به حال خود رها کردم، آنان نمی دانند که خود را از چه سعادتی محروم کردند و چه عذابی را برای خود خریدند.

* * *

توبه: آیه ۹۶ – ۹۴

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶)

پیامبر همراه با یاران خود به جنگ تبوک رفت و پس از مدّتی از جنگ بازگشت، منافقانی که در مدینه مانده بودند به فکر این افتادند که نزد پیامبر بروند و عذرخواهی کنند، این عذرخواهی آنان واقعی نبود، آنان واقعاً از کار خود پشیمان نبودند، بلکه می خواستند جایگاه خود را نزد مردم، اصلاح

کنند.

اکنون تو با پیامبر خود درباره منافقان سخن می گویی:

ای محمّد ! وقتی از جنگ تبوک بر گردی، منافقان نزد تو می آیند و عذرخواهی می کنند، به آنان چنین بگو: «عذرخواهی نکنید که هرگز حرف های شما را باور نمی کنم، خدا ما را از نیّت های شما باخبر کرد، به زودی من به فرمان خدا، کارهای شما را برای همه آشکار می کنم، مرگ در انتظار شماست، شما به سوی خدایی که پنهان و آشکار را می داند بازمی گردید و به آنچه انجام داده اید، آگاه می شوید و شما را به سزای اعمالتان می رساند».

ای محمّد ! آنان نزد تو می آیند و سوگند یاد می کنند تا تو عذر و بهانه آنان را بپذیری و از آنان راضی شوی، اگر بر فرض، تو و یارانت هم از آنان راضی شوید، من هرگز از آن مردم تبهکار راضی و خشنود نمی شوم !

* * *

توبه: آیه ۹۹ – ۹۷

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹)

منافقان را به دو گروه تقسیم می کنی: گروهی که در شهر مدینه زندگی

می کنند و گروهی هم در بیابان های اطراف شهر.

گروه دوم که صحرانشین هستند، در کفر و نفاق شدیدترند، آنان به سبب شدّت نادانی، قوانین و احکامی که تو بر پیامبر نازل کرده ای را نمی شناسند.

گروهی از آنان وقتی پولی را در راه تو انفاق می کنند، فکر می کنند ضرر کرده اند، پرداخت زکات را ضرری برای خود می بینند، آنان همیشه منتظر هستند تا حوادث دردناکی برای مسلمانان پیش آید و آنان در کار خود ناکام بمانند، امّا نمی دانند که حوادث دردناکی (مثل ذلّت و خواری در دنیا و آخرت و عذاب جهنّم) در انتظار آنان است و تو خدای شنوا و دانا هستی و به گفتار و اندیشه های آنان آگاهی.

* * *

از صحرانشینان سخن گفتی، آیا همه صحرانشینان این گونه هستند؟ آیا همه آنان راه کفر و نفاق را در پیش می گیرند؟

نه. این طور نیست، برخی از صحرانشینان به تو و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را که در راه تو انفاق می کنند، مایه تقرّب به تو و سبب دعای خیر پیامبر تو می دانند، این پولی که آن ها در راه تو می دهند، باعث تقرّب آن ها به توست، آنان با این کار، به سوی تو می آیند و خشنودی و رضایت تو را از آنِ خود می کنند، تو آنان را در بهشت مهربانی خود مهمان می کنی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

* * *

واژه «اَعرابی» به معنای «صحرانشین» است.

ص:۱۴۶

من بایـد این واژه را با دقّت بررسـی کنم، در فرهنگ اسـلامی به کسـی که از آموزه های دینی چیزی نمی داند، «صحرانشـین» می گویند.

این واژه، به مکانی که انسان زندگی می کند، بستگی ندارد، ممکن است من در شهر زندگی کنم ولی عقب افتاده و جاهل به شمار آیم، وقتی من از آموزه های دینی چیزی نمی دانم، «صحرانشین» هستم.

از طرف دیگر، یـک نفر ممکن است در بیابان ها و روسـتاهای دور افتاده زنـدگی کنـد، امّا به خاطر فرهنگ، دانش و ایمانش انسانی متمدّن به شمار آید.

این سـخن امام صادق(علیه السلام)است: «هر کس آگاهی و شناخت کافی از دین خود پیدا نکند، صحرانشین و اعرابی است». (۵۷)

انسانی که در جهل زندگی می کند و احکام دین را نمی داند، «صحرانشـین» است، فرقی نمی کند در شـهر زندگی کند یا در بیابـانی دور افتاده. کسـی که آموزه های دین را می دانـد و احکام قرآن را فراگرفته است، متمـدّن است، چه در شـهر زنـدگی کند، چه در بیابان.

* * *

توبه: آیه ۱۰۰

وَالسَّابِقُونَ الاْوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالاْنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّات تَجْرِی تَحْتَهَا الاْنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)

درباره منافقان سخن گفتی، اکنون اشاره ای به مؤمنان می کنی و از سه گروه آنان یاد می کنی:

الف. «مهاجران» کسانی بودند که در مکّه به پیامبر ایمان آوردند و در راه اسلام سختی زیادی، تحمّل نمودند و همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند.

ب. «انصار»، همان مردم مدینه بودند که مسلمان شدند و پیامبر را به شهر خود دعوت کردند و تا پای جان از او حمایت نمودند.

ج. «تابعین» کسانی بودند که از مهاجران و انصار پیروی کردند و راه آنان را ادامه دادند.

تو از آنان خشنود هستی و آنان نیز از تو خشنودند. برای آنان بهشتی را آماده کرده ای که نهرها زیر درختان آن جاری است، آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود و این رستگاری بزرگ است.

* * *

توبه: آیه ۱۰۱

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الاَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَاب عَظِيم (۱۰۱)

با پیامبر بار دیگر از منافقان سخن می گویی: «ای محمّد ! برخی از صحرانشینان که در اطراف شهر مدینه زندگی می کنند، از منافقان هستند، گروهی از ساکنان شهر مدینه هم در نفاق حرفه ای شده اند و به آن خو گرفته اند، تو آنان را نمی شناسی، امّا من آن ها را می شناسم و از نقشه های آنان باخبرم، من آنان را یک بار قبل از مرگ و یک بار بعد از مرگ، مجازات خواهم کرد، هنگام جان دادن، عذاب مرا خواهند چشید، بعد از مرگ نیز به عذاب گرفتار خواهند شد و وقتی روز قیامت فرا رسد، فرشتگان آن ها به سوی آتش

جهنّم خواهند برد».

* * *

این هشداری برای همه مسلمانان است که مواظب باشند، منافقان به اسم مؤمنان در میان آن ها نفوذ کرده اند، آنان آنقدر ماهرانه کار می کنند که کسی نمی تواند به آنان شک کند، آنان منتظر هستند تا فرصتی به دست آورند و دست به فتنه بزنند.

پیامبر هم با علم عادی و معمولی نمی تواند آنان را بشناسد، البتّه اگر خدا به او وحی کند و او را از منافقان باخبر سازد، او می تواند آنان را شناسایی کند.

ص:۱۴۹

توبه: آیه ۱۰۲

وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

تو بنـدگان خود را دوست داری، اگر کسـی خطایی کرد و واقعاً پشـیمان شد، راه بازگشت به روی او باز است، او می تواند به سوی تو بازگردد و تو گناهش را می بخشی و رحمت خویش را بر او نازل می کنی.

تو در اینجـا از بنـدگان گناهکار خود چنین یاد می کنی: «گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردنـد و از خطایی که انجام داده اند، پشیمان شدند، آنان کسانی هستند که ایمان به من و روز قیامت را با گناه آمیخته اند، هم اعمال پسندیده دارند و هم گناه، .... من بخشنده و مهربان هستم».

* * *

عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ.

این جمله ای را (که در وسط آیه آمده است) ترجمه نکردم. باید صبر کنم،

ص:۱۵۰

می خواهم به ترجمه های فارسی بیشتری از قرآن مراجعه کنم. مطالعه و تحقیق می کنم، بیش از چهل ترجمه را می بینم، آن ها این جمله قرآن را به یکی از گزینه های زیر ترجمه کرده اند:

۱ – امید است که خدا توبه آنان را بپذیرد.

۲ – باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد.

۳ – شاید خدا توبه آنان را بپذیرد.

۴ – چه بسا خدا توبه آنان را بپذیرد.(۵۸)

منظور این ترجمه ها این است که وقتی بنده گناهکار توبه می کند، تو شاید توبه او را بپذیری. پس سخن از احتمال است.

نمی دانم چرا این ترجمه ها به دل من نمی نشیند، این آیه ۱۰۲ سوره توبه است. دو آیه بعد را می خوانم، تو در آیه ۱۰۴ چنین می گویی: «آیا مؤمنان نمی دانند که من توبه بندگانم را می پذیرم؟».

چگونه می شود یک جا از احتمال قبول توبه سخن بگویی و دو آیه بعد، به همه مژده قبول توبه را بدهی؟

من باید مطالعه کنم...

* * *

نام او «خَیثَمه» بود، در کوفه زندگی می کرد. یک سال او به مدینه رفت و خدمت امام باقر(علیه السلام)رسید. آن روز امام باقر(علیه السلام)درباره این آیه سخن گفت.

خَیثَمه با دقّت به سخنان امام گوش فرا داد، او باور داشت که تفسیر واقعی قرآن را باید از اهل بیت(علیهم السلام)شنید.(۵۹)

آن روز یاران امام باقر(علیه السلام)فهمیدند که منظور خدا از این سخن چیست، امام این آیه را این گونه تفسیر کرد: «خدا قطعاً گناه آنان را می بخشد که او بخشنده

و مهربان است».(۶۰)

طبق این سخن امام، در ترجمه این آیه، نباید از واژه های «امید است»، «شاید»، «چه بسا» استفاده کرد، خدا قطعاً گناهان بندگان پشیمان خود را می بخشد.

اگر کسی قبل از فرا رسیدن مرگ توبه کند، خدا او را می بخشد. البتّه توبه باید قبل از لحظه مرگ باشد، در لحظه مرگ، پرده ها از جلوی چشم انسان کنار می رود و انسان حقایق جهان دیگر و نتیجه اعمال خود را می بیند، در آن لحظه همه گناهکاران پشیمان می شوند و سعی می کنند از آتش جهنّم رهایی یابند، امّا توبه در آن لحظه سودی ندارد.

مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود.

نکته جالب این است که این سوره را به خاطر همین آیه، سوره توبه نام نهاده اند. شنیده ام که نازل شدن این آیه، داستانی دارد...

* * *

اینجا مدینه است، مسجد پیامبر. چقدر اینجا شلوغ است ! هر طور هست جمعیّت را می شکافم و جلو می روم. دوستانم به من گفته اند کنار ستون توبه نماز بخوانم، آنطور که آنان آدرس داده اند، آن ستون در گوشه مسجد قرار دارد. رسم است هر کس به مدینه می آید، کنار ستون توبه، دو رکعت نماز می خواند.

یکی به من گفت بین این ستون و آیه ۱۰۲ سوره توبه ارتباطی وجود دارد، من باید سؤال کنم، تحقیق کنم، باید به سال هفتم هجری بروم، ماجرای جنگ احزاب یا جنگ خندق...

* * *

گروهی از یهودیان در مـدینه زنـدگی می کردنـد که به آنان «بنی قُرَیظه» می گفتنـد، محلّ سـکونت آنان، قلعه ای بود که در شرق مـدینه قرار داشت. وقتی پیـامبر به مـدینه آمـد با یهودیان پیمان نامه ای امضاء کرد، قرار شـد که آن ها با دشـمنان اسـلام همکاری نکنند.

در سال هفتم، بُت پرسـتان مکّه با همکاری قبیله های مختلف تصمیم گرفتند به مدینه حمله کنند، پیامبر از این ماجرا باخبر شد و دسـتور داد مسـلمانان در قسـمت ورودی شـهر، خندقی بکنند تا مانع ورود سـپاه بُت پرستان به مدینه بشود. متأسّفانه یهودیان بنی قُرَیظه، پیمان خود را شکسـتند و تصـمیم گرفتنـد بُت پرسـتان را یاری کنند امّا تو مسـلمانان را بار دیگر یاری کردی و بُت پرستان با شکست و خواری بازگشتند.

دیگر وقت آن بود تا بنی قریظه سـزای پیمان شـکنی خود را ببینند، در شـرایطی که مسـلمانان در محاصره دشمنان بودند، آنان می خواستند از پشت جبهه به لشکر اسلام حمله کنند، دیگر صلاح نیست این مردم پیمان شکن در مدینه زندگی کنند.

«ابـو لُبـابه» یکی از مسلمانان مـدینه بود، او به قلعه آنـان رفت، یهودیـان دور او را گرفتنـد و دربـاره تصـمیم پیـامبر از او سؤال کردنـد. ابو لُبابه با دست اشاره ای به گردن خود کرد، یهودیان فهمیدنـد که جنگ در انتظار آنان است، به همین خاطر سـریع برای دفـاع از خـود دست به کـار شدنـد. ابولبـابه از قلعه خـارج شـد، پیـامبر فهمیـد که او به مسـلمانان خیـانت کرده است و به دشمنان خدمت !

امّا او پشـیمان شـد، وقتی به مـدینه رسـید، طنابی برداشت و به مسـجد رفت و خود را به سـتونی بست و تصـمیم گرفت روزها، روزه بگیرد و شب ها عبادت

ص:۱۵۳

کنـد و فقط برای وضو گرفتن، طناب را باز کند و پس از وضو، سـریع به مسـجد باز گردد. او سو گند یاد کرد تا زمانی که خدا او را نبخشد، به این کار ادامه بدهد.

این خبر به پیامبر رسـید، پیامبر به مردم فرمود که اگر او نزد من می آمـد، برای او طلب آمرزش می کردم، امّا اکنون بایـد صبر کند تا بخشش خدا فرا رسد.

چنـد روز گـذشت، سـرانجام این آیه نازل شـد، مسـلمانان نزد ابولبابه رفتنـد و به او مژده دادنـد که توبه او پـذیرفته شده است، ابولبابه خـدا را شـکر کرد، چند نفر جلو رفتند تا طناب را باز کنند. ابولبابه گفت: «این کار را نکنید، من دوست دارم پیامبر مرا آزاد کند».

پیامبر آمـد و فرمود: «ای ابولبابه ! خـدا توبه تو را پـذیرفت وماننـد روزی که از مادر متولّـد شـدی، پرونـده اعمالت پاک شده است...».(۶۱)

* * *

توبه: آیه ۱۰۴ – ۱۰۳

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

ای پیامبر ! از اموال مسـلمانان، زکات بگیر تا به این وسیله، آنان را از گناهان پاک کنی، هنگامی که آن ها زکات مال خود را می پردازند، برای آنان دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، من گفتار آنان را می شنوم و بر اعمال آنان آگاهی دارم. آیا آنان نمی دانند من توبه بندگانم را می پذیرم و صدقات و زکات آنان را می گیرم و به آنان پاداش می دهم، من توبه پذیر و مهربان هستم.

* * *

وقتی این آیه نازل شـد، پیامبر به همه خبر داد که زکات، واجب شـده است همانگونه که نماز واجب است. پیامبر به آنان یک سال فرصت داد و بعد از یک سال، زکات آنان را دریافت کرد، زیرا زکات سالی یک بار واجب است.(۶۲)

* * *

پیامبر برای غلّات، طلا و نقره و چهارپایان به شرح زیر زکات تعیین کرد:

* غلّات: گندم، جو، خرما، کشمش

کسی که یکی از غلّات چهارگانه بالا را به اندازه ۲۰۷ کیلوگرم دارد، باید زکات آن را پرداخت کند. اگر این غلّات به صورت دیمی باشند، باید ده درصد آن را زکات بدهد، امّا اگر دیمی نباشند و با آبیاری محصول داده باشند، زکات آن پنج درصد است.

* طلا و نقره

کسی که ۱۵ مثقال طلا دارد، باید به اندازه یک چهلم آن زکات بدهد، همچنین کسی که به اندازه ۱۰۵ مثقال نقره دارد، باید به اندازه یک چهلم آن زکات بدهد.

* چهارپایان: شتر، گاو، گوسفند

کسی که ۵ شتر دارد، باید یک گوسفند زکات بدهد، کسی که ۳۰ گاو دارد، یک گوساله دو ساله باید زکات بدهد، کسی که چهل گوسفند دارد باید یک گوسفند زکات بدهد.

دام فقط در صورتی زکات دارد که در تمام سال، از علف کوه و صحرا استفاده کند، امّا اگر مقداری از سال، صاحب آن به دام خود، علوفه ای که از مزرعه خودش چیده است یا خریداری کرده بدهد، زکات ندارد.

برای زکات احکام دیگری هم وجود دارد که در جای خود بیان شده است،

ص:۱۵۵

مثلاً اگر کسی ده شتر داشت، باید دو گوسفند زکات بدهد، امّا کسی که مثلاً ۹ شتر دارد، زکات او همان یک گوسفند است.

* * *

اینجا سخن از زکات و صدقات است. بر من واجب است که زکات مال خود را پرداخت کنم، امّا چقدر خوب است که گاهی اضافه بر زکات، پولی به فقیران و نیازمندان بدهم، این همان صدقه است که برکت زیادی دارد، وقتی من صدقه و زکات می دهم، تو خودت آن را از من می گیری، به همین دلیل، وقتی امام باقر(علیه السلام)به فقیری صدقه می داد، دست خودش را می بوسید.

امام باقر(علیه السلام)صدقه ای را که می خواست به فقیر بدهد، با دست خودش می داد و با احترام دستش را به سوی فقیر می برد تا فقیر پول را بردارد و سپس امام دست خودش را می بوسید و چنین می فرمود: «قبل از آن که صدقه به دست نیازمند برسد، در دست خدا قرار می گیرد، خدا برای انجام هر کاری، فرشته ای را مأمور کرده است، امّا صدقه را خودش می گیرد». (۶۳)

* * *

گناه، روح مرا آلوده می کند و باعث سیاهی قلب من می شود، با صدقه دادن می توانم اثرات گناه را از خودم دور کنم، صدقه دادن، راهی برای بخشش گناهان است و مرگ بد و بلاها را از من دور می کند و باعث طولانی شدن عمر من می شود.(۶۴)

وقتی داشتم درباره «صدقه» مطالعه می کردم، به سخنی از پیامبر رسیدم، روزی پیامبر به یاران خود چنین فرمود: «تبسّم و لبخند تو به روی برادر دینی، صدقه محسوب می شود».(۶۵)

این سخن پیامبر برای من بسیار جالب بود، آن روز فهمیدم که اسلام

ص:۱۵۶

می خواهد در جامعه مسلمانان، هیچ نوع فقری وجود نداشته باشد، نه کسی گرسنه باشد و نه کسی در عطش محبّت بسوزد.

افرادی را دیـده ام که پول زیادی را به عنوان صـدقه به فقیران می دهند، امّا همیشه با اخم با مردم روبرو می شوند، آنان تصوّر می کنند هر کس بیشتر اخم کند و کمتر لبخند بزند، ایمانش قوی تر است.

الگوی ما پیامبر(صـلی الله علیه وآله)می باشـد، او همواره لبخنـد به لب داشت، افسوس که ما را از فهم واقعی دین خود محروم ساختند.(۶۶)

* * *

وقت آن است که در اینجا ماجرایی را بنویسم:

امام سجاد(علیه السلام)می خواست به مسجد برود، پیرمردی به سوی امام می آمد، او فقیر بود و محتاج نان شب.

پیرمرد نزدیک شـد و از امام کمکی طلبیـد. امام دست برد و چند سـکّه به آن پیرمرد داد. پیرمرد خیلی خوشـحال شد، بعد امام دست خودش را بوسید.

یکی از یاران امام که همراه او بود، تعجّب کرد و گفت: «آقای من ! چرا شما دست خودتان را بوسیدید؟».

امام گفت: «من به فقیر کمک کردم. این صـدقه قبل از این که به دست فقیر برسـد به دست خـدا می رسد، من دست خودم را بوسیدم زیرا دستم به دست خدا رسیده است».

بعد امام آیه ۱۰۴ این سوره را برای او خواند: «خدا صدقات و زکات شما را می گیرد و به شما پاداش می دهد که او توبه پذیر و مهربان است».(۶۷)

* * *

توبه: آیه ۱۰۵

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

هر کاری که بندگان تو انجام می دهند، تو از آن آگاه هستی، همچنین به اذن تو، پیامبر و گروهی از مؤمنان از آن آگاه هستند، تو به همه در این دنیا فرصت می دهی تا راه خود را انتخاب کنند و کردار و رفتاری را که خودشان می پسندند، انجام دهند، همه به سوی تو که از هر پنهان و آشکاری، باخبر هستی، بازمی گردند و تو آنان را به همه کارهایشان آگاه می سازی و آنان نتیجه اعمال خود را می بینند.

* * *

نام او شعیب بود و در شهر کوفه خرما می فروخت، این آیه را بارها خواند و در آن فکر کرد، تو در این آیه می گویی که پیامبر و گروهی از مؤمنان از اعمال همه باخبر هستند. شعیب دوست داشت بداند منظور از «مؤمنان» در آیه چه کسانی هستند؟

او به مدینه سفر کرد، به خانه امام صادق(علیه السلام)رفت و سلام کرد و در گوشه ای نشست، او به دنبال فرصت مناسبی بود تا سؤال خود را بپرسد، لحظاتی گذشت، دیگر وقت سؤال بود، او این آیه را خواند و گفت:

___ آقای من ! منظور از «مؤمنان» در این آیه، چه کسانی هستند؟

___ آنان، امامان معصوم هستند، دوازده امامی که جانشینان پیامبر می باشند.(۶۸)

* * *

تو امـام را شاهـد بر بنـدگان خود قرار دادی، آنـان به اذن تو از اعمـال و کردار مردم بـاخبر هسـتند، تو این علم و آگاهی را به آنان داده ای، آنان هر چه دارند از تو دارند و از خودشان هیچ ندارند.

امروز مهـدی(علیه السـلام)، امام زمان من است، فرشـتگان، هر صـبح و شام، پرونـده اعمال مرا نزد او می برند، او به اعمال من نگـاه می کنـد، اگر در آن کارهـای زیبـا ببینـد، خوشـحال می شود، برایم دعـا می کنـد، اگر من گنـاهی انجـام داده بـاشم، او ناراحت می شود و دست به دعا برمی دارد و برای من استغفار می کند.

* * *

ابراهیم یکی از یـاران امـام صـادق(علیه السـلام)بود، یکی از شب ها که او به خانه امام صادق(علیه السـلام)رفته بود، سـخن به درازا کشـید، او از بس مجذوب سـخنان امام شده بود، گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و مادرش حتماً نگران شده است.

ابراهیم با امام خداحافظی کرد و با سـرعت خود را به خانه رساند. وقتی او به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران یافت، مادر به او گفت: پسرم ! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند !

ابراهیم با عصـبانیّت بر سـر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد. فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق(علیه السلام)حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام شد، سـلام کرد، امام جواب سـلام او را داد، سـپس رو به او کرد و فرمود: ای ابراهیم ! چرا دیشب با مادر خود با صـدای بلنـد سـخن گفتی؟ چرا دل او را شـکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقـدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجّب کرد، جریان تندی او با مادر را هیچ کس نمی دانست،

ص:۱۵۹

ولی امـام صـادق(علیه السـلام)از آن بـاخبر بود، ابراهیم از امام خود خیلی خجالت کشـید. امام به سـخنان خود چنین ادامه داد: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی.(۶۹)

* * *

توبه: آیه ۱۰۶

وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

در اینجا از گروه دیگری سخن می گویی که در روز قیامت، سرنوشت آنان به اراده تو بستگی دارد:

«اگر بخواهی آنان را عذاب می کنی».

«اگر بخواهی توبه آنان را می پذیری».

تو خدای دانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

من دوست دارم بدانم منظور تو از این افراد کیست.

این افراد چه کسانی هستند؟ آنها را به چه نامی بخوانم؟

خوب است برای آنها از عنوان «واگذارشده» استفاده کنم: کسی که سرنوشت او به اراده تو واگذار شده است.

«واگذارشـده» کسـی است که فقط با زبان، مسلمان شده است، امّا ایمانِ قلبی ندارد. نمی توان به او «مؤمن» گفت زیرا قلب او از ایمان بهره ای نـدارد، البتّه به او «کافر» هم نمی توان گفت، زیرا با تو و دین تو دشـمنی نـدارد. او گناهان بزرگی انجام داده است.

گناهان او آنقدر بزرگ است که نمی تواند آن ها را به آسانی جبران کند.

برای همین است که سرنوشت او در روز قیامت آشکار می شود، در آن روز

یا او را به عذاب گرفتار می کنی و یا او را می بخشی و وارد بهشت می کنی.(۷۰)

* * *

در قرآن بندگان خود را به سه گروه تقسیم نموده ای: وقتی مرگ بنده ای از بندگان تو فرا می رسد، در همان لحظه جان دادن، در یکی از این سه گروه قرار می گیرد: گروهی که معلوم است به بهشت می روند، گروهی که معلوم است به جهنّم می روند، گروهی که سرنوشت آنان معلوم نیست و فقط در روز قیامت معلوم می شود.

درباره این سه گروه کمی توضیح می دهم:

* گروهی که قطعاً به بهشت می روند:

۱ – پیامبران و امامان معصوم: تو به آنان مقام عصمت داده ای و آنان حجّت تو در میان بندگان هستند.

۲ – مؤمن نیکوکار: مسلمانی که به تو و پیامبر تو ایمان آورده است و اعمال خوب انجام می دهد. بهشت جایگاه او است.

۳ – مؤمن گنهکار: کسی که نور ایمان در دلش وجود دارد، امّا گاهی شیطان او را فریب می دهد و گناهی انجام می دهد، امّا او هرگز گناه را از روی دشمنی با تو انجام نمی دهد. او در این دنیا، پشیمان می شود و توبه می کند و تو توبه اش را می پذیری و او را در بهشت جای می دهی، او شایستگی آن را دارد که شفاعت پیامبران و امامان نصیبش شود و با شفاعت آنان وارد بهشت شود.

* کسانی که قطعاً به جهنّم می روند:

۱ – کافر: کسی که راه کفر را انتخاب نموده و آشکارا با تو و دین تو دشمنی می کند. او در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد. بُت پرستان و یهودیان و مسیحیان و زرتشتیانی که ندای اسلام را شنیدند امّا آن را انکار کردند در این

دسته جای می گیرند.

۲ – منافق: کسی که به ظاهر مسلمان است، ولی با تو و دین تو دشمنی می کند، او هرگز به تو ایمان نیاورده است.

* کسانی که سرنوشت آن ها معلوم نیست:

۱_ واگذارشده: کسی که فقط به زبان مسلمان شده است، امّا ایمان قلبی ندارد و به گناهان بزرگ آلوده شده است. تو در روز قیامت، یا آنان را می بخشی یا به جهنّم می فرستی. سرنوشت آنان، به امر تو واگذار شده است.

۲ – مُستضعف فکری: کسانی که در کودکی از دنیا می روند یا کسی که دیوانه است یا کسی که از نظر فهم و درک مانند کودکان است یا ندای حقّ به او نرسیده است. آنان در روز قیامت، امتحان می شوند و به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پذیرند و سرنوشت آنان آن وقت معلوم می شود.

شناخت این سه گروه می تواند به من کمک کند تا عدالت تو را بهتر بشناسم.

* * *

هر مسلمان ممکن است در یکی از گروه های زیر باشد:

۱ – مؤمن نیکوکار: مسلمانی که گناه نمی کند و بدون توبه وارد بهشت می شود.

۲ – مؤمن گناهکار: مسلمانی که گناه دارد و با توبه وارد بهشت می شود.

۳ – منافق: مسلمانی که به ظاهر، مسلمان است و در قلب خود، با خدا و دین خدا و دوستان خدا، دشمنی دارد.

۴ – واگذارشده: مسلمانی که به اسم، مسلمان است، ایمان قلبی ندارد، امّا دشمنی هم با خدا و دین خدا ندارد، گناهان زیادی انجام می دهد و سرنوشت او به امر تو واگذار شده است.

توبه: آیه ۱۱۰ - ۱۰۷

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ (۱۰۸) أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

ادامه ماجرای جنگ تبوک (سال نهم هجری) را برایم می گویی: وقتی که پیامبر می خواست به منطقه تبوک برود تا با رومیان مقابله کند، گروهی از منافقان نزد او آمدند و گفتند: به ما اجازه بده تا مسجدی بسازیم تا افراد ناتوان

و بیمار در آن نماز بگذارند.

آنـان از پیامبر دعوت کردنـد تا وقتی کار ساختن این مسـجد تمام شـد، خود او برای افتتاح مسـجد به آنجا برود. پیامبر به آنان گفت: «صبر کنید تا از جنگ تبوک برگردیم».

پیامبر به سوی تبوک حرکت کرد، آن منافقان کار ساختن مسـجد را آغاز کردند، آنان نزدیک محلّه «قُبا»، مسـجد خودشان را ساختنـد. قُبا، نام محلّه ای در اطراف مـدینه بود و با مرکز شـهر و مسـجد پیامبر، حدود ۵ کیلومتر فاصـله داشت، وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، قبل از آن که به مرکز شـهر برود، در محلّه قبا سه روز توقّف کرد و در آن مدّت در آنجا مسـجدی ساخت که به نام «مسجد قبا» مشهور شد. مسجد قبا، اوّلین مسجدی است که به دست پیامبر ساخته شد.

* * *

در محلّـه قبـا، این مسـجد وجـود داشت، چرا منافقـان نزدیـک آن، مسـجد دیگری ساختنـد؟ آنـان به پیـامبر گفتنـد که مسـجد خودشان را برای این می سازند که افراد ناتوان و بیمار، بتوانند در آن نماز بخوانند، امّا این دروغی بیش نبود.

ماجرا چه بود؟ آنان می خواسـتند برای هدف شوم خود پایگاهی داشـته باشـند. یکی از مسیحیان که چندین سالِ قبل در مدینه زنـدگی می کرد، بعـد از فتـح مکّه به روم رفت و دیـداری با پادشاه کشور «روم» داشت. او از پادشاه روم خواست تا به مـدینه حمله کند. آن مسیحی نامه ای به منافقان مدینه نوشت و از آنان خواست تا پایگاهی برای

خود در مدینه بسازند. منافقان با ساختن این مسجد، به خواسته آن مسیحی عمل کردند، آنان به بهانه مسجد پایگاهی برای

ص:۱۶۴

نقشه های شوم خود ساختند.

وقتی پیامبر از جنگ تبوک برمی گشت، منافقان به استقبال پیامبر رفتند از او خواستند تا به مسجد آنان بیاید و آن را افتتاح کند. اینجا بود که تو این آیات را نازل کردی و راز منافقان را برای همه آشکار کردی:

ای محمّد ! گروهی از منافقان مسجدی ساختند و قصد آنان ضرر زدن به دین و رواج کفر است. آنان می خواهند بین مؤمنان اختلاف بیندازند، آنان آن مسجد را پایگاه دشمنان دین من قرار داده اند.

ای محمّـد ! آنان نزد تو می آیند و سوگند یاد می کنند که هدفشان چیزی جز خوبی و خدمت به مردم نبوده است، من می دانم که آنان دروغ می گویند.

ای محمّد ! هرگز در آن مسجد نماز نخوان ! بهتر است در مسجد قبا که از روز اوّل، بر اساس پرهیزکاری بنا شده است، نماز بخوانی، در مسجد قُبا، مردمانی هستند که به پاکیزگی و دوری از شرک و نفاق و گناه، گرایش دارند و من پرهیزکاران را دوست دارم.

گروهی بنیان مسجد خود را بر پرهیزکاری و خشنودی خدا قرار دادند، گروهی هم مسجدشان را بر لبه پرتگاه سستی (که در حال سقوط در جهنّم است) قرار دادند. به راستی کدام یک از این دو گروه، بهتر می باشند؟ مردمی که مسجد قبا را بر اساس تقوا ساختند، بهتر از منافقانی هستند که مسجدشان را بر اساس کفر و نفاق ساختند. من آن منافقانی که به خود و دیگران ظلم کردند را به حال خود رها می کنم تا سرگردانی آن ها بیشتر و بیشتر شود.

شک و تردید از دل منافقانی که آن مسجد را بنا کردند، از بین نمی رود تا وقتی که دل های آن ها بشکافد و از اندوه کار خود بمیرند، من به همه کارهای آن ها آگاهی دارم و هر چه فرمان می دهم درست و از روی حکمت است.

ص:۱۶۵

* * *

به پیامبر فرمان می دهی تا آن مسجد را خراب کند، مسجدی که برای ضرر زدن به دین ساخته شده بود، از این رو آن مسجد به «مسجد ضرار» مشهور شد. مسجد ضرر زدن !

مسلمانان آن مسجد را خراب کردند، پیامبر دستور داد تا خرابه های آن را آتش بزنند و بعداً مکان آن جایگاه زباله ها شد.

این ماجرا، هشداری برای همه است، مسلمانان نباید ساده اندیش باشند، دشمنان گاهی به نام دین به دین ضربه می زنند، آنان برای کارهای خود، دلایل زیبایی می آورند و قصد دارند مردم را دور خود جمع کنند و فتنه ای به پا کنند. منافقان پایگاهی به نام مسجد ساختند و گفتند که هدف ما چیزی جز خدمت به مردم نیست، ما می خواهیم بیماران و ناتوانان در آنجا نماز بخوانند، امّا تو از هدف آنان باخبر بودی و آنان را رسوا ساختی.

* * *

توبه: آیه ۱۱۲ – ۱۱۱

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

از منافقان و کارهای آنان سخن گفتی، منافقان در هر شرایطی به دنبال ضربه

ص:۱۶۶

زدن به دین تو هستند، امّا در جامعه، مؤمنانی هستند که برای دفاع از دین تو تلاش می کنند و از جان و مال خویش مایه می گذارند، اکنون می خواهی درباره آنان سخن بگویی:

تو جان ها و دارایی مؤمنان را می خری و به آنان بهشت جاودان می دهی، آن مؤمنان کسانی هستند که در راه تو جهاد می کنند، دشمنان دین تو را می کشند و خودشان شهید می شوند. تو به آنان وعده بهشت می دهی، این وعده بهشت که در تورات و انجیل و قرآن آمده است، وعده حقّ است. چه کسی به پیمان خود از تو وفادارتر است؟ تو به وعده ات وفا می کنی. از مؤمنان می خواهی به داد و ستدی که با تو انجام داده اند، دلخوش باشند، تو جان و مال آنان را خریدی و به آنان بهشت را فروختی و این رستگاری بزرگ است.

مؤمنانی که تو به آنان نوید بهشت داده ای این ویژگی ها را دارند: از گناهان خود توبه می کنند، تو را عبادت می کنند، حمد و ستایش تو را به جا می آورند، روزه می گیرند، در مقابل بزرگی تو، در نماز به رکوع می روند و سجده به جا می آورند، مردم را به زیبایی ها و خوبی ها دعوت می کنند، مردم را از زشتی ها و گناهان باز می دارند و همواره می کوشند تا پای خود را از محدوده دین بیرون نگذارند و آن گونه رفتار می کنند که دین به آنان اجازه می دهد. اینان مؤمنان واقعی هستند و تو به آنان بشارت بهشت و نعمت های جاودان آن را می دهی.(۷۱)

* * *

توبه: آیه ۱۱۳

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ

الْجَحِيمِ (١١٣)

سخن از ویژگی های مؤمن شـد، اکنون یک سؤال مطرح می شود: آیا مؤمن می توانـد برای بُت پرسـتان دعا کند؟ آیا من می توانم برای بُت پرستی که سال های سال بُت پرست بوده و اکنون از دنیا رفته است، دعا کنم؟

دعا کردن برای بُت پرستان، رابطه ای عاطفی و قلبی با دشمن توست، مؤمن چگونه می تواند با دشمن تو چنین رابطه ای داشته باشد.

در این آیه چنین می گویی: «وقتی بُت پرستی از دنیـا رفت و تا لحظه آخر، از بُت پرستی دست برنـداشت، او اهل جهنّم است. پیـامبر و مؤمنـان وقتی فهمیدنـد او اهل جهنّم است، نبایـد برای او آمرزش بخواهنـد، هر چنـد که آنان از خویشان و اقوام آنان باشند».

* * *

این آیه در سال نهم هجری نازل شـد، مسـلمانان وقتی این آیه را شـنیدند، به فکر فرو رفتند، آن ها آیه ۸۶ سوره «شعراء» را به یـاد آوردنـد که قبـل از این نـازل شـده بود. در آنجـا، ابراهیم(علیه السـلام)چنین می گویـد: «خـدایا ! پـدرِ مرا ببخش که او از گمراهان است».

اگر مـؤمن نبایـد برای بُت پرست دعـا کنـد، پس چرا ابراهیم(علیه السـلام)این گونه دعـا کرد؟ این سؤالی است که بایـد به آن پاسخ داد. برای همین تو آیه بعد را به پیامبر نازل کردی.

ابراهیم(علیه السـلام)یکی از پیامبران بزرگ تو بود، وقتی او کوچک بود، پـدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر صدا می زد.(۷۲)

* * *

توبه: آیه ۱۱۴

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَه وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

سؤال این بود که چرا ابراهیم(علیه السلام)برای آذر دعا کرد و طلب آمرزش نمود با این که آذر، کافر بود؟

این آیه پاسخ به آن سؤال است. ابراهیم(علیه السلام)به آذر گفت تا زمانی که زنده ای، من برای تو طلب بخشش می کنم، برای تو دعا می کنم که دست از بُت پرستی برداری و خدای یگانه را بپرستی.

آذر به سخن ابراهیم(علیه السلام)گوش نکرد و سرانجام مرگ او فرا رسید، پس از آن بود که ابراهیم(علیه السلام)دیگر برای او دعا نکرد، زیرا یقین کرد که او اهل جهنّم شده است، وقتی کسی بُت پرست بمیرد، دیگر راهی برای توبه او باقی نمی ماند و او در آتش جهنّم گرفتار عذاب می شود.

پس اگر من بُت پرستی را ببینم، می توانم برای او دعا کنم، خواه از اقوام باشد یا غریبه، من دعا می کنم تو او را ببخشی، اگر او ایمان آورد و مسلمان شد، تو او را می بخشی و به برکت دعای من، رحمت و مغفرت بیشتری را به او می دهی. امّا اگر کسی با کفر و بُت پرستی از دنیا رفت، دیگر حقّ ندارم برای او دعا بکنم، او دیگر اهل جهنّم است، دعای من بیهوده است و او دیگر قابلیّت آمرزش را ندارد.

* * *

در آخر این آیه، برای ابراهیم(علیه السلام)دو ویژگی را نام می بری:

اوّل. بردباری و حلم: او هنگامی که با مشکلات روبرو می شد، صبر می کرد و بردباری خود را حفظ می نمود.

دوم. خشوع و خضوع: او همواره در پیشگاه تو، فروتنی و خشوع خود را به نمایش می گذاشت و بسیار دعا می کرد.

این سخن امام باقر(علیه السلام)است: «حضرت ابراهیم(علیه السلام)هرگاه در بیابان ها جای خلوتی را پیدا می کرد به نماز می ایستاد، سر به سجده می نهاد و فروتنی خود را نسبت به خدا نشان می داد و خدا این کار او را خیلی دوست می داشت».(۷۳)

من باید از ابراهیم(علیه السلام)الگو بگیرم، اگر گذرم به بیابان افتاد، همانند ابراهیم(علیه السلام)، در دل بیابان به نماز بایستم، صورت خود را به خاک بگذارم. آن لحظه ای که بنده ای صورت به خاک می نهد و تو را صدا می زند، به تو نزدیک می شود و تو رحمت خود را بر او نازل می کنی.

* * *

توبه: آیه ۱۱۶ – ۱۱۵

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶)

کسی که از فرمان عقل خود پیروی می کند، سعادتمند می شود و به نور ایمان هدایت می شود، امّا کسی که از شهوت و هوس های خود اطاعت می کند، روز به روز قلب او سیاه تر و تاریک تر می شود، او شیفته شهوت و خواسته های خودش می شود و دیگر نمی تواند به پیامبر و قرآن تو ایمان بیاورد، تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

این قانون توست، قبل از آن که کسی را به حال خود رها کنی، برای او زمینه هدایت را فراهم می کنی، او راه حقّ را از باطل تشخیص می دهد ولی به اختیار خودش، راه گمراهی را در پیش می گیرد و به راه خود اصرار میورزد، اینجاست که تو او را به حال خود رها می کنی، تو به همه رفتار آنان آگاهی داری، درست است که به آنان فرصت دادی، امّا سرانجام آنان را به سزای اعمالشان می رسانی، پادشاهی زمین و آسمان ها از آن توست، تو همه بندگان را می میرانی و سپس در روز قیامت آن ها را زنده می کنی، آنان در آن روز، جز تو هیچ دوست و یاوری نخواهند داشت.

ص:۱۷۱

توبه: آیه ۱۱۷

لَقَـدْ تَابَ اللَّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَالْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی سَاعَهِ الْعُسْرَهِ مِنْ بَعْدِ مَا کَادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیق مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِیمٌ (۱۱۷)

در جنگ تبوک مسلمانان شرایط بسیار سختی داشتند، هوای بسیار گرم، خشکسالی و راه دور، این جنگ را طاقت فرسا کرده بود، دشمنی همانند امپراطور روم در انتظار آنان بود، مسلمانان آذوقه کافی نداشتند، اسب و شتر هم به اندازه کافی نبود، برای چند نفر، یک شتر یا اسب بود و آنان به صورت نوبتی، از آن استفاده می کردند، عدّه ای هم اصلاً کفش نداشتند، آفتاب سوزان بر زمین ها می تابید و پای آنان را آزار می داد.

لشکر اسلام برای استراحت در جایی اُتراق کرد، امّا در آنجا هیچ آبی نبود، یکی از فرماندهان به پیامبر خبر داد که تشنگی همه را تهدید می کند و نزدیک است که ذخیره آب آن ها به پایان برسد، مسلمانان با لب های تشنه زیر خیمه ها

ص:۱۷۲

نشسته بودند، این لحظات، لحظات سختی بود. گروهی تصمیم گرفتند که دست از یاری پیامبر بردارند و به مدینه بازگردند.

اینجا بود که تو رحمت خویش را بر پیامبر و آنان نازل کردی، باران رحمت خویش را فرو فرستادی و آنان را از تشنگی نجات دادی و روحیّه آنان را استوار نمودی، کسانی که تصمیم گرفته بودند پیامبر را تنها بگذارند، توبه کردند و تو توبه آنان را پذیرفتی که تو بخشنده و مهربان هستی. آری، تو وعده داده ای که کسانی را که در راه تو تلاش می کنند را یاری نمایی.

* * *

پیامبر با سی هزار نفر از یارانش به سوی تبوک حرکت کرد، سپاه روم که با چهل هزار نفر به جنگ مسلمانان آمده بود، وقتی از موضوع باخبر شد، تصمیم به عقب نشینی گرفت. لشکر اسلام خود را به تبوک رساند در حالی که دشمن فرار کرده بود.

آری، رومیان باور نمی کردند که مسلمانان به جنگ آنان بیایند، آنان دریافتند که مسلمانان تبدیل به قدرتی بزرگ شده اند و دیگر نمی توان آن ها را تهدید کرد.

پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و با ساکنان مناطق جنوبی شام وارد گفتگو شد و نامه ای به «یوحنّا» که پادشاه آنجا بود، نوشت که یا اسلام بیاورد یا آماده جنگ شود.

یوحنّا که در خود قدرت مقابله با مسلمانان را نمی دید نزد پیامبر آمد و حاضر شد که جِزیه (نوعی مالیات اسلامی) پرداخت کند، پیامبر هم به او اجازه داد که مردم آن منطقه، آزادانه در قلمرو حکومت اسلامی رفت و آمد کنند و امنیّت آن ها را ضمانت کرد. همچنین چند تن دیگر از رؤسای محلّی

ص:۱۷۳

نیز چنین عمل نمودند.

پس از آن بود که پیامبر با یارانش به سوی مدینه حرکت کردند، پیامبر به هدف خود رسیده بود و آن جلوگیری از تهاجم رومیان به قلمرو اسلامی بود.

* * *

توبه: آیه ۱۱۸

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

سخن از توبه به میان آمد، تو آن سه نفری را هم که در جنگ تبوک شرکت نکرده بودند بخشیدی، ماجرای آن سه نفر چه بود؟

وقتی پیامبر می خواست به تبوک برود، سه نفر از اهل مدینه به خانه های خود رفتند و در جنگ شرکت نکردند، آنان افرادی سالم و توانا بودند و هیچ عذری نداشتند. نام آنان «کَعب»، «مَراره» و «هلال» بود.

وقتی پیامبر و یارانش از تبوک بازگشتند، آنان پشیمان شدند و برای عذرخواهی نزد پیامبر آمدند، پیامبر پاسخ آنان را نداد و از مسلمانان هم خواست که با آنان سخن نگویند، باید معلوم می شد که آیا آنان واقعاً پشیمان هستند و به راستی توبه کرده اند یا نه؟

آنان به خانه های خود رفتند، همسران آنان که از ماجرا باخبر شده بودند، دیگر با آنان سخن نگفتند، فضای شهر بر آنان تنگ شد، به کوه های اطراف شهر پناه بردند، آنان از یکدیگر جدا شدند و هرکدام جداگانه به گریه و زاری پرداختند، آنان یقین کردند برای نجات از عذاب تو، راهی جز پناه بردن به بخشش تو ندارند و روزها روزه می گرفتند و شب ها نماز می خواندند و اشک

می ریختند.

مدّتی گذشت و آنان را بخشیدی و رحمت خود را بر آنان نازل کردی که تو بخشنده و مهربان هستی و توبه بندگان خود را می پذیری.

* * *

توبه: آیه ۱۱۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (١١٩)

بارها در این سوره، کسانی را که از رفتن به جنگ تبوک سر باز زدند، سرزنش کردی، دیگر وقت آن است که به مطلب مهمّی اشاره کنی، در جنگ تبوک، علی(علیه السلام)شرکت نکرد، این تنها جنگی است که علی(علیه السلام)در آن حضور نداشت. به راستی علّت چه بود؟

پیامبر می دانست منافقان به بهانه های مختلف در مدینه مانده اند و نقشه هایی در سر دارند. پیامبر و یارانش، ششصد کیلومتر از مدینه دور می شدند و این فرصت خوبی برای منافقان بود تا نقشه های شوم خود را عملی کنند و به زنان مسلمانان حمله کنند و در شهر آشوب نمایند.

پیامبر دستور داد تا علی(علیه السلام)در مدینه بماند و امنیّت شهر را تأمین کند، لشکر اسلام حرکت کرد و به سوی تَبوک به راه افتاد.

منافقان در شهر شایعه پخش کردند:

یکی می گفت: «رابطه محمّد با علی تیره گشته است، به همین خاطر محمّد، علی را همراه خود نبرده است».

دیگری می گفت: «علی به دنبال راحتی است، او به خاطر هوای گرم و راه طولانی به جنگ نرفته است».

این سخنان به زودی در شهر منتشر شد. همه زنان و کسانی که در شهر مانده بودند، این سخنان را به هم می گفتند.

وقتی علی(علیه السلام)این ماجرا را شنید، یکی از یاران خود را به جای خود گماشت و سوار بر اسب خود شد و به سوی پیامبر حرکت کرد تا ماجرا را به او خبر دهد. پیامبر تقریباً سه کیلومتر از مدینه دور شده بودند. علی(علیه السلام)خود را به پیامبر رساند و ماجرا را به ایشان گفت.

پیامبر نگاهی به علی(علیه السلام)کرد و فرمود: «ای برادرم ! به مدینه بازگرد، هیچ کس دیگری، شایستگی کاری که به تو گفته ام، ندارد، تو نماینده و جانشین من در میان خانواده و قوم من هستی، ای علی ! جایگاه تو نزد من، همانند جایگاه هارون(علیه السلام)برای موسی(علیه السلام)است، جز آن که بعد از من پیامبری نیست».

هارون(علیه السلام)، برادر موسی(علیه السلام)بود و موسی(علیه السلام)او را جانشین خود قرار داده بود، وقتی موسی(علیه السلام)چهل شب به کوه طور رفت، هارون(علیه السلام)را در میان قوم خود به عنوان جانشین خود قرار داد.

همه این سخن را شنیدند و تاریخ این حدیث را ثبت کرد، این حدیث به حدیث «منزلت» مشهور شد: «یا علیّ أنتَ منّی بمَنزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی».

علی(علیه السلام)با پیامبر خداحافظی کرد و به سوی مدینه بازگشت، آری، او رفت تا با دسیسه ها و کارشکنی های منافقان مبارزه کند، بازگشت علی(علیه السلام)، ترس و وحشتی در دل منافقان انداخت، آنان شجاعت علی(علیه السلام)را دیده بودند و برای همین در این مدّتی که پیامبر در مدینه نبود، مدینه همچنان در امن و امان بود.

* * *

در این سوره، حوادث جنگ تبوک را بیان کردی، الآن می خواهی مردم را به پیروی از علی(علیه السلام)که جانشین پیامبر است، دعوت کنی، درست است گروهی

از مردم، به جنگ نیامدند، آنان به بهانه های واهی از جنگ فرار کردند، امّا نیامدن علی(علیه السلام)به جنگ تبوک، به امر و دستور پیامبر بود، تاریخ باید بداند علی(علیه السلام)از راستگویان است و بارها تا پای جان در راه دفاع از اسلام، فداکاری نموده است.

اکنون با مردم چنین سخن می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و با راستگویان همراه باشید».

* * *

منظور از «راستگویان»، کسی جز علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او نیست، تو آنان را بر همه برتری داده ای و آنان را مقرّب درگاه خود قرار داده ای، آنان به تو نزدیک تر از همه هستند، آری، آنان بندگان پرهیزکار تو هستند و هرگز معصیت و نافرمانی نمی کنند.(۷۴)

هر کس از علی(علیه السلام)پیروی کند، به این آیه عمل کرده است، تو در روز قیامت، از کسانی که دیگری را به عنوان امام خود انتخاب کرده اند، سؤال خواهی کرد و به آنان چنین خواهی گفت: من علی را به عنوان رهبر شما برگزیدم، چرا از او پیروی نکردید؟ چرا به بیراهه رفتید؟ چرا دیگری را امامِ خود قرار دادید و دین مرا تباه ساختید؟

آری، علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او، «حجّت» تو روی زمین هستند، تو راه سعادت را برای مردم روشن نمودی، به آنان دستور دادی تا ولایت آن ها را بپذیرند و از آنان پیروی کنند، هر کس از او اطاعت کرده است، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با او دشمنی کرده باشد، خشم تو را برای خود خریده است.(۷۵)

* * *

توبه: آیه ۱۲۱ - ۱۲۰

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَهٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَهً صَغِيرَهً وَلَا كَبِيرَهً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

بار دیگر از کسانی که پیامبر را یاری نکردنـد، سـخن می گویی، تو بارها این موضوع را برای من بیان می کنی تا من بدانم که باید از حجّت و نماینده تو پیروی کنم، همواره پیرو امام زمان خود باشم و از دستورات او پیروی کنم.

این سخن توست:

ای مردم مدینه ! ای صحرانشینانی که اطراف مدینه زندگی می کنید ! نباید از دستور پیامبر من سرپیچی کنید، نباید برای حفظ جان خود، پیامبر را در خطرها و مشکلات تنها بگذارید، نباید جان خود را از جان پیامبر، عزیزتر بشمارید.

می دانم اگر به یاری پیامبر بروید، سـختی های زیادی به شـما می رسد. در راه من تشنگی و گرسنگی را تحمّل می کنید. شما پیامبر را همراهی می کنید و با این کار خود، دشـمنان را خشـمگین می کنید، شـما با دشمنان نبرد می کنید، من همه این ها را می بینم.

بدانید که من در مقابل همه این ها، در نامه اعمالتان، عمل نیک می نویسم و هرگز پاداش شما را تباه نمی کنم.

هر چه در راه من انفاق می کنید، چه کوچک چه بزرگ، برای شما می نویسم،

وقتی به سوی دشمن می روید، هر سرزمین را پشت سر می گذارید، برای شما حساب می کنم، بدانید من در برابر کارهای شما، بهترین پاداش ها را به شما عطا خواهم نمود.

* * *

توبه: آیه ۱۲۲

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَه مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

تو می دانی که روز به روز مردم بیشتری به اسلام رو می آورند، معلوم است همه کسانی که در شهرها و سرزمین های دیگر مسلمان می شوند، نمی توانند به مدینه سفر کنند. چنین چیزی امکان ندارد.

در اینجا دستور مهمّی را به مسلمانان می دهی: «همه شما نمی توانید برای طلب علم سفر کنید، پس از میان شما، گروهی برای کسب علم و دانش سفر کنند و در دین، آگاهی پیدا کنند. وقتی آنان نزد شما بازگشتند، دین را بازگو کنند و شما را از نافرمانی احکامی که فرا گرفته اند بترسانند، باشد که شما از گناه و معصیت دوری کنید».

آری، باید از میان هر ملّتی و شهری، کسانی برای آموختن دین تو نزد پیامبر سفر کنند و فقه بیاموزند، فقه همان فهم و درک عمیق از دین و دستورات آن است.

این آیه به ما می فهماند که تحصیل علوم دینی بر همه واجب است، البتّه اگر گروهی به این کار اقدام کردند، واجب بودن آن از بقیّه برداشته می شود، امّا اگر در شهری، هیچ کس برای تحصیل علوم دینی اقدام نکرد، بر همه واجب

است که برای این امر اقدام کنند.

هدف از تحصیل علم دین، این است که کسی که این علم را می آموزد، مردم را با دین و آموزه های دینی آشنا کند و آنان را از غفلت ها و گمراهی ها نجات بدهد و وسیله سعادت و رستگاری آنان را فراهم سازد.

* * *

افسوس که فقط به اسم، مسلمان هستم و از واقعیّت اسلام به دور مانده ام. وقتی کلمه «عبادت» را می شنوم، بیشتر به یاد نماز، روزه، حجّ و... می افتم.

وقتی سخنی از علی(علیه السلام)را خواندم، خیلی به فکر فرو رفتم، فهمیدم که دین را خوب نفهمیدم، سخن علی(علیه السلام)این بود: «اگر ساعتی کنار دانشمندان بنشینی تا از علم و دانش آن ها بهره ببری، این کار تو بهتر از هزار سال عبادت و یک سال اعتکاف کنار کعبه است، وقتی به دیدار شخص دانشمندی می روی بدان که این کار از هفتاد حجّ و عمره بهتر است».(۷۶)

اگر می خواهم به سعادت برسم، اگر می خواهم عبادت تو را به جا آورم، بهتر است به سوی فراگیری دانش و معرفت بروم.

* * *

وقتی بنده ای برای تحصیل دانش از خانه خود خارج می شود، تو از بالای عرش خود او را صدا می زنی و به او چنین می گویی: «خوش آمدی ای بنده من ! آیا می دانی که تو به چه مقامی رسیده ای؟ تو امروز شبیه فرشتگان من شده ای ! من تو را به آرزویت می رسانم و حاجت تو را روا می کنم».(۷۷)

وقتی کسی برای کسب دانش قدم برمی دارد، به هر قدمی که در این راه برمی دارد، تو ثواب هزار سال عبادت به او می دهی و فرشتگان با بال های خود او را در آغوش می گیرند.(۷۸)

من بایـد قـدری فکر کنم، این هـا سـخنان پیـامبر توست، اکنون می فهمم که بهـترین راه برای نزدیـک شـدن به تو، کسب علم است. وقتی کتابی را می خوانم که مرا با قرآن و آموزه های دینی بیشتر آشنا می کند، باید یقین کنم که رحمت تو بر من نازل می شود.

تو دوست داری که بنـدگانت بـا تحقیق و دانش عبادتت کننـد، برای همین است که این قـدر بنـدگان خود را به فراگیری علم تشویق می کنی، چقدر خوب است که دینداری من از روی علم و آگاهی باشد.

* * *

توبه: آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، نخست با کافرانی که نزدیک شـمایند، پیکار کنیـد، آنان بایـد در شـما شـدّت عمل بیشتری ببینند، بدانید که من همواره پرهیزکاران را یاری می کنم و آنان را بر دشمنان پیروز می گردانم.

* * *

جنگ تبوک، جنگ با رومیانی بود که در ششـصد کیلومتری مـدینه زنـدگی می کردنـد، وقتی مسـلمانان از جنگ برگشـتند، هنوز به مبارزه با رومیان فکر می کردند و از دشـمنان نزدیک خود غافل شده بودند، تو از آنان می خواهی که از دشمنانی که نزدیک آنان هستند، غافل نشوند، مبادا آنان از غفلت مسلمانان استفاده کنند و به آنان حمله کنند.

همچنین از مسـلمانان می خواهی که در برابر دشـمن نمایش قدرت داشـته باشـند تا دشـمنان از سرسـختی، صـلابت و آمادگی آنان آگاه شوند و فکر حمله

به مسلمانان را از سر بیرون کنند.

* * *

توبه: آیه ۱۲۷ – ۱۲۴

وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵) أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶) وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷)

در اینجا از ویژگی دیگر منافقان سخن می گویی:

وقتی سوره ای از قرآن نازل می شود، منافقان از روی تمسخر به دیگران می گویند: «این سوره به ایمانِ کدام یک از شما افزود؟»، منافقان در قرآن شک دارند و به آن ایمان نمی آورند، امّا سوره های قرآن، ایمانِ کسانی را که ایمان آورده اند، افزون می کند و آنان را شادمان می سازد.

کسانی که در دل آنان، بیماری نفاق و تردید است، به شک و تردید آنان افزوده می شود و آنان در حال کفر جان خواهند داد و به عذاب جاودان گرفتار خواهند شد.

چرا آنان متوجّه نیستند که تو سالی یکی دوبار آنان را به بلا و سختی ها گرفتار می سازی، شاید به خود آیند و توبه کنند، امّا آنان پشیمان نمی شوند و عبرت نمی گیرند.

در قرآن بارها درباره ویژگی های منافقان سخن گفتی و آنان را به توبه فرا

خوانـدی. گـاهی وقتی آن منافقـان حضور پیـامبر بودنـد و تو سوره ای دربـاره آنـان نازل می کردی و پیامبر آن سوره را برای مردم می خواند، آن منافقان به یکدیگر نگاه می کردند و به هم می گفتند: «آیا کسـی شـما را می بیند»، سـپس مخفیانه از نزد پیـامبر بـاز می گشـتند. تـو به آنـان فرصت توبه دادی و زمینه هـدایت را برای آنـان فراهم کردی، امّـا آنـان به اختیـار خود راه گمراهی را برگزیدنـد، تـو هیـچ کس را مجبور به پـذیرش حقیقت نمی کنی، برای همین تو دل هـای آنـان را از رحمت خود برگرداندی، آنان نمی خواهند حقّ را درک کنند و از آن پیروی کنند.

* * *

توبه: آیه ۱۲۹ – ۱۲۸

لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (۱۲۹)

این سوره به پایان می رسد، اکنون می خواهی مطلبی درباره پیامبر خود بیان کنی: «ای مسـلمانان ! پیامبری را از خود شما برای هدایت شـما فرسـتادم، از شما می خواهم از او پیروی کنید، او شما را دوست دارد، از رنج شما رنج می برد، اگر شما به عذاب گرفتار شوید، بر او سخت می آید، بسیار خواستار رستگاری و سعادت شماست و با مؤمنان مهربان و رئوف است».

سخن آخر تو با پیامبر است: «ای محمّد ! اگر این مردم از ایمان آوردن روی بر گردانند، غم مخور و بگو: خدا مرا بس است و جز او خدایی نیست، من بر او توکّل می کنم، کار خود را به او واگذار می کنم، زیرا او بر هر چیز

تواناست، او پروردگار همه هستی است، پادشاهی جهان از آن اوست».

* * *

در این سوره بیش از همه بر محور «جهاد» سخن گفتی، جهاد زمینه ای برای شناخت بهتر مردمی است که ادّعای ایمان می کنند، وقتی پیامبر از مردم خواست به جنگ تبوک بروند، همه آن ها امتحان شدند.

مؤمنان در این امتحان سربلند بیرون آمدند و رحمت و رضایت تو را از آنِ خود نمودند، امّا منافقان در این آزمون مردود شدند، آنان که زمانی ادّعا می کردند به تو ایمان آوردند، در این آزمون مردود شدند.

تقریباً در نیمی از آیات این سوره، سخن از «عملکرد منافقان» در برابر «جهاد» است. این فهرست عملکرد آنان است:

___ بهانه تراشی برای شرکت نکردن در جهاد.

___ سوگندهای دروغین برای شرکت نکردن در جهاد.

___ مخالفت با پیامبر برای رفتن به جهاد.

___ عدم کمک مادّی به لشکر اسلام.

___ مسخره کردن مؤمنانی که آماده جهاد بودند.

تو نتیجه این عملکرد آنان را بیان کردی و برایم گفتی که آنان را به عذاب خود گرفتار می سازی و بندگان مؤمن خود را به بهشت جاودان مژده دادی.

هدف تو در این سوره این بود که من با ویژگی های منافقان آشنا شوم، من فهمیدم که نفاق، بیماری بزرگی است و می تواند سعادت مرا به خطر اندازد.

در این سوره به من آموختی که منافقان به نام دین، مسجد ضرار را ساختند و قصد داشتند با آن به دین تو ضربه بزنند، این نشانه منافقان است.

من باید هشیار باشم، من منتظر امام زمان خویش هستم و روز و شب برای

ظهور او دعا می کنم، باید بدانم که وقتی مهدی(علیه السلام)ظهور کند گروهی قرآن را برای مردم می خوانند و آیات آن را به گونه ای تفسیر می کنند تا مردم به جنگ مهدی(علیه السلام)بروند.(۷۹)

آنان منافقانی هستند که دم از دین و قرآن می زنند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی(علیه السلام)، آیه قرآن می خوانند. وقتی مهدی(علیه السلام)نزدیک کوفه می رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می بندند و می گویند: «ما به تو هیچ نیازی نداریم ! باید از همان راهی که آمده ای، برگردی و بروی».(۸۰)

وقتی این مطالب را می خوانم می فهمم که چرا در این سوره این قدر برایم از منافقان گفتی. منافقان همیشه و در همه زمان ها هستند. بارخدایا ! از تو می خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم...(۸۱)

سوره یونس

اشاره

ص:۱۸۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۱۰ قرآن می باشد.

۲ - در آیـه ۱۰۹ این سوره، مـاجرای یونس(علیه السـلام)ذکر شـده است. یونس(علیه السـلام)همـان پیامبری بود که قبل از فرا رسـیدن عـذاب قومش، از شـهر بیرون رفت ولی قوم او، توبه کردنـد و خـدا توبه آنـان را پـذیرفت و یونس(علیه السـلام)سوار کشتی شد و نهنگ او را بلعید ولی به امر خدا زنده ماند و بعداً به سوی قومش بازگشت.

۳ - موضوعـات مهم این سـوره چنین است: اشـاره به نشـانه هـای قـدرت خـدا، انسـان شناسـی، حقیقت زنـدگی دنیـا، داسـتان پیامبرانی همچون نوح و موسی و یونس(علیهم السلام).

ص:۱۸۸

یونس: آیه ۲ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (١) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُل مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْق عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (٢)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «را» را ذکر می کنی، می خواهی بگویی که من با همین حروف «الفبا» با شما سخن می گویم، قرآن تو، معجزه ای است که از همین الفبا شکل گرفته است، قرآن کتابی است سراسر حکمت و پند و در

آن هیچ مطلب باطلی نیست.

تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری برگزیدی و قرآن را بر او نازل کردی و از او خواستی تا با مردم سخن بگوید و آنان را از بُت پرستی نجات دهد و از عذاب تو بترساند.

گروهی از بُت پرستان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین

ص:۱۸۹

بفرستی، آن ها تعجّب کردند. آنان وقتی فهمیدند که تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری فرستاده ای، گفتند: «چرا خدا یکی از ما را به پیامبری نفرستاده است؟».

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به پیامبری بفرستی و آنان را الگوی انسان ها قرار دادی.

آری، کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد، یوسف(علیه السلام)، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف(علیه السلام)، فرشته بود، غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان ها، الگو نبود.

* * *

تو کسانی که به پیامبر ایمان آوردند را مژده «قدم صدق» می دهی، منظور تو از «قدم صدق» شفاعت پیامبر در روز قیامت است !

روزی که همه از هم فرار می کنند و هیچ کس، دیگری را یاری نمی کند، تو به پیامبر اجازه می دهی تا مؤمنان را شفاعت کند و چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز ! روزی که پیامبر، مؤمنان را به سوی بهشت، رهنمون سازد.(۸۲)

در روز قیامت، پیروان پیامبر با شفاعت او به بهشت می روند.

کسانی که در دنیا، پیامبر را دروغگو شمردند و او را جادوگر خواندند، در روز قیامت نتیجه رفتار خود را می بینند و در آتش جهنّم گرفتار می شوند.

* * *

یونس: آیه ۳

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مَا مِنْ شَفِیع إِلَّا مِنْ بَعْدِ

إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳)

تو خدای یگانه ای، تو آفریننده این جهان هستی، آفرینش جهان را بر اساس برنامه ریزی انجام دادی، زمین و آسمان ها را در شش مرحله آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن جهان را بیافرینی امّا این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه ای بهتر از قدرت تو باشد.

بعد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. بعد از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

منظور از «تخت» تو در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه ای، از همه هستی خبر داری، آری ! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

در روز قیامت، هیچ کس بی اجازه تو نمی تواند شفاعت بکند، تو خدای یگانه هستی و شایسته پرستش !

اگر انسان ها فکر کنند و پند بگیرند، فقط تو را می پرستند و از پرستش بت ها

دست برمی دارند.

* * *

یونس: آیه ۴

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴)

در روز قیامت، همه انسان ها برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند، این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می کنی. وقتی من آغاز خلقت جهان را نگاه می کنم، می فهمم که می توانی بار دیگر همه را زنده کنی، تو جهان را از هیچ، آفریدی و قدرت دوباره ساختن آن را داری.

به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش می دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. همچنین کسانی که راه کفر را برگزیدند نتیجه اعمال خود را می بینند، آنان در جهنّم گرفتار می شوند و شربتی از آب جوشان، نصیب آن ها می شود و عذابی دردناک در انتظارشان خواهد بود.

روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می کنند و به حقّ دیگران تجاوز می کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می کنند و بعد از مدّتی می میرند، آنها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان های خوب با سرانجام انسان های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی معنا می شود.

* * *

یونس: آیه ۵

هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِکَ إِلَّا بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۵)

اکنون از قدرت و توانایی خود برایم می گویی، تو خورشید را درخشان و ماه را تابان آفریدی، با حرکت زمین به دور خورشید، چهار فصل به وجود می آید و با حرکت ماه به دور زمین، دوازده ماه قمری پدید می آید.

تو در مسیر حرکت ماه، مکان هایی قرار دادی تا هر شب در یک نقطه از آسمان باشد تا به این وسیله، حساب روز و ماه را بدانیم. این یک تقویم طبیعی برای بشر است. آفرینش خورشید و ماه بر اساس حقّ است، تو این گونه نشانه های قدرت خود را برای اهل علم و فهم، بیان می کنی.

* * *

یونس: آیه ۶

إِنَّ فِی اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ (۶)

کسانی که به تو ایمان آورده اند و با نور تقوا دلشان روشن شده است، در گردش شب و روز نشانه هایی از قدرت تو را می یابند، کره زمین به صورت منظّم به دور خود می چرخد و از این چرخش، شب و روز پدید می آید تا هم آب و هوای زمین معتدل بماند و هم شب مایه آرامش بشر باشد و روز هم فرصتی برای کار و تلاش.

اهل تقوا در آفرینش آسمان ها و زمین فکر می کنند و می دانند که تو این

جهان را بیهوده، خلق نکردی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد.

* * *

یونس: آیه ۹ – ۷

إِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ آیَاتِنَا غَافِلُونَ (۷) أُولَئِکَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمَانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ (۹)

کسانی که به روز قیامت و پاداش و عذاب تو در آن روز ایمان ندارند، دنیا را برگزیده اند و به آن خشنودند و آن چنان به زندگی دنیا دلگرم شده اند که گویا برای همیشه در دنیا خواهند ماند.

آنان فقط به دنیا فکر می کنند و فقط برای آن تلاش می کنند و از قرآن تو غافل اند و سخنان تو را نمی شنوند.

روز قیامت که فرا برسد، جایگاه آنان، جهنّم خواهد بود و در آنجا عذاب خواهند شد، آن عذاب دردناک، نتیجه کارهای خودشان است.

دوست دارم بدانم حال کسانی که به تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، در روز قیامت چگونه خواهد بود، تو آنان را در پرتو ایمانشان به سوی بهشت هدایت می کنی، صحرای قیامت، تاریک است، وقتی مؤمن از قبر خود برمی خیزد، از پیشانی او، نوری می درخشد و او را به سوی بهشت رهنمون می کند، بهشتی که از زیرِ درختانِ قصرهای آن، نهرهای آب، جاری است.

در این دنیا هم تو مؤمن را در پرتو ایمانش، هـدایت می کنی، او به تو و قرآن ایمان آورده است، تو به او کمک می کنی و او با نور ایمان، از وسوسه های شیطان، هوس هاو خودخواهی ها رهایی می یابد.

* * *

یونس: آیه ۱۰

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰)

مؤمنـان را در بهشت جـای می دهی و همه زیبـایی هـا و خوبی ها را به آنان عطا می کنی، آنان وقتی سـرمست آن همه نعمت های تو می شوند، زبان به ثنای تو می گشایند و تو را تسبیح می کنند و می گویند:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ !

خدایا ! تو پاک و منزّه هستی !

دریایی از معنا در این جمله است، در واقع، اهل بهشت می خواهند با این جمله، چنین با تو نجوا کنند:

تو خـدای یکتا هستی و هیـچ همتایی نداری، ما هرگز تو را به چیزی تشبیه نمی کنیم، تو برتر و بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن ما می آید، تو یگانه ای.

زمان و مکان را آفریده ای و بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف شوی.

همه ویژگی هـایی که در آفریـده هـا می بینیم، برای تو عیب و نقص حسـاب می شود، تو به هیـچ کس ظلم نمی کنی، جـاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی. تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانیم.(۸۳)

ص:۱۹۵

* * *

وقتی اهل بهشت یکدیگر را ملاقات می کنند، به یکدیگر «سلام» می کنند، آنان هیچگاه سخن یاوه و دروغ نمی گویند و به یکدیگر حسادت نمیورزند، فقط از خوبی ها و زیبایی ها سخن می گویند.

می خواهم بدانم دعایِ دیگر اهل بهشت چیست؟ (۸۴)

این دعای دیگر آنان است:

«الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعَـــلَمِينَ».

خدایا ! تو را حمد و ستایش می کنیم که تو پروردگار جهانیان هستی.

در این جمله، سخنان زیادی نهفته است: تو سرچشمه همه خوبی ها هستی، اگر ما هدایت شدیم و به بهشت تو آمدیم، به خاطر توفیق تو بوده است، اگر تو ما را هدایت نمی کردی، ما اینجا نبودیم.

هر کس که خوبی هایی دارد، آن خوبی ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی ها را به او داده ای.

ما مهربانی تو را هر لحظه احساس می کنیم، تو بودی که خطاهای ما را بخشیدی نعمت را بر ما تمام کردی، ما به تو پناه آوردیم، ما را پناه دادی.... تو را ستایش می کنم، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی.

* * *

یونس: آیه ۱۱

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱)

تو مرا خلق کردی و می دانی که من عجول هستم و می خواهم هر چه به نفع

ص:۱۹۶

من است، به سرعت آماده شود، آرزوهای زیادی دارم و خواستار آن هستم که هر چه زودتر به آرزوهایم برسم.

این عادت و خلق و خوی من است، وقتی من می بینم که کافران به راحتی در این دنیا زندگی می کنند، تعجّب می کنم، آنان قرآن را تکذیب می کنند، سخن پیامبر تو را مسخره می کنند، امّا تو عذابی بر آنان نازل نمی کنی. اینجاست که به فکر فرو می روم، با خود می گویم اگر راه کافران، باطل است، چرا عذاب بر آنان نازل نمی شود.

من انسان هستم و عجول ! خواستار عذاب سریع دشمنان هستم، امّا تو خدا هستی و قانون خودت را داری، قانون تو، مهلت دادن به کافران است.

اگر این قانون نبود هر کس کفر میورزید، فوراً عذاب بر او نازل می شد پس همه بندگان از روی ترس و اجبار، ایمان می آوردند، این ایمان، ارزشی ندارد، زیرا ایمانی است که از روی اجبار و ترس است، ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند.

قانون تو، قانون مهلت است، هر کس کفر بورزد، تو به او مهلت می دهی، او را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی و طغیان خود، بیشتر سرگردان شود. اگر تو در عذاب کردن عجله می کردی، کافران نابود می شدند، امّا تو چنین نخواستی.

تو می خواهی انسان با اختیار خودش راه تو را انتخاب کند. این راز خلقت انسان است، تو هرگز کاری نمی کنی که اختیار انسان از او گرفته شود، او در این دنیا، چند روزی زندگی می کند، تو راه خوب و بد را به او نشان می دهی، اوست که باید انتخاب کند. البتّه تو در کمین کافران هستی، مرگ به سراغ آنان می آید و آن وقت است که عذاب را با چشم خود می بینند، آتش جهنّم در

انتظار آنان است.

* * *

یونس: آیه ۱۲

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲)

وقتی فقر، بیماری، نگرانی به انسان می رسد و او از همه جا و همه کس ناامید می شود، تو را می خواند، مشکلات او را بی قرار می کند، خوابیده، نشسته یا ایستاده تو را صدا می زند و از تو کمک می خواهد، با تمام وجود از تو یاری می طلبد، آنجاست که تو از او دستگیری می کنی و به او مهربانی می کنی.

امّا وقتی که مشکل او بر طرف شد، همه چیز را فراموش می کند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده است، او لحظه هایی که از تو کمک می خواست را از یاد می برد، او به دنیای خود بازمی گردد و راه گناه را در پیش می گیرد، شیطان کارهای او را برایش زیبا جلوه می دهد.

* * *

یونس: آیه ۱۴ - ۱۳

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

روی این زمین، انسان های زیادی زندگی کرده اند، تو پیامبران را با نشانه های آشکار، برای هدایت آنان فرستادی، امّا آن مردم، پیامبران را دروغگو

خواندنـد و راه کفر را پیمودنـد، آنان این گونه به خود ظلم کردنـد و سـرمایه های وجودی خود را تباه کردند. وقتی تو دیدی که آنان قصد ندارند ایمان بیاورند، عذاب را بر آنان نازل کردی، تو به آنان فرصت زیادی دادی، امّا دیگر امیدی به توبه آنان نبود.

تو این گونه مردمی که از روی دشـمنی گناه انجام دادند را هلاک کردی، سـپس انسان های دیگر را جانشین آنان روی زمین قرار دادی. آنان هم چند روزی در این دنیا زندگی می کنند و امتحان می شوند.

* * *

یونس: آیه ۱۸ – ۱۵

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَات قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآن غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْم عَظِيم (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸)

در قرآن بُت ها را نکوهش کردی و مردم را از پرستش بُت ها نهی کردی. پیامبر سخنان تو را برای بُت پرستان می خواند: چرا بُت هایی را می پرستیـد که نه می تواننـد سودی به شـما برسانند و نه ضـرری؟ عدّه ای خیال می کنند اگر دست از بُت پرستی بردارند به خشم بُت ها گرفتار می شوند، اما بُت ها هرگز

نمی توانند به کسی ضرری برسانند. اُف بر شما و بر بُت هایی که می پرستید ! (۸۵)

مردم کم کم به سخنان پیامبر توجّه کردند و گروهی از آنان مسلمان شدند، بزرگان مکّه منافع خود را در خطر دیدند، آنان دوست داشتند که آیین بُت پرستی باقی بماند، زیرا ریاست و ثروت آنان در گرو بُت پرستی مردم بود.

گروهی از بزرگان مکّه نزد پیامبر آمدند و به او گفتند:

ـــ ای محمّد ! تو می گویی فرستاده خدا هستی و برای رستگاری ما آمده ای، ما به یک شرط حاضریم به تو ایمان بیاوریم.

ـــ چه شرطی؟

ـــ در قرآن بارها از بُت پرستی نکوهش شده است، یا قرآن دیگری بیاور یا قسمت هایی از این قرآن که در مورد نکوهش بُت پرستی است، عوض کن !

اکنون تو از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا این گونه به آنان پاسخ دهد:

* * *

من حقّ ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم، من فقط از آنچه خدا بر من وحی کرده است، پیروی می کنم، اگر سخن شما را بپذیرم و در قرآن تغییری بدهم، عذاب خدا در انتظار من است و من از عذاب او می ترسم.

قرآن از طرف خداست، اگر او نمی خواست من این آیات را بخوانم، آن را بر من نازل نمی کرد، من پیامبر او هستم و آنچه را او بر قلب من نازل کرده است، برای شما می خوانم.

شما فکر می کنید که این سخنان را از پیش خود ساخته ام، پس لحظه ای فکر کنید، من چهل سال در میان شما بوده ام و در این مدّت، نه کتابی خوانده ام و نه چیزی نوشته ام. اکنون قرآنی را برای شما می خوانم که در آن علوم بسیار،

تاریخ پیامبران و سرگذشت امّت های قبل را می یابید، چرا فکر نمی کنید؟ چگونه ممکن است این ها، سخن خود من باشد؟

چه کسی از شما ستمکارتر است؟ شما بُت ها را شریک خدا می دانید و می گویید که او به شما دستور داده است بُت ها را بپرستید، شما این دروغ بزرگ را به خدا نسبت می دهید، شما قرآن را دروغ می شمارید. بدانید که گناه شما، بزرگ است و هرگز رستگار نمی شوید.

شما بُتی را می پرستید که نه می تواند سودی به شما برساند و نه ضرری را از شما دور کند. قدری فکر کنید بت، هیچ خاصیّتی ندارد، نه می بیند و نه می شنود بلکه قطعه ای سنگ یا چوب است.

شما می گویید که بُت، شفیع و واسطه شما نزد خداست، خدا در آسمان و زمین از شفاعت این بت ها، خبری ندارد؟ هرگز بُت نمی تواند شفیع و واسطه خدای یکتا باشد، خدای من از آنچه شما برای او شریک قرار داده اید، بالاتر و والاتر است، او هیچ شریکی ندارد.

* * *

یونس: آیه ۱۹

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيما فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)

آدم(علیه السلام)را آفریدی و او را پیامبر خود قرار دادی، پس از مدّتی، دو پسر به نام های هابیل و قابیل به او دادی، زمینه امتحان آنان را فراهم کردی و سپس هابیل را به عنوان جانشین پدر برگزیدی، امّا آتش حسد در جان قابیل شعلهور شد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

پسر دیگری به نام «شیث» به آدم(علیه السلام)دادی و شیث حجّت و جانشین پدر شد،

امّا به او دستور دادی تا این امر را پنهان کند و هیچ کس را از آن مطّلع نکند، زیرا اگر قابیل متوجّه این ماجرا می شد، شیث را هم به قتل می رساند.

این گونه بود که حجّت تو مخفی بود، نسل آدم کم کم زیاد شدند، آنان همه در سرگردانی بودند، نور فطرت در وجودشان روشن بود، امّا کسی نبود تا برایشان از تو سخن بگوید، آن روزها، روزهای حیرتِ بشر بود و همه در گمراهی بودند.

بعد از آن اراده کردی تا پیامبران خود را برای مردم بفرستی و آنان به صورت آشکارا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از روز قیامت سخن بگویند، نوح(علیه السلام)را برای مردم فرستادی، او سال های سال برای هدایت مردم تلاش کرد، وقتی نوح(علیه السلام)دعوت خود را آشکار کرد، عدّه ای به او ایمان آوردند و عدّه ای هم مخالفت کردند، در جامعه بشری اختلاف پیش آمد و این ماجرا تکرار شد، برای هر ملّتی که پیامبری را مبعوث می کردی، عدّه ای به او ایمان می آوردند و گروهی هم با او دشمنی می کردند، پیام و سخن خود را برای مردم فرستادی، آنان همه حقّ و حقیقت را فهمیدند، امّا عدّه ای از روی حسادت با پیامبران دشمنی کردند.(۸۶)

اگر قانون «مهلت» تو نبود، حتماً در میان این دو گروه داوری می کردی و دشمنان حقّ و حقیقت را به عذاب خود گرفتار می کردی و آنان را نابود می نمودی. تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده ای و به کافران مهلت می دهی و آنان را به حال خود رها می کنی.

اگر تو در عذاب آنان عجله می کردی، همه کافران نابود می شدند و البتّه در آن صورت، ایمان آوردن انسان ها از روی اجبار بود، مردم برای نجات از عذاب تو، مؤمن می شدند، تو می خواهی انسان با اختیار خودش ایمان را

برگزیند. به همین علّت است که به کافران مهلت می دهی.

* * *

یونس: آیه ۲۰

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۰)

پیامبر بارها با بُت پرستان سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد و برای آنان قرآن خواند، در قرآن، تو از سرنوشت مردمی سخن گفتی که سرانجام به عذاب تو گرفتار شدند: قوم نوح(علیه السلام)، گرفتار طوفان شدند، قوم عاد سخنان هود(علیه السلام)را نپذیرفتند و گرفتار تندبادهای سهمگین شدند و از بین رفتند. قوم ثمود هم پیامبری صالح(علیه السلام)را انکار کردند و شتر او را که معجزه ای آسمانی بود، کشتند و زلزله ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

بُت پرستان مکّه وقتی این مطالب را شنیدند، از روی لجاجت به محمّد(صلی الله علیه وآله)گفتند: ای محمّد ! چرا عذابی از آسمان بر ما نازل نمی شود تا نشانه ای بر حقانیّت تو باشد؟ اگر راست می گویی از خدا بخواه عذاب ما را برساند.

اکنون به پیامبر چنین می گویی: «ای محمّد ! به آنان بگو، این که چه زمانی بر شما عذاب نازل می شود، علم غیب است و فقط خدا علم غیب می داند، شما منتظر عذاب خدا باشید، من هم با شما منتظرم».

مشرکان نمی دانستند که تو برای اداره این جهان، قانون و برنامه داری، قانون «مهلت»، یکی از آن هاست، همین که کسی تقاضای عذاب کرد، عذاب را بر او نازل نمی کنی، تو به بندگان خود مهلت می دهی و هرگز در عذاب آنان عجله نمی کنی، فقط خودت می دانی که عذاب آنان کی خواهد بود و چگونه؟

* * *

این سوره، تقریباً یک سال قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکّه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکّه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکّه کشته شدند. آن هفتاد نفر همان بُت پرستان لجوجی بودند که تقاضای عذاب می کردند، تقریباً سه سال بعد از آن تقاضا، تو آنان را به دست مسلمانان عذاب نمودی. تو به بُت پرستان گفتی که منتظر عذاب بمانند، این انتظار بیش از سه سال طول نکشید !

* * *

یونس: آیه ۲۱

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِی آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱)

مردم مکّه را به خشکسالی و قحطی مبتلا کردی، تو می خواستی آن بُت پرستان به خود آیند، شاید دست از بُت پرستی بردارند.

زندگی آنان با سختی همراه شد، چهارپایان آنان از بین رفتند، تو به آنان رحم کردی و باران رحمتت را نازل کردی، بعد از هفت سال، باران بارید.

همه خوشحال شدند، امّا به جای شکرِ تو، گفتند: «این باران به برکت بُت ها بوده است»، آنان پیامبر را اذیّت نمودند و به او گفتند که ما دیگر دست از بُت پرستی برنمی داریم. اکنون با پیامبر خود سخن می گویی:

ص:۲۰۴

ای محمّد ! وقتی آنان گرفتار سختی و بلا می شوند، من رحمت خود را بر آنان نازل می کنم، امّا آنان در مقابل نشانه های قدرت من، نیرنگ می کنند و می گویند: «پس از خشکسالی، این بُت ها بودند که برای ما باران آوردند».

به آنان چنین بگو: ای بُت پرستان ! شما نیرنگ می کنید و می خواهید آیین بُت پرستی را این گونه تقویت کنید، تدبیر خدای من، بسیار شدید و سریع تر از مکر شماست، بدانید که فرشتگان، نیرنگ شما را می نویسند و در روز قیامت آن را نشان شما می دهند. در آن روز نتیجه نیرنگ خود را می بینید و به عذابی سخت گرفتار می شوید و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت.

* * *

یونس: آیه ۲۳ – ۲۲

هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّی إِذَا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَجَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیح طَیِّبه وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِیحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکَان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ لَئِنْ أَنْجَیْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ (۲۲) فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ یَبْغُونَ فِی الارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْیُکُمْ عَلَی أَنْفُسِکُمْ مَتَاعَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا ثُمَّ إِلَیْنَا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

انسان وقتی در شرایط خطرناک قرار می گیرد و از همه جا ناامید می شود، به تو پناه می برد و تو به او رحم می کنی، امّا وقتی خطر برطرف شد، او تو را فراموش می کند و دوباره راه گناه را ادامه می دهد.

در اینجا حکایت کسانی را بازگو می کنی که سوار بر کشتی می شوند، وقتی کشتی آنان با وزیدن بادهای موافق به آرامی حرکت می کند، خوشحالی

می کننـد، ناگهـان طوفانی از راه می رسـد و موج های دریا از هر طرف به آنان هجوم می آورد، آن ها دل از دنیا می کننـد و مرگ را در مقابل چشم خود می بینند.

آن وقت است که به یاد تو می افتنـد و تو را خالصانه صـدا می زننـد، همه خـدایان دروغین خود را از یاد می برند و فقط تو را می خوانند و چنین می گویند: «بارخدایا ! اگر ما را نجات بدهی، بنده شکرگزار تو می شویم و از گناه دست می کشیم».

تـو نور فطرت را در وجود همه قرار داده ای، در آن شـرایط سـخت، حجـاب هـا کنـار می رود و آنـان تو را بـا همه وجود می خواننـد، امّـا وقتی تو آنـان را نجات می دهی، آنان دوباره در زمین ظلم می کننـد و همان راه گذشـته خود را ادامه می دهنـد، ولی آنان نمی دانند که به خود ظلم می کنند، آیا دنیا ارزش آن را دارد که به خاطرش، این گونه به خود ستم کنند؟ دنیا و هر چه در دنیاست، از بین می رود، مرگ به سراغ همه انسان ها می آید، روز قیامت حقّ است و در آن روز، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و آنان را به سزای کردارشان می رسانی.

* * *

یونس: آیه ۲۴

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاء أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴)

ص:۲۰۶

می دانی که انسان ها دلباخته دنیا می شوند و برای رسیدن به لذّت های زودگذر دنیا چقدر تلاش می کنند، این دنیا، بُتِ انسان ها می شود و برای رسیدن به آن تو را فراموش می کنند و راه گناه را در پیش می گیرند.

در اینجا می خواهی حقیقت دنیا را برای همه بگویی، دنیا همانند آب و گیاهان زیبایی است که چشم ها را خیره می کنند، امّا به زودی نابود می شوند و هیچ چیز از آن نمی ماند.

این سخن توست: همانا زندگی دنیا مانند بارانی است که از آسمان فرو می فرستم، این باران سبب سبزی و خرّمی زمین می گردد، زمین پر از گیاهان سرسبز می شود، شما تصوّر می کنید که می توانید از آن گیاهان برای همیشه، بهره بگیرید، ناگهان فرمان می دهم و صاعقه و طوفان فرا می رسد و همه گیاهان نابود می شوند به طوری که گویا هیچگاه آنجا سرسبز و خرّم نبوده است، حقیقت دنیا نیز این چنین است، من این گونه آیات خود را برای کسانی که اهل تعقّل هستند، بیان می کنم.

* * *

یونس: آیه ۲۵

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵)

زندگی دنیا هر چه باشد، پایدار نیست، هر کس دل به دنیا ببندد، خود را اسیر اضطراب و ناآرامی کرده است، شیفته دنیا، روی آرامش را نمی بیند، برای همین تو بندگان خود را به بهشت که منزل امن و آرامش است، دعوت می کنی. در بهشت از دلهره های زندگی دنیا خبری نیست، آرامش در آنجاست، نه ظلمی، نه ستمی. هیچ کس به دیگری حسد نمیورزد، همه

یکدیگر را دوست دارند و در سایه لطف تو، زندگی واقعی را تجربه می کنند.

* * *

تو همه را به بهشت فرا می خوانی، از همه می خواهی به گونه ای زندگی کنند که نتیجه آن، بهشت باشد، تو هر کس را بخواهی به «راه راست» هدایت می کنی.

این سخن توست: «هر کس را بخواهم به راه مستقیم، هدایت می کنم».

منظور تو از این جمله چیست؟

تو اراده کرده ای که من با ایمان باشم، پس من مجبور بوده ام ایمان بیاورم ! وقتی تو چیزی را اراده کنی، حتماً واقع می شود، از طرف دیگر کسی که کافر است، گناهی ندارد، تو نباید او را در روز قیامت عذاب کنی، چون تو نخواسته ای که او ایمان بیاورد، تو بودی که او را در گروه اهل ایمان قرار ندادی، تو او را هدایت نکردی، او چه تقصیری دارد !؟

معلوم می شود که باید درباره این آیه، تحقیق کنم، مدّتی مطالعه می کنم، می فهمم که تو در این آیه درباره «هدایت مرحله دوم» سخن می گویی.

شش سال داشتم، من به مدرسه رفتم، مثل همه بچّه ها. همه می توانستند به مدرسه بروند، به مدرسه رفتم و سال ها درس خواندم، سپس توانستم در کنکور شرکت کنم و به دانشگاه بروم. اگر کسی به مدرسه نرود و درس نخواند، نمی تواند به دانشگاه برود. این قانون دانشگاه است. شرط ورود به دانشگاه، داشتن دپیلم است.

تو برای همه زمینه هدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، این هدایت مرحله اوّل است.

عدّه ای این هدایت را پذیرفتند و ایمان آوردند و به سخنان پیامبر تو گوش

فرا دادند، تو اراده کرده ای که به این افراد امتیاز ویژه ای بدهی و مسیر کمال را به آنان نشان بدهی، این هدایت مرحله دوم است.

آنان مانند کسانی هستند که به مدرسه رفته اند و درس خوانده اند پس اکنون می توانند به دانشگاه بروند و به جایگاه های بالاتر اجتماعی دست پیدا کنند.

عدّه ای هم به اختیار خود سخن قرآن را نپذیرفتند، آنان هدایت مرحله اوّل را نپذیرفتند، به همین خاطر، تو آنان را از هدایت مرحله دوم محروم می کنی ! مانند کسی که به اختیار خود به مدرسه نرفت، پس نمی تواند به دانشگاه برود.

تو چنین خواسته ای: فقط کسانی را از هدایت مرحله دوم بهره مند می کنی که مرحله ابتدایی هدایت را پشت سر گذاشته باشند.

* * *

سخن تو این بود: «هر کس را بخواهم به راه مستقیم، هدایت می کنم».

می دانم که راه مستقیم، همان راه اهل بیت(علیهم السلام)اوست، هر کس که به پیامبر و قرآن ایمان واقعی بیاورد، تو او را به راه مستقیم رهنمون می شوی، راه مستقیم، راه علی(علیه السلام)و امامان معصوم(علیهم السلام)است.(۸۷)

امروز مهدی(علیه السلام)امام زمان من است، او نورِ تو در آسمان ها و زمین است، او مایه هدایتِ همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می کند، اگر هدایتِ او نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

* * *

یونس: آیه ۲۷ - ۲۶

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶) وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَه بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ

اللَّهِ مِنْ عَاصِم كَأَنَّمَا أَغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

تو همه را به سوی بهشت فرا می خوانی، کسانی را که به تو ایمان آوردنـد و از قرآن و پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام)پیروی کردند، پاداش می دهی، تو به آنان پاداش و بلکه زیادتر از پاداش می دهی، تو از فضل و رحمتت آنان را بهره مند می سازی، آنـان در دنیـا از نعمت های تو اسـتفاده می کننـد و از دنیا برای آخرت توشه می گیرنـد، روز قیامت، روز عزّت و بزرگی آنان است، در آن روز، آنان هیچ ذلّتی نمی بینند و ترس و وحشتی ندارند. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود.(۸۸)

امّـا کسانی که راه کفر و گناه را برگزیدنـد، در روز قیامت، به همان میزان گناهی که انجام داده انـد، مجازات می شونـد، روز قیامت، روز خواری و ذلّت آنان است و هیـچ کس نمی توانـد آنان را از عذاب رهایی دهد. در آن روز، چهره های آنان سـیاه می شود، گویا تاریکی شب تار، آن چهره ها را پوشانده است، آنان اهل جهنّم هستند و برای همیشه در آن خواهند بود.

* * *

یونس: آیه ۳۰ – ۲۸ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَى بِاللَّهِ شَـهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْس مَا أَسْـلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

ص:۲۱۰

روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز تو به بُت پرستان چنین می گویی: «شما و بُت هایتان در جای خود بایستید». سپس میان بُت پرستان و بُت ها جدایی می اندازی، تو با قدرت خود به بُت ها این فرصت را می دهی تا سخن بگویند. بُت ها به بُت پرستان می گویند: «شما ما را نمی پرستیدید، شما هوس خود را می پرستیدید ! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت می کردیم؟ خدا، میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می پرستیدید، بی خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم».

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می برند، در روز قیامت، همه انسان ها، نتیجه اعمال خویش را می یابند، آن روز معلوم می شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه ای !

کسانی که بُت ها را پرستش کرده اند، به عذاب گرفتار می شوند و بندگان خوب تو به بهشت می روند، بُت ها در آن روز نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شود، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرها نجاتشان بدهند، امّا وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشقی، این بُت ها را می پرستیدند، آن وقت که بت های آنان نابود می شوند، می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه وجودی خویش را در پای بُت ها ریختند و اکنون آن بُت ها، هیچ شده اند.

کاش آنان تو را می پرستیدند که هرگز نابود نمی شوی، تو پایان نداری، تو یگانه و بی نیازی !، تو همواره بوده ای و برای همیشه خواهی بود.(۸۹)

* * *

چگونه ممکن است که بُت های بی جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا

ص:۲۱۱

قطعه ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می تواند سخن بگوید؟

روز قیامت، روز شگفتی ها است، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می گویند: «چرا بر ضدّ ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند: «خدایی که تمام موجودات را گویا می سازد، ما را نیز گویا کرد».(۹۰)

آری، تو بر هر کاری توانا هستی، در آن روز، اراده می کنی و به بُت ها و... قدرت سخن گفتن می دهی.

* * *

یونس: آیه ۳۳ – ۳۱

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳)

انسان ها را به فکر کردن فرا می خوانی، تو دوست داری کسانی که غیر تو را می پرستند، از گمراهی نجات پیدا کنند، پرستش بُت های بی جان، کاری بیهوده است. تو خدایی هستی که از آسمان و زمین، روزی بندگان خود را می رسانی، باران را از آسمان نازل می کنی و از زمین، گیاهان را سبز می کنی، تو به انسان گوش شنوا و چشم بینا داده ای. به فرمان تو، جهان آفرینش به نظم آمده است، تو دانه و هسته را می شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می آوری تا گیاهی سرسبز شود. تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آوری، فقط

تو شایسته پرستش هستی.

تو انسان را از نطفه ای به وجود می آوری و سپس دوباره از این انسان، نطفه می آفرینی تا نسل انسان، ادامه پیدا کند، تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی پایان است، چرا انسان ها رو به گناه و بُت پرستی می آورند، چرا پرستش تو را رها می کنند؟ تو خدایِ حقیقی می باشی، معلوم است بعد از حق، چیزی جز گمراهی نمی تواند باشد، اگر کسی یکتاپرستی را رها کند، فقط به گمراهی می رسد، چرا انسان ها از پذیرش حق، روی برمی گردانند؟

تو راه خوب و بد را نشان می دهی، زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی و به انسان اختیار می دهی تا خودش، راهش را انتخاب کند، وقتی کسی حقّ را شناخت و از آن پیروی نکرد، به خود ظلم کرده است.

این قانون توست: کسی که آگاهانه از حقّ روبرگرداند، تو دیگر به او توفیق ایمان نمی دهی و او را به حال خود رها می کنی.

آری، اگر من حقّ را بشناسم و باز هم به بیراهه بروم، به خودم ظلم کرده ام، زیرا سرمایه وجودی خود را در راه باطل صرف کرده ام و از راه کمال دور شده ام، من زمینه هدایت خود را از بین می برم، تو آن وقت مرا به حال خود رها می کنی و من در گمراهی خود غوطهور می شوم، این نتیجه کردار و رفتار خود من است.

* * *

یونس: آیه ۳۶ – ۳۴

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ

شُرَكَائِكَمْ مَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِی لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّی إِلَّا أَنْ يُهْدَی فَمَا لَكَمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ای محمّد ! به بُت پرستان بگو: آیا بُت هایی که شما می پرستید، می توانند جهان هستی را بیافرینند و پس از نابودی، آن را دوباره بازگردانند؟

بدانید من شما را به پرستش خدایی دعوت می کنم که جهان هستی را آفرید، او همه انسان ها را خلق نمود و همه آن ها را می میراند و در روز قیامت همه را زنده می کند.

قدری فکر کنید، شما به خوبی می دانید که بُت ها هرگز بر چنین کاری توانا نیستند، پس چرا از حقّ روی گردان می شوید؟

* * *

تو می دانی که مردم در هر زمانی، نیاز به کسانی دارند که آنان را هدایت کنند، بُت پرستان در آن زمان، رهبری کسانی را پذیرفته بودند که انسان ها را به پرستش بُت ها فرا می خواندند. تو می خواهی سخنی بگویی که برای همه زمان ها باشد.

از مردم می خواهی تا بین دو گروه مقایسه کنند و خودشان نتیجه بگیرند که کدام یک برای رهبری، شایستگی بیشتری دارند:

گروه اوّل: کسانی که به حقّ و حقیقت هدایت می کنند.

گروه دوم: کسانی که خودشان هم نیاز به هدایت دارند و اگر کسی آنان را

راهنمایی نکند، گمراه می شوند.

به راستی مردم، رهبری کـدام یک را می پذیرند؟ بیشتر آنان از گمان و پندارهای بی اساس پیروی می کنند، آن ها نمی دانند که گمان، انسان را از حقّ بی نیاز نمی کند، تو از همه رفتار انسان ها باخبر هستی.

* * *

آیا کار عاقلانه ای است که من رهبری کسی را بپذیرم که خودش نیاز به هدایت دارد؟

تو پیـامبر را برای هـدایت مـا فرسـتادی، بعـد از پیـامبر هم، دوازده امـام را به عنوان رهبران جـامعه معرّفی کردی و به علی(علیه السـلام)و یـازده امـام پس از او، مقـام «امامت» عطا کردی. امام، انسان کاملی است که اسوه همه ارزش ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشـیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می شود.(۹۱)

* * *

از اوّل این سوره تـا اینجـا، از توحیـد و معـاد و بهشت و جهنّم برایم سـخن گفـتی و از نبوّت هم سـخن گفـتی. می دانم که تو محمّ‍د(صـلی الله علیه وآله)را برای هدایت ما فرسـتادی و این قرآن هم، معجزه اوست. در اینجا از «امامت» سـخن می گویی تا من بدانم امامت، عهدی آسمانی است.

آری، تو برای هـدایت جـامعه، بهترین بنـدگان خود را به عنوان «امام» برگزیـدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند. مردم باید خودشان

داوری کنند، آیا پیروی از علی(علیه السلام)بهتر است یا پیروی از کسی که بارها گفت: «اگر علی نبود، من هلاک شده بودم».

عُمَر، کسی بود که پس از ابوبکر، جانشین او شد و به عنوان «خلیفه دوم»، رهبری جامعه را به عهده گرفت، او بارها نیازمند راهنمایی علی(علیه السلام)شد.

این ماجرا شنیدنی است: مردم در میدان شهر جمع بودند، عمر دستور داده بود تا زنی را سنگسار کنند. آن زن گناه زنا انجام داده بود و باید به سزای عملش می رسید.

خبر به علی(علیه السلام)رسید، او نزد عُمَر آمد و به او گفت:

ـــ ای عُمَر ! تو دستور داده ای که این زن را سنگسار کنند؟

ـــ آری ! من این دستور را دادم تا دیگر کسی جرأت نکند کار خلاف انجام بدهد.

ـــ ای عُمَر ! این زن، دیوانه است، عقل ندارد، مگر نمی دانی که خداوند از دیوانه تکلیف را برداشته است؟ او چون عقل ندارد به زشتی زنا آگاه نبوده است. تو نباید او را سنگسار کنی.

ـــ «لَولاَ عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَر » ! ای علی ! اگر تو نبودی، من هلاک می شدم.

سپس عُمَر فرمان داد تا آن زن را آزاد کنند.(۹۲)

* * *

کاش مردم آن زمان، به عهد و پیمانی که با پیامبر در غدیر بسته بودند، وفادار می ماندند، کاش با علی(علیه السلام)مخالفت نمی کردند، کاش دیگری را به عنوان «رهبر» خود انتخاب نمی کردند، هیچ مصیبتی برای اسلام، بدتر از این نبود که

علی(علیه السلام)را با آن همه علم و توانایی، خانه نشین کردند و دیگران را به رهبری برگزیدند.

برایم گفتی که بیشتر انسان ها از گمان و پندارهای بی اساس پیروی می کنند. وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه خود نمودند، جای تعجّب دارد، چه شد که آنان از پندارهای بی اساس پیروی کردند؟ روزی که آنان دور هم جمع شدند تا خلیفه را تعیین کنند، سخن آنان این بود: «ای مردم ، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم ».

آیا سنّ زیاد ، می تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد ؟ چرا آنان به دنبال سنّت های غلط روزگار جاهلیّت رفتند؟

وقتی علی(علیه السلام)با آنان از حقّ خود سخن گفت، مردم به او گفتند: «می دانیم که تو از همه ما به پیامبر نزدیک تر بودی ، امّا تو هنوز جوان هستی ! نگاه کن ، ابوبکر پیرمرد و ریش سفید ماست و امروز شایستگی خلافت را دارد ، تو امروز با او بیعت کن ، وقتی که پیر شدی نوبت تو هم می رسد ، آن روز ، هیچ کس با خلافت تو مخالفت نخواهد کرد».(۹۳)

علی(علیه السلام)آن روز، حدود سی سال داشت، مردم می دانستند که علی(علیه السلام)همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، امّا هیچ چیز برای آن مردم، مانند یک مشت ریش سفید نمی شد ، گویا ارزش ریش سفید از همه خوبی ها بیشتر بود.

با رحلت پیامبر، بار دیگر رسم و رسوم روزگار جاهلیّت زنده شد و مردم از پندارهای بی اساس پیروی کردند و رهبری جامعه را از مسیر اصلی آن، منحرف کردند.

یونس: آیه ۳۷

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷)

تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را برای هدایت مردم فرستادی و به او قرآن را نازل نمودی، امّا آنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو خواندند و گفتند که قرآنی که او آورده است از طرف تو نیست.

این چه سخن باطلی بود که آنان گفتند ! قرآن، سخن توست، کتابی است که کتب آسمانی قبلی را تأیید می کند، پیش از این، تورات را بر موسی(علیه السلام)و انجیل را بر عیسی(علیه السلام)نازل کردی که پیام همه این کتاب ها یک چیز است، بین آن ها اختلافی نیست.

قرآن، پیام های آن کتاب ها را شرح می دهد، شکّی نیست که این قرآن از طرف توست که خدای جهانیان هستی.

ص:۲۱۸

* * *

یونس: آیه ۳۸

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَه مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸)

این سخن توست: «اگر در این قرآن شک دارید و فکر می کنید کتاب من نیست، پس یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورید و در این امر می توانید دیگران را هم به کمک بگیرید».

اگر کسی بتواند یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می شود که محمّد(صلی الله علیه وآله)دروغگوست.

سال های سال از این سخن تو می گذرد، دشمنان اسلام برای نابودی اسلام چه کارها کرده اند !

ابوسفیان، رئیس کافران مکّه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه های زیادی برای این جنگ ها خرج نمود، بهترین سربازانش در این جنگ ها کشته شدند، به راستی اگر او می توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی آورند؟

قرآن، معجزه توست، چه کسی می تواند مانند آن را بیاورد؟

* * *

یونس: آیه ۴۰ - ۳۹

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ

الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

ای محمّد ! آنان قرآنی را که به آن علم ندارند، دروغ می شمارند، آنان از روی تعصّب و دشمنی با تو، قرآن را انکار کردند. آنان قرآن را تکذیب کردند زیرا قرآن از قیامتی سخن می گفت که هنوز زمان آن فرا نرسیده است، گویا منتظرند که قیامت برپا شود، آن وقت ایمان بیاورند !

روز قیامت، روز کشف حقیقت ها است، آن روز می فهمند که قرآن از چه سخن می گفت، آنچه را که قرآن درباره قیامت و حسابرسی و عذاب و... گفته است با چشم خود می بینند.

آنان به تو گفتند که قرآن تو، وعده عذاب به ما داده است، امّا عذابی بر ما نازل نشده است، آن ها نمی دانستند که زمان عذاب آنان فرا نرسیده است. من به بندگان خود فرصت می دهم، هرگز عذاب را بدون مهلت دادن، نازل نمی کنم !

قبل از این، افراد زیادی بودند که پیامبران مرا دروغگو شمردند و من به آنان مهلت دادم و سرانجام به عذاب من گرفتار شدند، آنان به خود ظلم کردند و سرانجام آنان، عذاب دنیا و آتش جهنّم بود.

ای محمّد ! هرگز انتظار نداشته باش همه مردم، ایمان بیاورند، من انسان را با اختیار آفریدم، مهم این نیست که همه ایمان بیاورند، مهم این است که پیام من به همه برسد، تو برای آنان قرآن را بخوان، راه هدایت را نشان آنان بده، من خود می دانم چه کسانی ایمان نمی آورند و راه تباهی را در پیش می گیرند و آنان را به سزای اعمالشان می رسانم !

ص:۲۲۰

***

یونس: آیه ۴۴ – ۴۱

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴)

ای محمّد ! اگر تو را دروغگو خواندند به آنان بگو: «عمل من برای خودم، عمل شما هم برای خودتان، هر کسی نتیجه عمل خود را می بیند، من یکتاپرست هستم و شما از یکتاپرستی بیزارید همانگونه که من از بُت پرستی شما بیزارم !

ای محمّد ! تو وظیفه خودت را انجام بده، قرآن مرا برای آنان بخوان، امّا بدان که برای اینکه کسی هدایت شود، باید آمادگی قلبی داشته باشد، او باید گوشی شنوا و چشمی بینا و فکری روشن داشته باشد.

بعضی ها سخن تو را می شنوند، تو را می بینند امّا از این دیدن و شنیدن، بهره ای نمی برند، آنان تصمیم گرفته اند به تو ایمان نیاورند، آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده اند، اسیر دنیا و هوس های زودگذر آن شده اند، گویا کر و لال اند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده اند.

ای محمّد ! من به هیچ کس ظلم و ستم نمی کنم، این مردم هستند که به خودشان ظلم می کنند، من زمینه هدایت را برای همه آماده می کنم، راه خوب

و بـد را نشان می دهم، گروهی به اختیار خود از پـذیرش حقّ سـر باز می زننـد و تو را دروغگو می داننـد و قرآن را انکار می کننـد، آنان راه شـیطان را برگزیدند، من آنان را به حال خود رها می کنم، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنم، آنان راه خود را انتخاب می کنند و سرمایه های وجودی خویش را تباه می نمایند و به خود ظلم می کنند.

* * *

یونس: آیه ۴۵

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵)

روز قیـامت انسان ها را زنـده می کنی و آنان برای حسابرسـی به پیشـگاه تو حاضـر می شونـد، در آن روز همه می فهمنـد که زندگی دنیا چقدر کوتاه بوده و چقدر زود گذشته است ! گویا جز ساعتی از یک روز در دنیا درنگ نکرده اند !

در صـحرای قیامت، کافران یکـدیگر را می شناسـند، دوسـتان و رفقای خود را به یاد می آورند، امّا همه از یکدیگر دوری می کننـد، هر کس به فکر این است که چگونه خود را از عـذاب رهایی دهـد. آری، کسانی که روز قیامت را انکار کردنـد، زیان کردند، آنان به بهشت رهنمون نخواهند شد، عذاب سختی در انتظارشان است.

* * *

یونس: آیه ۴۶

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ (۴۶)

در قرآن به کافران وعـده دادی که اگر به انکار و کفر خود ادامه دهند، عذاب آنان فرا خواهد رسـید، کافران وقتی این مطلب را شنیدند با خود گفتند: «محمّد، دیر یا زود، از دنیا می رود، با مرگ او، این وعده ها هم بی اثر می شود».

اکنون با پیامبر چنین سـخن می گویی: «ای محمّد ! بر این سـخنان شـکیبایی کن که وعده من حقّ است، ای محمّد ! فرقی نمی کند تو زنده باشـی یا نه، بخشـی از عذاب هایی که به کافران وعده دادم به زودی فرا می رسد. من آنان را به سـزای اعمالشان می رسانم، در روز قیامت، آن ها برای حسابرسی نزد من می آیند، من از همه کارهای آنان خبر دارم».

این آیه، تقریباً یـک سـال قبـل از هجرت پیامبر نازل شـد، سه سال بعـد، در جنگ «بـدر» تو پیامبر را یاری کردی، در آن روز گروهی از این کافران کشـته شدنـد و به سـزای عملشان رسـیدند، این قسـمتی از عـذابی بود که به آنان وعده داده بودی، بقیّه آنان را در قیامت، عذاب خواهی کرد، در آن روز، هیچ کس نمی تواند از عذاب تو رهایی یابد.

* * *

یونس: آیه ۴۷

وَلِكُلِّ أُمَّه رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷)

در این آیه از «نبوّت» سـخن می گویی، تو برای همه امّت ها، پیامبری فرسـتادی تا راه حقّ را به آنان نشان بدهـد و حجّت را بر آنان تمام کند، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نکردی، پیامبران فقط وظیفه داشتند که زمینه هدایت را برای مردم فراهم کنند، امّا انتخاب با خود آنان بود، عـدّه ای ایمان آوردنـد و عـدّه ای هم کافر شدنـد. تو میان آنان به عدل داوری می کنی و به هیچ کس ظلم

نمی کنی، کسانی که به پیامبران ایمان آوردند، نتیجه ایمان خود را می بینند و کافران هم نتیجه کفر خود را.

* * *

یونس: آیه ۵۲ – ۴۸

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

محمّد(صلی الله علیه وآله)بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می نمود و دوست داشت آنان از عذاب قیامت نجات پیدا کنند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان به محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین پاسخ دهد:

اعلام زمان عذاب از اختیارات من نیست، زیرا من اختیار زیان و سود خود را ندارم مگر آنچه را که خدا بخواهد. وقتی من نمی توانم به خود نفع یا ضرری برسانم، چگونه می توانم عذاب شما را برسانم؟

من فقط پیامبر هستم، وظیفه ام این است که پیام خدا را برای شما بازگو کنم،

ص:۲۲۴

خـدا به شـما وعده عذاب داده است، ولی زمان آن را مشـخّص نکرده است، تنها این مطلب مشـخّص شده است: «برای نابودی هر امّت و قومی، زمـانی مشـخّص شـده است، وقتی آن زمـان فرا رسـید، آن ها حتّی یک ساعت هم نمی تواننـد مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند».

بدانیـد که عذاب خدا با اطّلاع قبلی سـراغ شـما نمی آید، عذاب شب یا روز، ناگهانی بر شـما نازل می شود و شـما هرگز نمی توانید آن را از خود دور کنید، پس برای چه عجله می کنید؟ چرا می خواهید که عذابتان زودتر فرا رسد؟

شما فکر می کنیـد که وقتی عـذاب خـدا آمـد، اگر فوراً ایمان بیاورید، عذاب از شـما برطرف می شود، امّا این فکر شـما باطل است، ایمان آوردن هنگام فرا رسـیدن عـذاب، ارزشـی نـدارد، ایمانی ارزش دارد که از روی اختیار باشد، همه وقتی عذاب را می بینند، از روی ترس و اضطراب و ناچاری ایمان می آورند و توبه می کنند، امّا این توبه پذیرفته نمی شود.

وقتی شـما عذاب را با چشم ببینید، ایمان می آورید، امّا فرشـتگان به شما می گویند: «آیا اکنون ایمان می آورید، حال آن که قبلاً برای فرا رسیدن عذاب، عجله داشتید؟».

این یـک قـانون است: اگر پرده هـا از جلـوی چشم انسـان کنـار برود و انسـان بتوانـد بهشت و جهنّم را ببینـد، دیگر این ایمـان ارزشـی نـدارد. مهم این است که انسـان به غیب ایمـان بیـاورد و بـا درکِ عقلانـی خود به روز قیـامت و بهشت و جهنّم ایمـان آورد.

در روز قیامت فرشـتگان به کافران که به خود ظلم کردنـد، می گوینـد: «عذاب همیشـگی را بچشـید، آیا جز برای گناهانی که انجام می دادید، عذاب می شوید؟».

ص:۲۲۵

* * *

یونس: آیه ۵۴ - ۵۳

وَیَسْتَنْبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ (۵۳) وَلَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْس ظَلَمَتْ مَا فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَهَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ (۵۴)

ای محمّد ! این کافران را به یکتاپرستی فرا خواندی و آنان را از عذاب جهنّم ترساندی، آنان از تو می پرسند: «آیا روز قیامت و عذاب آن روز، حقیقت دارد؟».

به آنان بگو: «آری، سوگند به پروردگارم که حقّ است و شما نمی توانید از عذاب آن روز فرار کنید».

در آن روز کافرانی که به خود ظلم کردند، آتش جهنّم را می بینند که چگونه شعله می کشد.

در روز قیامت، اگر (بر فرض) همه ثروت دنیا را داشته باشند، حاضرند همه را بدهند و از عذاب رهایی یابند، آنان از کردار و رفتار خود پشیمان می شوند.

بعضی ها که از سرزنش دیگران می ترسند، پشیمانی خود را پنهان می کنند، بعضی ها می گویند: «کاش به دنیا بازمی گشتیم و دیگر قرآن را انکار نمی کردیم و از اهل ایمان می شدیم».(۹۴)

در آن روز، میان آن ها به عدالت داوری می شود و به هیچ کس، ذرّه ای ظلم نمی شود.

* * *

یونس: آیه ۵۶ - ۵۵

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ

وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

در روز قیامت، اگر کافران همه دنیا را بدهند، تو آنان را نمی بخشی، زیرا تو بی نیاز هستی، تو خدای آسمان ها و زمین هستی و هر آنچه در جهان وجود دارد، از آنِ توست.

کافران چه چیزی را می خواهند به تو بدهند تا عذاب را از آنان برداری؟ همه ثروت ها و پول هایی که در دست آنان بود، از آنِ توست.

وعده تو حقّ است و به زودی فرا می رسد، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

تو به بندگانت، زندگی می بخشی سپس آنان را می میرانی، پس از آن قیامت را برپا می داری و همه بندگان را دوباره زنده می کنی تا در پیشگاه تو برای حسابرسی حاضر شوند.

بسیاری از مردم، مرگ را فراموش می کنند و شیفته دنیا و زینت های دل فریب آن می شوند، آنان وعده های تو را از یاد می برند و برای سفر آخرت خود، توشه ای آماده نمی کنند.

یونس: آیه ۵۷

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷)

محمّد(صلی الله علیه وآله)را برای هدایت مردم فرستادی و از او خواستی تا پیام تو را به همه برساند و آنان را از عذاب روز قیامت بترساند، اکنون می خواهی «قرآن» را معرّفی کنی، این سخن توست:

«ای مردم ! قرآن را که سراسر پند و موعظه است، برای شما فرستادم، قرآن شفای دل های شماست، قرآن، برای مؤمنان مایه هدایت و رحمت است».

* * *

قرآن، پند و موعظه است، زشتی ها را از انسان دور می کند و او را به سوی خوبی ها و زیبایی ها دعوت می کند. قرآن، دل انسان را شفا می دهد، در سایه قرآن، انسان آرامش را تجربه می کند.

انسانی که زندگی را فقط در این دنیا می بیند و در قفس مادّیات گرفتار شده

است، همیشه مضطرب است، کسی که به تو و قرآن ایمان ندارد، از آینده می ترسد، همیشه نگران است که چه خواهد شد، کسی نیست تا از او حمایت کند، او در این دنیای مادّی، تنها رها شده است، امّا کسی که به قرآن ایمان دارد، می داند که روز قیامت حقّ است، آن روز تو به همه خوبی ها پاداش می دهی، او همواره به یاری تو دلخوش است، می داند که تو مؤمنان را تنها نمی گذاری، دل او آرام است.

قرآن، انسان را از بیماری جهل و نادانی شفا می دهد، در قرآن آموزه های زیادی بیان شده است، تو سنّت ها و قوانین خودت را در قرآن بیان کردی.

قرآن، راه و رسم زندگی را به مؤمنان یاد می دهد و آنان را هدایت می کند، تو به مؤمنان بشارت بهشت و نعمت های آن را دادی، کسی که به قرآن ایمان می آورد، از مهربانی تو بهره مند می شود.

* * *

یونس: آیه ۵۸

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

تو مرا خلق کرده ای و با روحیّات من آشنا هستی، می دانی که دنیا در چشم من زیبا جلوه می کند و به راحتی دلباخته دنیا می شوم و عشق به دنیا همه وجودم را فرا می گیرد.

اکنون با من چنین سخن می گویی: ای انسان ! دلبسته دنیا و زینت های آن نشو ! دنیا و آنچه در آن است، دوام ندارد و از بین می رود.

هیچ کس برای همیشه در این دنیا نمی ماند، مرگ در انتظار توست. به دنیا دل خوش مکن بلکه به فضل و رحمت من امیدوار باش و دل ببند که از بین

رفتنی نیست.

فراموش نکن که فضل و رحمت من از همه آنچه اهل دنیا اندوخته می کنند، بهتر است.

* * *

به او «ابوحمزه ثُمالی» می گفتند، او در کوفه زندگی می کرد. خیلی ها او را می شناختند، او دعای ماه رمضان را از امام سجاد(علیه السلام)نقل کرده است، شب های ماه رمضان که می شود، خیلی ها این دعا را می خوانند و با این دعا با تو مناجات می کنند، بعضی ماه رمضان را به «دعای ابوحمزه ثمالی» می شناسند.

او وقتی این آیه قرآن را خواند، به فکر فرو رفت، او می خواست بداند منظور از «فضل» و «رحمت» در این آیه چیست؟

وقتی به مدینه سفر کرد، امام سجاد(علیه السلام)از دنیا رفته بود، به همین دلیل به خانه امام باقر(علیه السلام)رفت و این آیه را خواند و سپس گفت:

ــــ آقای من ! منظور از فضل و رحمت در این آیه چیست که خدا آن را بهتر از همه دنیا می داند؟

ــــ پذیرش نبوّت محمّد(صلی الله علیه وآله)و ولایت علی(علیه السلام)از همه آنچه اهل دنیا جمع می کنند، بهتر است.(۹۵)

* * *

به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و من به محمّد(صلی الله علیه وآله)و قرآن ایمان آوردم و ولایت علی(علیه السلام)و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوّت است، امروز هم به ولایت مهدی(علیه السلام)باور دارم.

تو درباره ولایت سفارش بسیاری نموده ای، می دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و

روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حجّ هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت مهدی(علیه السلام)را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد.(۹۶)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است».(۹۷)

مردمی که شیفته دنیا شده اند و ثروت دنیا را اندوخته می کنند، باور ندارند که به زودی با دست خالی به سوی قبر می روند، آنان باید همه ثروت خود را رها کنند و بروند، مال دنیا به هیچ کس وفا نمی کند، من باید فکر کنم، اعتقاد به نبوّت پیامبر و ولایت دوازده امام، سرمایه من است، سرمایه ای که من می توانم با خودم به صحرای قیامت ببرم، آیا در آن روز، این سرمایه به کار من می آید؟

* * *

روز قیامت فرا می رسد و همه انسان ها سر از خاک برمی آورند و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند. تشنگی بر همه غلبه می کند. هر کسی با خود فکر می کند که سرانجام من چه خواهد شد؟

صدایی به گوش همه می رسد: یکی از فرشتگان تو چنین می گوید: «پیامبر مهربانی ها؛ محمّد(صلی الله علیه وآله)کجاست؟».

محمّد(صلی الله علیه وآله)از جا برمی خیزد و به سوی حوض کوثر می رود، صدای دیگری به گوش می رسد: «علی(علیه السلام)کجاست؟».

اکنون علی(علیه السلام)به سوی حوض کوثر می رود و در کنار پیامبر می ایستد.

مردم به سوی حوض کوثر می روند تا از آب گوارای آن بنوشند و تشنگی خود را برطرف کنند. آب کوثر مخصوص بندگان خوب توست، تو

فرشتگانی را مأمور کرده ای تا مانع شوند گناهکاران کنار حوض کوثر بیایند.

گروهی از شیعیان علی(علیه السلام)برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می آیند و فرشتگان آن ها را بر می گردانند، آنان شیعیانی هستند که در دنیا به گناه آلوده شده اند.

پیامبر این منظره را می بیند، اشک در چشمانش حلقه می زند و می گوید: «بارخدایا ! شیعیان علی را می بینم که نمی توانند کنار حوض کوثر بیایند».

اکنون تو فرشته ای را می فرستی تا این سخن را به پیامبر بگوید: «ای محمّد ! من به خاطر تو اجازه می دهم تا شیعیانِ علی که در دنیا مرتکب گناه شده اند از آب کوثر بنوشند».

شیعیان علی(علیه السلام)، گروه گروه به سوی حوض کوثر می آیند و از دست پیامبر و علی(علیه السلام)سیراب می شوند و با شفاعت آنان وارد بهشت می شوند.(۹۸)

آن روز، همه می فهمند که کدام سرمایه بهتر است. اعتقاد به نبوّت پیامبر و ولایت دوازده امام، بهتر از همه دنیا است، کسانی که ثروت دنیا را جمع کرده اند، آرزو می کنند کاش این سرمایه را با خود داشتند !

* * *

یونس: آیه ۶۰ – ۵۹

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْق فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْل عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰)

تو قرآن را بر پیامبر نازل کردی تا مردم را با دین تو آشنا کند و آنان را از خرافات برهاند، تو مردم را از نعمت های خود بهره مند ساختی و روزی آنان

ص:۲۳۲

را آماده کردی، امّا گروهی از آنان، گرفتار خرافات شده بودند: اگر گوسفندی، پنج بار زایید، دیگر خوردن گوشت آن گوسفند حرام می شود، اگر شتری، دو قلو زایید، خوردن گوشت آن هم حرام است.

آنان این دروغ ها را به تو نسبت می دادند و می گفتند خدا این ها را حرام کرده است؟ چرا آنان این گونه دروغ می گفتند؟ آیا آنان فکر نمی کنند که تو در روز قیامت، آنان را به عذاب گرفتار می کنی؟ تو در قرآن با این خرافات مبارزه می کنی و گوشت این حیوانات را حلال اعلام می کنی.(۹۹)

به کسانی که سخن دروغ به تو نسبت می دهند وعده عذاب دادی، امّا به آنان فرصت توبه می دهی، اگر آنان از کردار خود پشیمان شوند و توبه کنند تو آنان را می بخشی، تو نسبت به بندگانت لطف و بخشش داری ولی افسوس که بیشتر آنان از این فرصتی که به آنان داده ای بهره نمی برند و از خطای خود توبه نمی کنند و شکر آن را به جا نمی آورند.

* * *

یونس: آیه ۶۱

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱)

تو به کافران مهلت دادی ولی آنان گمان می کردند که تو از حال آنان باخبر نیستی، آنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو می خواندند و او را اذیّت و آزار می نمودند، محمّد(صلی الله علیه وآله)برای آنان قرآن می خواند و آنان به او سنگ می زدند، تو از همه این ها باخبر هستی، اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گویی: «ای محمّد ! در هر وضعیّتی

که باشی، من از حال تو باخبرم، وقتی برای آنان قرآن می خوانی، خبر دارم، به همه کارهای آن کافران آگاهی دارم، وقتی آنان به کاری مشغول می شوند، همان لحظه شاهد آنان هستم. هیچ ذرّه ای در آسمان و زمین از من پنهان نیست، هر چیزی خواه کوچک تر از ذرّه باشد، خواه بزرگ تر; در کتابی آشکار ثبت شده است، آن کتاب آشکار، علم وسیع من است. من به همه چیز آگاهی دارم».

* * *

یونس: آیه ۶۲

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

زندگی دنیا با حزن و ترس آمیخته است، ترس از دست دادن داشته ها، حزن نداشتن آنچه دیگران دارند، انسان ها تلاش می کنند تا با اندوختن ثروت بیشتر بر این حزن و ترس غلبه کنند.

آنان هر روز تلاش می کنند تا مال بیشتری به دست آورند، امّا زهی خیال باطل، هیچ وقت ثروت دنیا نمی تواند مایه آرامش انسان شود.

دوستان تو، در این دنیا هیچ غم و ترسی ندارند، آنان زندگی را با آرامش سپری می کنند، راز این آرامش آنان این است که همه چیز را از آنِ تو می دانند و خود را مالکِ هیچ چیز نمی دانند.

کسی که خود را مالك ثروت و جاه و مقام بداند، نگران است که مبادا این چیزها از او گرفته شود، امّا کسی که همه این ها را از آنِ تو می داند و خود را مالك آن ها نمی داند، دیگر نگران از دست دادن آن ها نیست.

دوستان تو حتّی وجود خودشان را متعلّق به خودشان نمی دانند، آنان

این گونه به زندگی نگاه می کنند، آنان از مرگ نمی هراسند، باور دارند که تو مولای آنان هستی، به مهربانی تو یقین دارند و می دانند جز خوبی برای آنان نمی خواهی.

آنان در اوج سختی ها و بلاها هم تو را سپاس می گویند، خود را بنده تو می دانند و به این بندگی افتخار می کنند، به رضای تو، راضی هستند و هیچ ترس و دلهره ای ندارند.

* * *

روز دوازدهم ماه محرم سال ۶۱ هجری بود، سپاه کوفه، زینب(علیها السلام) را همراه با دیگر اسیران به کوفه برده بودند، ابن زیاد امیر کوفه بود، او که مست پیروزی خود بود، مجلسی را آراسته و مهمانان زیادی را دعوت کرده بود.

ابن زیاد دستور داد تا اسیران را به مجلس آوردند، او به زینب(علیها السلام) رو کرد و گفت: «ای زینب ! دیدی که چگونه برادرت کشته شد. دیدی که چگونه همه عزیزانت کشته شدند».

همه منتظر بودند تا صدای گریه و شیون زینب(علیها السلام) را بشنوند، زینبی که داغ برادرش حسین(علیه السلام)را به سینه دارد و همه عزیزانش در کربلا شهید شده اند.

زینب(علیها السلام) فریاد برآورد: «من جز زیبایی ندیدم».(۱۰۰)

زینب(علیها السلام) در اوج قلّه بلا ایستاد و جز زیبایی ندید. آری، دوستان تو این گونه اند، هیچ حزن و اندوهی ندارند و زندگی را این گونه زیبا می بینند.

* * *

یونس: آیه ۶۴ – ۶۳

الَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَهِ لَا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِیمُ (۶۴)

درباره دوستان خود چنین سخن می گویی: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، در دنیا و آخرت برای آنان بشارت است، این وعده من برای آنان است و هرگز وعده های من تغییر نمی کند، این بشارت ها همان رستگاری بزرگ است».

من در این سخن تو فکر می کنم، تو از بشارت دنیا و بشارت آخرت سخن گفتی، می دانم که در روز قیامت، فرشتگان دوستان تو را به بهشت فرا می خوانند و این بشارتی بزرگ برای آنان است، من می خواهم بدانم در این دنیا، به دوستان خود چه بشارتی می دهی؟

* * *

نام او عُقبه بود، به خانه امام صادق(علیه السلام)آمده بود تا از سخنان آن حضرت بهره ببرد. امام صادق(علیه السلام)به او رو کرد و فرمود:

ـــ ای عُقبه ! شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره ای روبرو می شود که او را بسیار خوشحال می کند و باعث روشنی چشم او می شود.

ـــ شیعه شما چه می بیند؟

ـــ شیعه ما، در لحظه آخر، پیامبر و علی(علیه السلام)را می بیند.

ـــ آیا پیامبر با شیعه سخنی هم می گویند؟

ـــ آری، پیامبر می فرماید: «ای دوست خدا ! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم ».

ـــ آیا علی(علیه السلام)هم با او سخنی می گوید؟

ـــ علی(علیه السلام)به او می گوید: «ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان

کسی هستم که همواره مرا دوست می داشتی، من آمده ام تا تو را یاری کنم.

ـــــ این بشارت بزرگی برای شیعیان است !

ـــــ خدا در قرآن از این بشارت سخن گفته است.

ـــــ آقای من ! از کدام آیه سخن می گویی؟

ـــــ سوره یونس، آنجا که خدا می گوید: «در دنیا و آخرت برای آنان بشارت است...».(۱۰۱)

وقتی عقبه این سخن را شنید، اشک در چشمانش حلقه زد، او دیگر به این فکر بود که چه هنگام لحظه مرگ او فرا می رسد تا پیامبر و علی(علیه السلام)را ببیند.

* * *

به آن سو نگاه کرد، آن آقا کیست که با عدّه ای به دیدارش آمده اند؟ دوست داشت آن ها را بشناسد... آن ها پیامبر و دوازده امام و حضرت زهرا(علیهم السلام)بودند.(۱۰۲)

به آنان سلام کرد: «الّسَلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ بَيْتِ الُنّبُوّهِ».

پیامبر آمد و طرف راست او نشست، علی(علیه السلام)در سمت چپ او. پس از آن عزرائیل آمد. او قبلاً از عزرائیل می ترسید، امّا وقتی چهارده معصوم(علیهم السلام)کنار او بودند، او دیگر ترسی نداشت.

پیامبر به عزرائیل فرمود:

ـــــ ای عزرائیل ! با او مهربان باش، او دوست ماست .

ـــــ من برای او از برادر، دلسوزتر هستم.

عزرائیل رو به او کرد و گفت:

ـــــ آیا برگه آزادی از آتش جهنّم را با خود داری؟».

ـــــ آری، با محبّت و عشق به محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)و با ولایت حضرت

علی(علیه السلام)، برگه آزادی از جهنّم را دارم».(۱۰۳)

پیامبر به او نگاه کرد و گفت: «نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی ». این سخن آرامش را به قلب او هدیه کرد.

ناگهان پرده ها از جلوی چشم او کنار رفت، او نگاه کرد و خانه خود را در بهشت دید، بار دیگر صدای پیامبر را شنید:

ـــــ این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است، اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی .

ـــــ ای پیامبر ! ای رسول خدا، من دیگر با دنیا کاری ندارم .

او این مرگ زیبا را انتخاب کرد، اشک از گوشه چشمش جاری شد، آن اشک شوق بود، شوق وصال آن هایی که یک عمر به عشقشان زندگی کرد، شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آن ها همواره آرزوی او بود .(۱۰۴)

بارخدایا ! از تو می خواهم که مرگ مرا هم این گونه قرار بدهی، کسی که این گونه جان بدهد، به سعادت بزرگی رسیده است.(۱۰۵)

یونس: آیه ۶۵

وَلَا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمِیعًا هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۶۵)

محمّد(صلی الله علیه وآله)با بُت پرستان سخن می گفت و آنان را از بُت پرستی نهی می کرد، امّا بُت پرستان او را اذیّت و آزار می نمودند و به قرآن و دین او طعنه می زدند.

گاهی آن قدر جرأت پیدا می کردند که در مقابل او به تو دشنام داده و به بت های خود افتخار می نمودند، همه این ها سبب ناراحتی محمّد(صلی الله علیه وآله)می شد، اکنون تو می خواهی غم و اندوه را از دل او بزدایی، با او چنین سخن می گویی:

«ای محمّد ! سخنان بُت پرستان تو را غمگین نسازد، بدان که تمامی عزّت از آن من است و من شنوا و دانا هستم».

آری، تو با دشنام بُت پرستان، شکست نمی خوری، سخنان آنان را می شنوی و به حال آنان آگاهی داری، همه عزّت ها از آنِ توست، تو به آنان فرصت می دهی ولی آنان به راه خود ادمه می دهند و به بُت های خود افتخار می کنند،

روز قیامت که فرا رسد، جلوی چشمانشان، همه بُت ها را نابود می کنی، آن روز آنان ناامید می شوند و هیچ کس نخواهد بود آنان را یاری کند.

* * *

یونس: آیه ۶۷ – ۶۶

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّیْلَ لِتَسْكُنُوا فِیهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۶۷)

هر آنچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست، کسانی که برای تو شریک قرار دادند، هیچ دلیلی برای این کار خود ندارند، آنان از گمان و پندارهای بی اساس پیروی می کنند و جز دروغ چیزی نمی گویند.

چرا بُت پرستان قدری فکر نمی کنند؟ از قطعه ای چوب و سنگ، مجسّمه ای می تراشند و آن را می پرستند، این بُت ها چه کاری می توانند بکنند؟ چرا از عبادت تو روی گردانند؟ تو آن خدایی هستی که شب را آفریدی تا بندگان در آن، آسایش یابند و روز را روشنی بخش آفریدی تا در آن، کار و تلاش کنند، آفرینش شب و روز برای کسانی که سخن تو را بشنوند، نشانه آشکار بر قدرت تو است.

* * *

یونس: آیه ۶۸

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸)

عدّه ای از مردم می گویند که تو برای خود فرزندی برگزیدی. مسیحیان می گویند که «عیسی» پسر توست، یهودیان می گویند «عُزَیر» پسر توست.

عُزَیر یکی از پیامبران تو بود که تو او را برای هدایت یهودیان فرستاده بودی.

بُت پرستان هم بُت ها را دختران خدا می دانستند، آنان برای بُت ها قربانی می کردند و به عبادت آن ها می پرداختند.(۱۰۶)

این سخن باطلی است، آنان هیچ دلیلی برای این سخن ندارند، چرا آنان این گونه سخنان دروغ را درباره تو می گویند؟

مقام تو بالا‌تر از این است که فرزند داشته باشی. هرچه در آسمان ها و زمین است، از آنِ توست و همه آفرینش در برابر فرمانت تسلیم هستند.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولّد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبّت است،به همین خاطر دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا به او انس گیرد، امّا تو بی نیاز از همه این ها هستی.

من تو را ستایش می کنم که همواره یگانه و بی نیاز بوده و هستی.

اگر خوب فکر کنم می بینم این قانون است: انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. هرچیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، امّا تو خدایی هستی که فرزند نداری، یعنی تو هرگز پایانی نداری، همیشه بوده و خواهی بود.(۱۰۷)

* * *

یونس: آیه ۷۰ – ۶۹

قُلْ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْکَذِبَ لَا یُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِی الدُّنْیَا ثُمَّ إِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِیدَ بِمَا کَانُوا یَکْفُرُونَ (۷۰)

کسانی که به تو دروغ می بندند، بدانند که هرگز رستگار نمی شوند، ممکن است چند روزی در این دنیا با فریب مردم، به ثروتی دست یابند، امّا دنیا زودگذر است و هرگز به کسی وفا نمی کند، به زودی مرگ به سراغ آنان می آید و به عذاب سختی گرفتار می شوند، آن عذاب نتیجه اعمال خودشان است. آنان برای همیشه در آتش جهنّم می سوزند، آیا خوشی چند روزه دنیا، آنقدر ارزش داشت که برای آن، عذاب جهنّم را برای خود بخرند؟

* * *

یونس: آیه ۷۲ – ۷۱

وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ إِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقَامِی وَتَذْکِیرِی بِآیَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَشُرَکَاءَکُمْ ثُمَّ لَا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَلَا تُنْظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَمَا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ (۷۲)

آن بُت پرستان غرق در لذّت های دنیا شده اند و به همین خاطر وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)آنان را نصیحت و موعظه می کرد، او را مزاحم خود می دیدند و با او دشمنی می کردند، اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا برای آنان از قوم نوح(علیه السلام)سخن بگوید، شاید این بُت پرستان درس بگیرند و به خود آیند.

تو نوح(علیه السلام)را برای مردم فرستادی، او سال های سال برای هدایت مردم تلاش

کرد، وقتی نوح(علیه السلام)دعوت خود را آشکار کرد، عدّه ای به او ایمان آوردند و عدّه ای زیادی با او مخالفت کردند، او سال های سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از عبادت بُت ها نهی کرد.

روزی نوح(علیه السلام)به آنان چنین فرمود:

* * *

ای قوم من ! شما را نصیحت و موعظه می کنم، امّا می بینم که سخن من برای شما گران می آید.

اگر مرا مزاحم خود می بینید و نمی خواهید سخنم را بپذیرید، پس خودتان مسئول اعمالتان هستید.

من بر خدا توکّل می کنم و از شرّ شما به او پناه می برم. تدبیر خود و قدرت بت ها را برای نابودی من جمع کنید، در این راه از هیچ چیز فروگذار نکنید و به زندگی من پایان دهید و دیگر لحظه ای به من مهلت ندهید.

من از شما خواستم به خدا ایمان بیاورید، امّا شما دعوت مرا رد کردید، من ضرر نکرده ام، زیرا قرار نیست من از شما پاداشی بگیرم، مزد من با خدای من است، او به من دستور داده است که تسلیم فرمانش باشم.

* * *

در این سخنان نوح(علیه السلام)فکر می کنم، او یکی از پیامبران بزرگ تو بود، با این که یاران اندکی داشت، امّا در برابر دشمنان با شهامت و شجاعت ایستاد و با بی اعتنایی به قدرت و جمعیّت آنان، ضربه روحی به آنان وارد کرد و آنان را حقیر و کوچک شمرد.

ص:۲۴۳

این درس بزرگی برای انسان های آزاده است، آنان وقتی در جامعه خود فساد و انحرافی می بینند، باید این گونه با شجاعت اقدام کنند و از هیچ چیزی نهراسند.

* * *

یونس: آیه ۷۳

فَکَذَّبُوهُ فَنَجَّیْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِینَ (۷۳)

مردم، نوح(علیه السلام)را دروغگو خطاب کردند و او و یارانش را اذیّت و آزار نمودند، نوح(علیه السلام)که دیگر از هدایت آنان ناامید شده بود، آنان را نفرین کرد. تو تصمیم گرفتی تا آن مردم کافر را با طوفانی سهمگین نابود کنی.

به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کار ساختن کشتی تمام شد، باران سیل آسا آغاز شد، نوح(علیه السلام)یاران خود را (که حدود هشتاد نفر بودند) سوار بر کشتی نمود.

ساعتی گذشت و طوفان همه جا را فرا گرفت و همه کافران در طوفان غرق شدند، تو نوح(علیه السلام)و یارانش را نجات دادی و آنان را جانشین آن تبهکاران قرار دادی، این سرگذشت آن مردمی بود که نوح(علیه السلام)آنان را از عذاب ترساند امّا آنان گوش فرا ندادند.

* * *

یونس: آیه ۷۴

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَی قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ کَذَلِکَ نَطْبَعُ عَلَی

قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ (۷۴)

پس از نوح(علیه السلام)، پیامبران دیگری را برای هدایت انسان ها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و مردم بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند.

از میان آن پیامبران، چهار پیامبر (هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام)) سرآمد بودند. آنان معجزات آشکاری برای مردم آوردند، ولی مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند، پس تو هم بر دل آنان مُهر زدی.

تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، امّا آنان سخنان پیامبران را انکار کردند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش شد.

تو آنان را به حال خود رها کردی تا وقتی که مهلت آنان تمام شد و بعد از آن، عذاب را بر آنان نازل کردی.

* * *

قوم «عاد» سخنان هود(علیه السلام)را دروغ شمردند و به عذاب گرفتار شدند، قوم «ثَمود» هم صالح(علیه السلام)دروغگو خواندند و سرانجام نابود شدند.

قوم «لوط» هم در زیر بارانی از سنگریزه هلاک شدند. قوم «مَدین» نیز سخنان شعیب(علیه السلام)را قبول نکردند و به عذاب گرفتار شدند.

* * *

بار دیگر این آیه را می خوانم: «پیامبران معجزات آشکار برای مردم آوردند، ولی مردم به آنچه قبلاًـ تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند».

منظور تو از این سخن چیست؟ آنان قبلاً در کجا و چه زمانی حقّ را انکار

کرده بودند؟ آیا کسی هست به من کمک کند تا معنای این سخن تو را به خوبی بفهمم؟ باید مطالعه کنم...

* * *

قبل از این که تو این انسان ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذرّه های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند.

روز میثاق بزرگ، عالَم ذرّ !

آن روز، روز میثاق بزرگ بود، کسی جزئیات آن روز را نمی داند، همین قدر می دانیم که تو خود را معرّفی کردی، همه تو را شناختند.

در آیه ۱۷۲ سوره «اعراف» از روزی سخن گفتی که از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن ها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفتی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

این سخن امام باقر(علیه السلام)است: «وقتی آنان به توحید اقرار کردند، پیامبران خود را به آنان معرّفی کردی، به آنان اختیار دادی، گروهی به پیامبران تو ایمان آوردند و گروهی هم پیامبران را تکذیب کردند».(۱۰۸)

نکته مهم این است که همه به توحید اعتراف نمودند امّا وقتی از آنان خواستی تا به حقّ بودن پیامبرانت ایمان بیاورند، عدّه ای ایمان نیاوردند، غرور آنان باعث شد که راه انکار را پیش گرفتند، برای آنان سخت بود بپذیرند که کسانی که مانند آنان هستند، پیامبر و نماینده تو باشند. این غرور و خودبرتربینی سبب انکار آنان شد.

ص:۲۴۶

تو این دنیا را خلق نمودی و انسان ها پا به این دنیا گذاشتند، تو پیامبران را برای آنان فرستادی، گروهی به آنان ایمان آوردند و گروهی هم آنان را تکذیب نمودند.

سخن تو در اینجا (آیه ۷۴ سوره یونس) این بود: «آن مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند». اکنون معنای آن را فهمیدم: کافرانی که در این دنیا به پیامبران تو ایمان نیاوردند، در روز میثاق بزرگ هم پیامبران تو را تکذیب کرده بودند.

* * *

انسان، موجودی است که همواره اختیار دارد و راه خود را خودش انتخاب می کند، در روز میثاق بزرگ، او حقّ انتخاب داشت، در این دنیا هم حقّ انتخاب دارد، انتخاب صحیح او می تواند گذشته او را اصلاح کند، درِ توبه برای همه باز است، اگر کسی قبل از این که مرگ به سراغش بیاید، توبه کند و به سوی تو بازگردد، تو نه تنها او را می پذیری بلکه گناهانش را هم می بخشی.

تو درباره اقوام گذشته ای سخن گفتی که سخن پیامبران خود را انکار کردند، آنان به اختیار خود راه کفر را برگزیدند، پیامبران با آنان بارها سخن گفتند و آنان را از عذاب ترساندند، امّا آنان به راه گمراهی اصرار ورزیدند. سرانجام عذاب تو فرا رسید و همه نابود شدند. تو به ما خبر می دهی که آن مردمی که عذاب شدند، در روز میثاق هم پیامبران تو را تکذیب کرده بودند.

* * *

یونس: آیه ۷۸ – ۷۵

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى

فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ (٧٥) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (٧۶) قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (٧٧) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ (٧٨)

پس از آن پیامبران، موسی(علیه السلام)و برادرش هارون را برای هدایت فرعون و یاران او فرستادی، امّا آنان تکبر ورزیدند و از پذیرش حقّ خودداری کردند، آنان گروهی بودند که با حقّ دشمنی داشتند و تبهکار بودند.

تو موسی(علیه السلام)را با معجزات آشکاری نزد فرعون و یارانش فرستادی، یکی از معجزات موسی(علیه السلام)، عصای او بود: موسی(علیه السلام)عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی ! این اژدها را بگیر !». موسی(علیه السلام)دست دراز کرد و اژدها تبدیل به عصا شد.

وقتی فرعون و یاران او، معجزات موسی(علیه السلام)را دیدند، به جای آن که ایمان بیاورند به موسی(علیه السلام)گفتند:

ـــــ این جادویی بزرگ است !

ـــــ خدا برای هدایت شما، این معجزه را فرستاده است، آیا معجزه خدا را جادو و مرا جادوگر می خوانید؟ چگونه می شود که من جادوگر باشم، حال آن که جادوگران پیروز نمی شوند، امّا من با توکّل به خدا بر شما پیروز خواهم شد.

ـــــ تو آمده ای تا ما را از دین پدران و نیاکان ما بازداری و پیرو خود کنی. تو می خواهی به حکومت برسی و پادشاه این سرزمین شوی، ما به تو ایمان نمی آوریم و به تو اعتماد نمی کنیم.

* * *

یونس: آیه ۸۲ – ۷۹

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِی بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

فرعون با یاران خود مشورت کرد، قرار بر این شد عدّه ای به شهرهای مختلف بروند و همه جادوگران ماهر را نزد فرعون بیاورند تا آنان با سحر و جادو، موسی(علیه السلام)را شکست بدهند.

همه جادوگران ماهر آمدند، روز مشخّصی برای مقابله با موسی(علیه السلام)انتخاب شد، آن روز، از همه مردم دعوت شد.

روز موعود فرا رسید، جادوگران بیش از هزار نفر بودند، موسی(علیه السلام)یک نفره در مقابل آنان ایستاده بود، موسی(علیه السلام)به آنان گفت: «اوّل شما آغاز کنید».

جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به یکدیگر می پیچیدند و چشم های مردم را جادو کردند.

ص:۲۴۹

موسی(علیه السلام)به آنان گفت: «آنچه شما آورده اید، سحر و جادوست، به زودی خدا سحر شما را باطل می کند، خدا نمی گذارد که تبهکاران پیروز شوند، او با معجزه ای، حقّ را پیروز می کند اگر چه گناهکاران خوش نداشته باشند».

موسی(علیه السلام)عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می نگریستند.

آری، این گونه بود که حقّ پیروز شد و جادوگری باطل شد و فرعون و فرعونیان با خواری و ذلّت شکست خوردند.

* * *

یونس: آیه ۸۶ - ۸۳

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶)

پس از آن موسی(علیه السلام)به سراغ قوم خود رفت، موسی(علیه السلام)از بنی اسرائیل بود، در ابتدا، بزرگان بنی اسرائیل به او ایمان نیاوردند و فقط گروهی از جوانان به او ایمان آوردند.

فرعون اعلام کرده بود هر کس به موسی(علیه السلام)ایمان بیاورد، او را دستگیر و

شکنجه کنند، به همین خاطر، در ابتدا، بیشتر قوم موسی(علیه السلام)به او ایمان نیاوردند، آن ها از شکنجه فرعون می ترسیدند، زیرا فرعون بسیار جاه طلب و از تبهکاران بود و در شکنجه و انتقام بسیار سخت گیری می کرد.

موسی(علیه السلام)به پیروان خود چنین گفت:

ـــ اگر شما واقعاً تسلیم هستید، به خدا توکّل کنید، از دشمنان نترسید و به وظیفه خود عمل کنید.

ـــ ما به خدا توکّل می کنیم.

سپس آنان دست به دعا برداشتند و چنین گفتند: «بارخدایا ! نگذار که ما مورد شکنجه ستمکاران قرار گیریم، با رحمت خود ما را از شرّ این قوم کافر نجات بده».

* * *

یونس: آیه ۸۷

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۸۷)

کم کم تعداد کسانی که به موسی(علیه السلام)ایمان آوردند بیشتر شدند، بنی اسرائیل همان قوم موسی(علیه السلام)بودند. تو به موسی(علیه السلام)و برادرش هارون فرمان دادی تا برای بنی اسرائیل که در مصر بودند، خانه هایی را برای عبادت تعیین کنند و آن خانه ها را مسجد و عبادتگاه خود قرار بدهند.

فرعونیان همیشه رفت و آمد پیروان موسی(علیه السلام)را زیر نظر داشتند و برای این که مشکلی پیش نیاید از آنان خواستی تا هر گروه در یکی از خانه ها جمع

شونـد و نماز را آنجا برپا کننـد، در این صورت، فرعونیان تصوّر می کردند که آنان برای دید و بازدید خانوادگی رفت و آمد می کنند.

تو از موسی(علیه السلام)خواستی تا مؤمنان را بشارت دهد که به زودی بر دشمنان خود پیروز خواهند شد.

* * *

یونس: آیه ۸۸

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّکَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸)

روزی موسـی(علیه السـلام)به برادرش هـارون گفت که می خواهم فرعون و فرعونیـان را نفرین کنم، آنان هر دو دست به دعا برداشتند، موسی(علیه السلام)دعا کرد و هارون «آمین» گفت، نفرین موسی(علیه السلام)این بود:

بارخـدایا ! تو در این دنیا به فرعون و یاران او تندرستی، توانایی، آسایش و ثروت زیادی داده ای، نتیجه این نعمت هایی که به آنان دادی این شـده است که بندگان تو را گمراه می کنند و آنان را از دین تو باز می دارند، آنان مؤمنان را شـکنجه و عذاب می کنند.

بارخدایا ! از تو می خواهم که دارایی و ثروت آنان را نابود کنی و آن نعمت ها را از آنان بگیری.

بارخـدایا ! قدرت تفکّر و اندیشه را از آنان بگیر تا نتوانند توطئه کنند، تو می دانی که آنان دیگر ایمان نمی آورند مگر زمانی که عذاب را با چشم ببینند.

* * *

موسی(علیه السلام)می دانست که فرعونیان دیگر به راه راست هدایت نمی شوند، آنان تصمیم گرفته بودند بر کفر و گمراهی خود باقی بمانند، آنان فقط زمانی ایمان می آورند که عذاب بر آنان نازل شود، امّا آن ایمان هم ارزشی ندارد، این قانون توست: ایمانی که از روی ترس و اضطراب باشد، ارزشی ندارد.

* * *

یونس: آیه ۸۹

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيما وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹)

موسی(علیه السلام)نفرین کرد و هارون هم «آمین» گفت، تو به آنان چنین گفتی: «من خواسته شما را اجابت می کنم، از شما می خواهم که بر راه خود استقامت داشته باشید و از راه و روش مردم نادان پیروی نکنید».

* * *

تو چنین مقدّر کردی که چهل سال بعد از این نفرین، فرعون و فرعونیان را نابود کنی، قانون تو این است که به کافران مهلت می دهی و هرگز در عذاب آنان عجله نمی کنی، از موسی(علیه السلام)و هارون خواستی تا صبر و استقامت داشته باشند و بنی اسرائیل را هم به صبر دعوت کنند.(۱۰۹)

تو می دانستی که در آینده، بنی اسرائیل دچار انحراف می شوند، پس از موسی(علیه السلام)و هارون می خواهی که هرگز از بنی اسرائیل پیروی نکنند، آری، چه کسی باور می کرد که بنی اسرائیل پس از آن که مرگ فرعون و فرعونیان را با

چشم خود ببینند، باز گمراه شده و رو به گوساله پرستی بیاورند؟

* * *

یونس: آیه ۹۲ – ۹۰

وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْیًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ (۹۰) آلْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (۹۱) فَالْیَوْمَ نُنَجِّیكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آیَةً وَإِنَّ كَثِیرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ (۹۲)

سرانجام تصمیم گرفتی تا فرعون و فرعونیان را نابود کنی، شبی از شب ها به موسی(علیه السلام)فرمان دادی تا بنی اسرائیل را از مصر به سوی فلسطین حرکت دهد، قوم موسی(علیه السلام)همیشه آرزو داشتند به سرزمین فلسطین بازگردند، پدران و نیاکان آن ها در آنجا زندگی کرده بودند.

وقتی فرعون این خبر را شنید، سپاه خود را آماده کرد و با همه سربازانش به دنبال موسی(علیه السلام)حرکت کرد. موسی(علیه السلام)با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی(علیه السلام)خواستی عصای خود را به آب بزند، وقتی موسی(علیه السلام)این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی(علیه السلام)و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون با سپاهش از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، او فهمید که این معجزه ای بزرگ است، ترسید و سر جای خود ایستاد. سپاه او نیز ایستادند و منتظر فرمان او ماندند.

تو سال های سال به فرعون مهلت داده بودی، او در مصر ادّعای خدایی می کرد و به مؤمنان ظلم و ستم می نمود، اکنون وقت آن است که او را عذاب

کنی !

فرعون سوار بر اسب خود است و به رود نیل با شگفتی نگاه می کند، ترس همه وجود او را گرفته است، او ترس خود را از یارانش مخفی می کند.

در این هنگام جبرئیل را به شکل یکی از سربازان فرستادی که سوار بر اسب ماده ای بود. او از عقب سپاه فرعون جلو آمد تا وارد شکاف آب شود. همگی فکر کردند که او یکی از سربازان این سپاه است.

فرعون سوار اسب نری بود، آن اسب ماده از جلوی او گذشت، اسب به دنبال آن حرکت کرد و وارد شکاف شد، فرعون هیچ ممانعتی نکرد، او با خود گفت چرا من باید از این سرباز ترسوتر باشم؟

با ورود فرعون به آن شکاف، سپاه به دنبال او حرکت کرد، آن ها می خواستند یاران موسی(علیه السلام)را دستگیر کنند.

وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اوّلش بازگشت، وقتی فرعون فهمید در حال غرق شدن است گفت: «من به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، ایمان آوردم، خدایی جز او نیست و من تسلیم امر او هستم».

تو با فرعون سخن گفتی: «ای فرعون ! اکنون ایمان می آوری حال آن که پیش از این نافرمانی می کردی و از تبهکاران بودی، امروز تو را در این آب ها غرق می کنم و بدن تو را از آب بیرون می اندازم تا برای آیندگان، مایه عبرت باشی، اگر چه بسیاری از مردم از معجزات من، غافل هستند».

آن روز فرعون و همه سپاه او را در رود نیل غرق نمودی و بدن فرعون را به بیرون آب انداختی.(۱۱۰)

* * *

ص:۲۵۵

این قانون توست: اگر کسی در لحظه مرگ توبه کند، تو آن را نمی پذیری. مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود. در لحظه مرگ پرده ها کنار رفته و گناهکاری که توبه نکرده است، آتش جهنّم را می بیند، در آن لحظه، توبه قبول نمی شود، به همین خاطر توبه فرعون را در لحظه جان دادن قبول نکردی.

* * *

فرعون با سپاه خود برای رویارویی با موسی(علیه السلام)و یاران او حرکت کرده بود، او زرهی سنگین به تن داشت، به همین دلیل وقتی غرق شد، بدن او را در آب فرو رفت، تو بدن او به روی آب آوردی و در ساحل انداختی تا همه جسد او را ببینند و یقین کنند که او مرده است.

مردم به بدن بی جان او نگاه می کردند، این همان فرعونی است که سال های سال ادّعای خدایی می کرد !

* * *

یونس: آیه ۹۳

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْق وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّی جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیما کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۹۳)

بعد از آن تو بنی اسرائیل را در سرزمین پر نعمت و سرسبز منزل دادی، تو به آنان وعده داده بودی که آنان را به فلسطین بازگردانی و به وعده خود وفا کردی، فلسطین منزلگاه پیامبران توست.

بنی اسرائیل، از نسل یعقوب(علیه السلام)بودند، (اسرائیل نام دیگر یعقوب(علیه السلام)است).

یعقوب(علیه السلام)پیامبر تو بود و دوازده پسر داشت، یکی از آن ها یوسف(علیه السلام)بود. یوسف(علیه السلام)پس از سختی های بسیار در مصر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه پسران یعقوب(علیه السلام)به مصر هجرت کردند. کم کم تعداد آنان زیاد شد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسرائیل شکل گرفت.

بعد از مدّتی قوم بنی اسرائیل گرفتار ظلم و ستم فرعون شدند، تو موسی(علیه السلام)را برای نجات آنان فرستادی، بین یعقوب(علیه السلام)و آمدن موسی(علیه السلام)حدود هشتصد سال فاصله بود.

اکنون فرعون را نابود کردی و بنی اسرائیل را به فلسطین بازگرداندی و نعمت های پاکیزه، روزی آنان کردی.

* * *

آنان سالیان سال در فلسطین زندگی کردند، در تورات مژده آمدن آخرین پیامبر خود را داده بودی، آنان می دانستند که پیامبر موعود در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد، گروهی به سرزمین حجاز مهاجرت کردند.

آن ها می خواستند اوّلین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. عدّه ای از آن ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند. آنان تا آن زمان، در هیچ زمینه ای اختلافی با هم نداشتند.

سال ها گذشت تا اینکه محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد; امّا متأسّفانه گروهی از آنان به محمّد(صلی الله علیه وآله)حسد ورزیدند و با او دشمنی کردند، گروهی هم حقّ را پذیرفتند و ایمان آوردند.(۱۱۱)

ص:۲۵۷

به هر حال، اختلاف در میان آنان افتاد، آنان تورات را بارها خوانـده بودند، نشانه های پیامبر موعود را به خوبی می دانسـتند و همـان طـور کـه فرزنـدان خـود را می شناســند، پیـامبر موعـود را هـم می شــناختند و یقیـن داشـتند کـه آن پیـامبر، کسـی جز محمّد(صلی الله علیه وآله)نیست. تو در روز قیامت در آنچه اختلاف کردند، داوری خواهی کرد.

ص:۲۵۸

یونس: آیه ۹۵ - ۹۴

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵)

ای محمّد ! اگر در آنچه به تو نازل کرده ام، شک داری، از اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) بپرس زیرا این آموزه ها در کتب آنان هم ذکر شده است، من در همه کتاب ها از توحید، معاد و چگونگی کمک کردن به پیامبرانم سخن گفته ام.

این قرآن حقّ است که از جانب من به تو رسیده است، پس شک نکن و تردید به دل خود راه نده.

از کسانی نباش که آیات مرا دروغ شمردند که در این صورت، از زیانکاران خواهی بود.

ص:۲۵۹

* * *

منظور تو از این سخن چیست؟ مگر محمّد(صلی الله علیه وآله)در قرآن شک داشت که تو با او این گونه سخن می گویی؟

وقتی قرآن را مورد بررسی قرار می دهم می بینم که تو در بعضی آیات، با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن گفته ای امّا منظور تو، پیروان اوست، مثلاً در سوره «اسرا» آیه ۲۳ چنین می گویی: «به پدر و مادر خود، اُف نگو».

تو با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گویی، او هنوز به دنیا نیامده بود که پدرش از دنیا رفت، مادرش را هم در دو سالگی از دست داد، پس چرا به او می گویی: «به پدر و مادر خود اف نگو»؟

تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را مخاطب خود قرار می دهی ولی منظور تو پیروان اوست، این شیوه تو در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در روحیّه مسلمانان دارد، وقتی تو به پیامبر می گویی که به پدر و مادرت، اف نگو، مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله مهمّی است که حتّی پیامبر هم باید آن را مراعات کند.

در اینجا، تو از مسلمانان می خواهی تا در حقّانیّت قرآن شک نکنند و سخن تو را دروغ نشمارند.

* * *

یونس: آیه ۹۷ – ۹۶

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَهُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جاءَتْهُمْ كُلُّ آيَه حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷)

ای محمّد ! تو وظیفه داری پیام حقّ را به مردم برسانی، از تو نخواسته ام کاری کنی که آنان حتماً ایمان بیاورند، من به انسان ها اختیار داده ام، مهم این

است که راه حقّ را نشان آنان بدهی، دیگر اختیار با خودشان است.

بعضـی از آنان تصـمیم گرفته اند ایمان نیاورند، آنان مردمی لجوج هسـتند و از روی لجاجت حقّ را انکار می کنند، این قانون من است که آنـان را به حـال خود رهـا می کنم و توفیق ایمان آوردن را به آنان نمی دهم. برای آنان هر نوع معجزه ای هم که بیاوری، باز آنان ایمان نمی آورند.

وقتی عـذاب من فرا رسـد و آنان با چشم خود عـذاب را ببیننـد، آن وقت ایمان می آورنـد، البتّه این ایمان دیگر سودی ندارد، وقتی که عذاب دردناک بر کسی نازل شود، دیگر توبه او پذیرفته نمی شود.

* * *

یونس: آیه ۹۸

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آَمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آَمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸)

این قانون توست: «وقتی عذاب نازل شود، دیگر ایمان آوردن فایده ای ندارد».

مهم این است که انسـان قبـل از آن که پرده ها کنار رود به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهـان پشـیمان شود، امّـا وقـتی عـذاب فرا رسـد، دیگر توبه پـذیرفته نمی شود، قوم «عـاد» سـخنان هود(علیه السـلام)را دروغ شمردنـد و به عـذاب گرفتار شدند، قوم «ثَمود» هم صالح(علیه السـلام)را دروغگو خواندند و سـرانجام نابود شدند. قوم «لوط» هم در زیر بارانی از سـنگریزه هلاک شدنـد. قوم «مَـدین» نیز سـخنان شـعیب(علیه السـلام)را قبول نکردنـد و به عـذاب گرفتار شدند.

این سـرنوشت مردمی بود که پیامبران خود را تکذیب کردند و به عذاب تو گرفتار شدند، امّا سـرنوشت قوم یونس به گونه ای دیگر بود، تو یونس(علیه السـلام)را برای هدایت آنان فرسـتادی و آنان او را تکذیب کردند، یونس(علیه السـلام)به آنان وعده عـذاب داد و از میان آنان رفت، آنان قبل از این که عـذاب فرا برسـد، توبه کردنـد و به تو ایمان آوردند و تو عذاب را از آنان برداشتی و به آنان فرصت دادی تا در این دنیا زندگی کنند و از نعمت های تو بهره مند شوند.

* * *

من دوست دارم درباره یونس(علیه السلام)و قوم او بیشتر بدانم:

* * *

تـو یـونس(علیه السـلام)را به پیـامبری انتخـاب کردی و از او خواسـتی تـا به سـوی مردمی برود که در نینـوا (در کشـور عراق) زندگی می کردند. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم آنجا را به یکتاپرستی دعوت کرد.

آن مردم با یونس(علیه السـلام)تندی می کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس(علیه السلام)آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

تو به یونس(علیه السلام)وحی کردی که در روز چهارشنبه، نیمه ماه، هنگام طلوع آفتاب، وقت آمدن عذاب بر آن مردم است. یونس(علیه السلام)این ماجرا را به شخصی اطّلاع داد. آن شخص به یونس(علیه السلام)ایمان آورده بود، نام او «روبیل» بود.

یونس(علیه السلام)پیش خود فکر کرد که دیگر باید از آن شهر برود، او قبل از آن که عذاب فرا برسد، از شهر خارج شد.

روبیل برای کاری که داشت در شـهر مانـد، گویا او تصـمیم داشت تا کارش را انجام بدهـد و بعـداً از شـهر بیرون برود، روبیل پیش خود گفت: خوب است یکبار دیگر این مردم را از عذاب خدا بترسانم و بعداً از شهر بروم.

ص:۲۶۲

او به بالای بلندی رفت فریاد برآورد: «ای مردم ! دل من به حال شما می سوزد، عذابی که یونس(علیه السلام)به شما وعده داده بود، نزدیک شده است، از عذاب خدا بترسید».

روبیل این سخن را برای اتمام حجّت گفت و شاید هم باور نمی کرد این سخن را گوش کنند، امّا چون نشانه های عذاب فرا رسیده بود، آنان تصمیم گرفتند توبه کنند. آنان نزد روبیل آمدند و گفتند:

ــــ ای روبیل ! به ما بگو اکنون چه کنیم.

ــــ از خانه های خود بیرون بیایید و مادران را از کودکان جدا کنید.

ــــ چرا؟

ــــ وقتی کودکان گریه کنند، زمینه گریه برای شما فراهم می شود، آنگاه شروع به ناله کنید و توبه کنید و از خدا بخواهید شما را ببخشد.

ــــ چگونه توبه کنیم؟

ــــ دست های خود را رو به آسمان بگیرید و بگویید: «خدایا ! ما به خود ستم کردیم که پیامبر تو را دروغگو پنداشتیم، اکنون توبه می کنیم و از تو می خواهیم ما را ببخشی».

آنان به سخنان روبیل عمل کردند، قبل از آمدن عذاب، توبه کردند، هنوز ساعتی به نازل شدن عذاب مانده بود که صدای گریه و فغان آنان، همه جا را فرا گرفت، تو توبه آنان را پذیرفتی و عذاب را از آنان برداشتی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.(۱۱۲)

* * *

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، یونس(علیه السلام) به سوی فرات رفت. رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند،

یونس(علیه السلام)سوار کشتی شد. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلّط کردی، آن ها فهمیدند که آن نهنگ، یکی از آنان را می خواهد، آن ها به قرعه رو آوردند و قرعه به نام یونس(علیه السلام)درآمد، آن ها یونس(علیه السلام)را به آب انداختند. یونس(علیه السلام)درون شکم نهنگ قرار گرفت. (بعضی از نهنگ ها بیش از ۳۰ متر طول دارند و به راحتی می توانند انسانی را ببلعند).

یونس(علیه السلام)تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی.

یونس(علیه السلام)از تو خواست تا او را نجات دهی، تو دعای او را مستجاب کردی، آن نهنگ به ساحل آمد و یونس(علیه السلام)را به آنجا افکند. یونس(علیه السلام)بسیار ضعیف شده بود، مدّتی گذشت تا او سلامتی خود را بازیافت و به سوی قوم خود رفت، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند.

ذکر این نکته لازم است که یونس(علیه السلام)تقریباً چهار هفته از قوم خود دور بود، یک هفته طول کشید تا از نینوا به خلیج فارس برود، یک هفته هم در شکم نهنگ بود، یک هفته هم در ساحل خلیج فارس استراحت کرد تا سلامتی خود را به دست آورد، یک هفته هم طول کشید تا از ساحل خلیج فارس خود را به نینوا برساند.(۱۱۳)

* * *

یونس: آیه ۱۰۰ - ۹۹

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا

يَعْقِلُونَ (۱۰۰)

ای محمّد ! اگر من می خواستم می توانستم کاری کنم که همه مردم یکجا ایمان بیاورند، امّا این را نخواستم، زیرا در آن صورت، ایمان آوردن مردم از روی اجبار بود. اکنون که این را دانستی چرا می خواهی که مردم را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟ ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. من دوست دارم بندگانم، ایمان به من را آزادانه انتخاب کنند، من به چنین ایمانی پاداش می دهم.(۱۱۴)

من بندگان خود را آفریدم و راه خوب و بد را به آن ها نشان می دهم، پیامبران را برای هدایت آنان می فرستم، کسانی که به من ایمان می آورند، از توفیق من بهره مند شده اند، اگر من پیامبران را نفرستاده بودم، آیا کسی می توانست به راه راست هدایت شود و به سعادت دنیا و آخرت برسد؟

کسانی که به سخنان پیامبران من گوش فرا می دهند و در آن فکر می کنند، از نعمت ایمان بهره مند می شوند، امّا گروهی که از تعقّل و اندیشه در سخنان پیامبران سر باز می زنند، نتیجه کار آنان این می شود که توفیق ایمان را از دست می دهند و به عذاب گرفتار می شوند.

* * *

یونس: آیه ۱۰۱

قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِی الْآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ (۱۰۱)

در اینجا راه تقویت ایمان را بیان می کنی و از همه می خواهی تا به آسمان ها و زمین نگاه کنند، خورشید، ماه، ستارگان، کوه ها، درختان... همه نشانه های

قدرت تو هستند.

این نشانه ها و هشدارهای تو، برای گروهی که ایمان نمی آورند، سودی نمی بخشد. برای ایمان آوردن، نشانه ها و معجزه ها کافی نیست، بلکه باید خودِ من بخواهم ایمان بیاورم، تو مرا موجودی با اختیار آفریده ای، نشانه های قدرت خود را به من نشان می دهی، راه حقّ و حقیقت را برایم آشکار می کنی، این کاری است که تو انجام می دهی، پس از آن باید خود تصمیم بگیرم که ایمان بیاورم، اگر من نخواهم راه ایمان را انتخاب کنم، هزاران دلیل و نشانه و معجزه هم نمی توانند مرا باایمان کنند، ایمان، وابسته به اختیار من است.

* * *

یونس: آیه ۱۰۳ – ۱۰۲

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

محمّد(صلی الله علیه وآله)وظیفه خود را انجام داد و پیام تو را به بُت پرستان رساند، گروهی از آنان تصمیم گرفته بودند که ایمان نیاورند، به راستی آنان منتظر چه بودند؟

آیا سرنوشتی غیر از سرنوشت کافرانی که قبلاً بوده اند، در انتظار آنان است؟ از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «منتظر باشید، من هم با شما منتظرم».

آری، سرانجام عذاب را بر آنان نازل می کنی و آنان را به سزای اعمالشان می رسانی.

وقتی تو عذاب را بر کافران نازل می کنی، ابتدا پیامبران و مؤمنان را از جمع

آن کافران دور می کنی و آنان را از آن عـذاب رهایی می بخشـی و این گونه بر خود واجب کرده ای که مؤمنان را از عـذاب نجات دهی.

* * *

چنـد سال پیش شـهری که مردم آن مسـلمان و شـیعه بودنـد، در اثر زلزله ویران شـد و هزاران نفر از بین رفتند، اگر تو بر خود واجب کرده ای که مؤمنان را از عذاب نجات دهی، پس چرا آن هزاران مسلمان را نجات ندادی؟

برای پاسـخ این سؤال خود مطـالعه می کنم، به این نتیجه می رسم: درست است که تو قوم «ثمود» را هم بـا زلزله از بین بردی، امّا هر زلزله ای، عذاب نیست !

نشانه زلزله ای که عذاب است این است: تو شـهری را با زلزله نابود می کنی و سپس مردم آن شهر را به جهنّم می فرستی و به آتش عذاب گرفتار می کنی.

گـاهی زلزله، حـادثه ای طبیعی است، عـدّه ای از مؤمنـان ممکن است در آن زلزله از دنیا برونـد، امّا تو هرگز آنان را به جهنّم نمی بری بلکه آنان را در بهشت مهمان رحمت خود می کنی، پس این زلزله، عذاب نیست، حادثه ای طبیعی است.

سخن تو در این آیه این است: بر تو واجب است که مؤمنـان را از عـذاب نجـات دهی، تو نگفتی که مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می دهی ! آری، اگر تو بر مردم شهر غضب کنی و بخواهی عذاب را بر آنان نازل کنی، قطعاً مؤمنان را نجات می دهی.

* * *

یونس: آیه ۱۰۹ – ۱۰۴

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

ص:۲۶۷

دِينِی فَلَا أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَکِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا وَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۱۰۵) وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَنْفَعُکَ وَلَا یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِینَ (۱۰۶) وَإِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا کَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (۱۰۷) قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ (۱۰۸) وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ (۱۰۹)

اکنون با پیامبر خود این گونه سخن می گویی:

ای محمّد ! به این مردم بگو که اگر در دین تو شک و تردید دارند، بدانند که تو هرگز بُت های آن ها را نمی پرستی.

ای محمّد ! به آنان بگو که من خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند و به من فرمان داده است تا از مؤمنان باشم !

ای محمّد ! با تمام وجود و با اخلاص به سوی دینی روی بیاور که خالی از هر عیب و شرکی است.

هرگز از مشرکان نباش و جز من را به خدایی نخوان که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود، بدان هیچ کس غیر از من نمی تواند به تو سودی یا زیانی برساند.

اگر من برای تو رنج و ضرری بخواهم، جز من چه کسی می تواند آن را برطرف کند؟ اگر خیر و خوبی برای تو بخواهم، هیچ کس نمی تواند جلوی

آن خیر و خوبی را بگیرد. من به هرکدام از بندگان خود که بخواهم خیر و رحمت خویش را نازل می کنم، من خدای آمرزنده و مهربان هستم.

ای محمّد ! تو فقط مأموری تا پیام مرا به مردم برسانی، اگر آنان دین مرا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، خودشان سود کرده اند، اگر هم آن را انکار کردند، به خود ضرر زده اند.

ای محمّد ! از تو می خواهم از آنچه به تو وحی می کنم، پیروی کنی و در مقابل سختی ها صبر و تحمّل داشته باشی، کافران برای تو مشکلات زیادی ایجاد می کنند، آنان تو را جادوگر می خوانند و به تو تهمت می زنند و دیوانه ات می خوانند و قصد جان تو را می کنند، تو در مقابل همه این سختی ها، صبر کن. من به آنان مهلت می دهم، سرانجام مهلت آنان تمام می شود و من در آن هنگام میان تو و آن کافران داوری خواهم کرد و من بهترین داوران هستم.(۱۱۵)

ص:۲۶۹

…

…

ص: ٢٧٠

سوره هود

اشاره

ص:۲۷۱

...

آشنایی با سوره

۱ - این سوره، «مکیّ» نازل شده است و سوره شماره ۱۱ قرآن می باشد.

۲ - هود(علیه السلام)یکی از پیامبران بزرگ بود که خدا او را برای هدایت قوم «عاد» فرستاد، اما آن مردم به سخن او گوش نکردند و به عذاب سختی گرفتار شدند و نابود شدند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سختی کار پیامبر، امر به مقابله با منافقان، توصیه به صبر، ذکر زندگی هفت پیامبر (نوح، هود، صالح، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی(علیهم السلام)) که برای هدایت مردم سختی های زیادی تحمّل کردند.

ص:۲۷۲

هود: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «را» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای از همین حروف الفبا می باشد. تو حکیم و آگاه هستی، سخنان تو در قرآن، محکم و استوار است و به روشنی برای مردم بیان شده است.

هدف تو از نازل کردن قرآن چه بود؟

تو می خواهی که مردم دست از بُت پرستی و خدایان دروغین بردارند و فقط تو را بپرستند. تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به عنوان پیامبر فرستادی تا مردم را از عذاب

ص:۲۷۳

روز قیامت بترساند و به آنان، مژده بهشت بدهد.

اگر آنان به سوی تو بازگردنـد و ایمان بیاورنـد و از گناهان خود توبه کننـد، تو در این دنیا آنان را از نعمت ها و آرامش بهره منـد می کنی و فضل و رحمت خود را به آن ها عطا می نمایی، اگر ایمان نیاورنـد، عـذاب روز قیامت در انتظار آن ها خواهد بود، در آن روز، می توانی همه را بار دیگر زنـده کنی و برای حسابرسـی به پیشـگاه خود حاضـر کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

* * *

هود: آیه ۶ – ۵

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) وَمَا مِنْ دَابَّه فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِی كِتَاب مُبِين (۶)

من سؤالی دارم: پیامبر تو وظیفه خود را انجام داد، پیام تو را با دلسوزی به مردم رسانـد، آنان را از عـذاب روز قیامت ترسانـد، آیا آنان سخن او را پذیرفتند؟

تو می خواهی به این سؤال من پاسخ بـدهی، گروهی به او ایمـان آوردنـد و سـعادت دنیـا و آخرت را از آن خود کردنـد، امّا گروهی او را تکـذیب کردنـد و به او ایمان نیاوردنـد، پیامبر دوست داشت باز هم برای آنان قرآن بخواند و از هر فرصتی برای سخن گفتن با آنان استفاده می کرد، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند، امّا آنان سعی می کردند با پیامبر روبرو نشوند.

حدود نه سال از آغاز رسالت محمّد(صلی الله علیه وآله)گذشته بود، او در مکّه بود و روزها کنار کعبه می رفت تا با بُت پرستان سخن بگوید، بُت پرستان در اطراف کعبه، بت های زیادی قرار داده بودند و در مقابل آن بُت ها سجده می کردند.

وقتی آنان برای سجده بر بُت های خود می آمدند، پیامبر را می دیدند که در کنار کعبه نشسته است، آن ها می دانستند که پیامبر برای آنان قرآن خواهد خواند، پس بعضی از آنان، سر خود را پایین می گرفتند و لباس خود را روی سر خود می انداختند تا پیامبر آن ها را نبیند و نشناسد.

کار آنان به اینجا رسیده بود که از قرآن و شنیدن سخن تو فراری بودند، آن ها فکر نمی کردند که ایمان یا کفر آنان ضرری برای تو ندارد، تو خدای بی نیاز هستی و هرگز به ایمان بندگان خود نیازی نداری.

شاید با این کار، پیامبر آنان را نبیند، امّا تو که آنان را می بینی و به همه کارهای آشکار و پنهان آنان آگاهی داری، تو از اسرار دل ها باخبر هستی.

تو بر حال همه جنبندگان آگاه هستی، روزیِ همه آنان را می دهی، می دانی کجا زندگی می کنند و کجا می میرند، همه این ها در کتاب علم تو ثبت شده است، این ها نشانه علم و دانش توست، آن کافران که جامه بر سر می کشند و از پیامبر تو فرار می کنند، فکر می کنند که تو آنان را نمی بینی، تو بر هر کاری توانا هستی، از همه کارهای بندگان خود آگاهی داری، به این کافران مهلت می دهی، امّا سرانجام آنان را به عذاب سختی گرفتار می سازی.

* * *

هود: آیه ۷

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالاْرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ

مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷)

برایم گفتی که بر هر کاری توانا هستی، اکنون نمونه های قدرت خود را بیان می کنی. تو زمین و آسمان ها را در شش مرحله آفریدی، تو می توانستی که در یک چشم به هم زدن جهان را بیافرینی امّا این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه ای بهتر از قدرت تو باشد.(۱۱۶)

«و آن روز عرش خدا بر آب بود»، برای فهم این سخن تو نیاز به فرصت دیگری هست.

تو جهان هستی را آفریدی و هدف تو این بود تا بندگان را آزمایش کنی که اعمال کدام یک از آنان بهتر است. این آزمایش برای این بود که آنان خودشان را بهتر بشناسند و گرنه تو به همه چیز آگاهی داری و نیاز به امتحانِ بندگانت نداری.

آری، تو می خواهی معلوم بشود چه کسی عملش بهتر از دیگران است، تو عملِ بیشتر را نمی خواهی، بلکه عمل بهتر را می خواهی. عملی که کم باشد امّا با اخلاص باشد نزد تو ارزش دارد، امّا تو عملی را که زیاد باشد و در آن اخلاص نباشد، قبول نمی کنی.

وقتی که پیامبر برای کافران آیات این قرآن را خواند و خبر داد که بعد از مرگ زنده می شوند، آنان در جواب گفتند: «این قرآن جادویی آشکار است».

* * *

شیوه تو در قرآن این است که گاهی در وسط یک آیه به مطلب مهمّی اشاره می کنی و سپس بحث را ادامه می دهی، در وسط این آیه، چنین گفتی:

«و آن روز عرش خدا بر آب قرار داشت».

به راستی منظور از «آب» در اینجا چیست؟ آیا تو درباره آب دریا و رودها سخن می گویی؟ باید تحقیق و مطالعه کنم...

* * *

اسم او «داوود رَقّی» بود، شتربانی بود که در کوفه زندگی می کرد، گاه گاهی به مدینه سفر می کرد و خدمت امام صادق(علیه السلام)می رسید، آن حضرت به داوود علاقه زیادی داشت، یک روز وقتی او نزد امام رفت، امام به اطرافیان خود رو کرد و فرمود: «هر کس می خواهد یکی از یاران مهدی(علیه السلام)را ببیند، به داوود نگاه کند».(۱۱۷)

داوود رقّی بارها این آیه را خوانده بود و دوست داشت بداند منظور از «آب» در اینجا چیست؟ او با خود فکر می کرد آیا عرش خدا بر روی همان آبی است که او در دریاها و رودها می بیند؟

پس تصمیم گرفت تا تفسیر این آیه را از امام صادق(علیه السلام)بپرسد. امام در پاسخ چنین فرمود: «قبل از این که خدا، زمین و آسمان و خورشید و ماه و انسان ها را بیافریند، علم و دین خود را به آب عطا نمود».(۱۱۸)

داوود به فکر فرو رفت، «آب» حقیقتی است که خدا علم و دانش و دین خود را به آن عطا کرده است ! پس آبی که در این آیه ذکر شده است، آبی نیست که در دریا و رودها دیده می شود، آن حقیقتی دیگر است و قبل از خلقت زمین و آسمان ها خلق شده است.

* * *

اگر بخواهم آن حقیقت را بشناسم باید بدانم تو قبل از خلقت زمین و آسمان ها، چه چیزی را آفریدی، باید به مطالعه خود ادامه دهم...

در کتاب ها جستجو می کنم، سخنان اهل بیت(علیهم السلام)را می خوانم، به این مطلب می رسم: تو قبل از آن که زمین و آسمان را خلق کنی، نوری را خلق نمودی، فقط نور بود و هیچ آفریده دیگری نبود، آن نور، حمد و ستایش تو را می کرد. چهارده هزار سال گذشت، پس از آن، تو عرش خود را آفریدی.(۱۱۹)

آن نور، نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) بود، سخن از آفرینش جسم آن ها نیست، جسم آن ها را که در این دنیایِ خاکی آفریدی. هزاران سال پس از خلقت آن نور، زمین را آفریدی و بعد از سال های سال، جسم آنان را آفریدی، اینجا سخن از آفرینش نورِ آن هاست.

آن نور سالیان سال، در عرش و ملکوت تو بود و حمد و ستایش تو را می کرد. پس از آن اراده کردی و بر بندگانت منّت نهادی و آن نور را به این دنیای خاکی آوردی.

* * *

من به دنبال حقیقتی بودم که تو در این آیه، از آن به «آب» یاد کردی، آن حقیقت این ویژگی را داشت که قبل از زمین و آسمان ها خلق شده بود.

فکر می کنم دیگر می توانم حدس بزنم آن حقیقت چیست، آن حقیقت، نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)است که قبل از همه چیز تو آن نور را خلق کردی.

و امّا یک سؤال؟

چرا در این آیه، از آن نور به عنوان «آب» یاد کردی؟

در این دنیای خاکی، آب مایه حیات و زندگی است، اگر آب نباشد، هیچ موجود زنده ای باقی نمی ماند، قوام موجودات زنده به آب است، پس آب است که سبب حیات و بقای موجودات دیگر می شود. نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)هم باعث بقای موجودات است، اگر لحظه ای آن نور نباشد، همه

موجودات نابود می شوند. نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)، حجّت تو می باشد، اگر حجّت تو نباشد، زمین و زمان زیر و رو می شود، اگر برای لحظه ای، زمین از حجّت تو خالی بماند، نظام هستی به هم می ریزد.(۱۲۰)

وقتی آدم و حوّا را آفریدی، چشم آنان به این نور مقدّس افتاد، از تو درباره آنان سؤال کردند، تو در جواب چنین گفتی: «این نوری که شما می بینید نور بهترین بندگان من است. بدانید که اگر آن ها نبودند، من شما را خلق نمی کردم ! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است».(۱۲۱)

* * *

بار دیگر این آیه را می خوانم: «عرش خدا بر فراز آب بود». معنای «آب» را دانستم، آب در اینجا نماد ولایت و نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)است.

امّا منظور از عرش خدا چیست؟

بار دیگر باید حدیث داوود رَقّی را بخوانم، او نزد امام صادق(علیه السلام)رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام به او فرمود:

ـــ ای داوود ! بگو بدانم مردم درباره این آیه چه می گویند؟

ـــ عرش به معنای «تخت پادشاهی» است، آنان می گویند که تخت پادشاهی خدا بر روی آب بود و خدا هم بالای آن تخت بود.

ـــ این چه سخن باطلی است که آنان می گویند، چگونه ممکن است خدا بر بالای عرش و تخت باشد؟ هر کس چنین سخنی بگوید، خدا را با ویژگی های مخلوقاتش وصف کرده است، خدا جسم نیست و ویژگی های مخلوقات خود را ندارد.

ـــ آقای من ! برایم بگو که منظور از این آیه چیست؟

___ خدا علم و دین خود را بر «آب» عطا کرد...(۱۲۲)

آن روز داوود به جواب سؤال خود رسید، زیرا برای فهم قرآن به در خانه کسی آمده است که وارث علم پیامبر است.

* * *

بار دیگر این آیه را می خوانم:

«عرش» بر «آب» قرار داشت.

اکنون به جای کلمه «عرش»، کلمه «علم» را قرار می دهم و به جای کلمه «آب»، «نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)» را قرار می دهم.

معنای آیه این می شود:

«علم» بر «نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)» قرار داشت !

این ترجمه زیبا نیست، بار دیگر به روایت امام صادق(علیه السلام)مراجعه می کنم، با توجّه به سخن آن حضرت به این ترجمه می رسم:

خدا «علم» را به «نور محمّد و آل محمّد(علیهم السلام)» عطا کرد.

این ترجمه زیباست و روشن و واضح !

شاید بتوانم بگویم این زیباترین آیه ای بود که در این مدّت تفسیر نمودم، امروز این قلم تجربه ای به من داد که کمتر کسی آن را درک می کند، کاش یک نفر به من می گفت چگونه شکر این نعمت را به جا آورم !

* * *

خدا قبل از همه چیز علم خود را به این نور عنایت کرد، این علم است که ریشه همه خوبی ها و زیبایی ها می باشد.

وقتی که خدا آدم و حوّا را خلق کرد، به آنان درباره آن نور چنین گفت: «آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است»، این سخن، ثابت

می کند که خدا قبلاً علم خود را به این نور مقدّس عطا کرده بود.(۱۲۳)

اکنون که معنای این آیه را دانستم، خیلی از مطالب برایم واضح می شود و می فهمم که چرا فرشتگان از این نور مقدّس، درس آموختند !

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، این نور مقدّس به آنان ذکر توحید را آموخت و به آنان آموزش داد این گونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

آری، این چهار شعار توحید را نور مقدّس به فرشتگان یاد داد، قبل از آن، فرشتگان نمی دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. این ثمره علمی بود که خدا به این نور مقدّس داده بود.(۱۲۴)

* * *

هود: آیه ۸ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّه مَعْدُودَه لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸)

پیامبر برای کافران قرآن خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، آنان به پیامبر گفتند که این قرآن، جادوست، تو این سخن را می شنوی، امّا قانون تو این است که به کافران مهلت می دهی.

اگر عذاب آنان را تا زمان مشخّصی عقب بیندازی، آنان می گویند: «چه چیزی جلوی عذاب ما را گرفته است». این سخن آنان است، گویی که مشتاق عذاب تو هستند.

آن ها نمی دانند که وقتی روز عذاب فرا برسد، هیچ کس نمی تواند آن عذاب را از آنان دور کند. آنان فرا رسیدن روز عذاب را مسخره می کنند و سرانجام به

آن گرفتار خواهند شد و راهی برای فرار نخواهند داشت.

* * *

قرآن تو برای همه زمان ها می باشـد، این آیه درباره کافرانی که پیامبر را جادوگر خواندنـد، نازل شده است، امّا معنا و مفهوم آن برای امروز هم هست.

مهـدی(علیه السـلام)حجّت توست و اکنون در پس پرده غیبت است، دشـمنان تو روی زمین فسـاد و تبـاهی می کننـد، آنـان به بنـدگان مؤمن تو ظلم و سـتم می نماینـد، تو به آنـان تـا زمـان ظهور مهـدی(علیه السـلام)مهلت می دهی، آنـان به مؤمنـان می گویند: مگر شما نمی گویید مهدی(علیه السلام)ظهور می کند و شما را از دست ما نجات می دهد؟ پس چرا او نمی آید؟

مؤمنان به وعده تو باور دارند، می دانند که وعده تو هیچ گاه دروغ نیست، آنان برای ظهور مهدی(علیه السلام)دعا می کنند و سرانجـام تو به وعـده ات وفا می کنی، در روز ظهور، دشـمنان تو به دست مهـدی(علیه السـلام)و یاران او که سـیصد و سـیزده نفرند، نابود می شوند.(۱۲۵)

* * *

هود: آیه ۱۱ – ۹

وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ (۹) وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱)

وقـتی تو به انسـان نعمت هـای دنیـا را می دهی، او می گویـد: «این حقّ من است» امّـا اگر آن نعمت هـا را از او بگیری، نـاله و زاری سر می دهد و ناشکری می کند و ناامید می شود.

ص:۲۸۲

انسـان، حکمت کـار تو و مصـلحت خود را نمی دانـد، برای همین زود قضـاوت می کنـد و از رحمت تو ناامیـد می شود و راه ناسپاسـی در پیش می گیرد، اگر او باور داشـته باشـد که تو خیر بنـدگان خود را می خواهی، هرگز این چنین ناامید نمی شود. آری، گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، امّا او بنای ناشکری می گذارد.

از طرف دیگر، اگر بعـد از بلاهـا و سـختی ها، نعمت و منفعتی را به انسان بـدهی، او تو را شـکر نمی کنـد و با خوشـحالی می گویـد: «روزگار رنـج و سـختی گـذشت و دیگر تکرار نمی شود»، او به دیگران فخر می فروشـد و به آن نعمت ها مباهات می کند و فراموش می کند که تو می توانی بار دیگر آن نعمت ها را از او بگیری.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، امّا مؤمنانی که در سـختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیکو انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشـی به دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

اکنون به آنان وعده می دهی که گناهان آنان را ببخشی و پاداشی بس بزرگ به آنان عطا کنی.

ص:۲۸۳

هود: آیه ۱۴ – ۱۲

فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِیرٌ وَاللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ (۱۲) أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ (۱۳) فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

محمّد(صلی الله علیه وآله)با کافران سخن گفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، بعضی از آنان سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را گوش می کردند و در ابتدا با آن مخالفتی نمی کردند، امّا پیشنهاد یا خواسته ای از محمّد(صلی الله علیه وآله)داشتند.

برای مثال گروهی از کافران وقتی سخن محمّد(صلی الله علیه وآله)را شنیدند، در ابتدا به اسلام علاقه مند شدند، محمّد(صلی الله علیه وآله)به آنان گفت که باید نماز بخوانند. آنان قدری فکر کردند و گفتند: «در نماز باید به رکوع برویم، ما هرگز رکوع نمی رویم،

ص:۲۸۴

چون این کار برای ما عیب و ننگ است. ای محمّد ! ما به شرطی مسلمان می شویم که تو نماز را حذف کنی».(۱۲۶)

این چه سخنی بود که آنان گفتند؟

مگر اختیار دینِ تو در دست محمّد(صلی الله علیه وآله)است؟

مگر او می تواند نماز را از دین حذف کند؟ در قرآن بارها از نماز سخن گفته شده است. مگر محمّد(صلی الله علیه وآله)می تواند این آیه ها را حذف کند؟

به راستی آن کافران چه خیال کرده اند؟ اکنون باید سخنی بگویی تا همه بفهمند که محمّد(صلی الله علیه وآله)نمی تواند چنین کاری بکند، پس این آیه را بر محمّد(صلی الله علیه وآله)نازل می کنی: «ای محمّد ! مبادا بعضی از آیاتی را که بر تو نازل کرده ام، ترک کنی !».

وقتی محمّد(صلی الله علیه وآله)این سخن تو را برای کافران خواند، آنان فهمیدند که محمّد(صلی الله علیه وآله)هرگز با خواسته آنان موافقت نخواهد کرد.

* * *

بزرگان مکّه به مردم می گفتند: «محمد دروغگویی بیش نیست، اگر واقعاً او پیامبر است پس چرا فقیر است؟ چرا گنجی از سکه های طلا با خود ندارد؟ چرا فرشته ای همراه او نیست تا ما آن فرشته را ببینیم؟». اکنون به محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین می گویی: «ای محمّد ! مبادا از این که می گویند تو گنجی نداری و فرشته ای همراه تو نیست، دلتنگ شوی ! بدان که تو فقط وظیفه داری پیام مرا به آنان برسانی و آنان را از عذاب روز قیامت بترسانی، بدان که من سخنان آنان را می شنوم و بر همه چیز آگاه هستم و در روز قیامت به حساب همه آنان

می رسم و آنان را به عذابی سخت گرفتار می سازم».

* * *

بزرگان مکّه محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو خطاب می کردند و می گفتند که قرآن را از پیش خودش ساخته است، آنان به مردم می گفتند: «محمد گمراه شده است و از شما می خواهد دست از دین پدران خود بردارید، هشیار باشید، مبادا فریب او را بخورید».

اکنون از آنان می خواهی که ده سوره مانند سوره های قرآن بیاورند. مگر آنان نمی گویند محمّد(صلی الله علیه وآله)این سوره ها را در ذهن خود ساخته است؟

اگر این طور است پس دیگران هم باید بتوانند مثل آن را بسازند.

تو از آنان چنین درخواستی را نمودی ولی آنان نتوانستند حتّی یک آیه همانند قرآن بیاورند، پس معلوم می شود که قرآن، سخن توست و از علم تو سرچشمه گرفته است. تو قرآن را بر قلب پیامبر نازل کردی، خدایی جز تو نیست، پس چرا بُت پرستی را رها نمی کنند و مسلمان نمی شوند؟

* * *

آیه ۱۲ را می خوانم: «ای محمّد ! مبادا بعضی از آیاتی را که بر تو نازل کرده ام، ترک کنی !...».

این آیه ماجرای دیگری هم دارد. اکنون می خواهم آن ماجرا را بیان کنم:

این آیه در مکّه نازل شد، زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده بود، اما سال ها گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد، سال دهم هجری فرا رسید، یک بار دیگر جبرئیل این آیه را برای پیامبر خواند...

ماجرای سرزمین «قُدید»، سال دهم هجری...

من باید به سفری تاریخی بروم تا از این ماجرا باخبر بشوم... من باید جواب سؤال خویش را بیابم...

چرا جبرئیل یک بار دیگر این آیه را برای پیامبر می خواند؟

بعضی از آیات قرآن، یک بار قبل از هجرت پیامبر به مدینه و یک بار بعد از هجرت نازل شده اند. (برای مثال: سوره حمد دو بار نازل شده است، سه آیه اوّل سوره معارج هم این گونه است).

سفر تاریخی من آغاز می شود...

صدای کاروان به گوش می رسد، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می آیند.(۱۲۷)

روز هفدهم ماه ذی الحجّه است. سال دهم هجری. آنان همراه پیامبر اعمال حجّ را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود بازگردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عدّه ای سواره اند و گروهی هم با پای پیاده همراه او می آیند، آسمان ابری است، خورشید در پس پرده ابرها پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می رسند، منزل می کنند. اینجا سرزمین «قُدید» است.(۱۲۸)

به پیامبر خبر داده ای که منتظر فرمان تو باشد، تو می خواهی این مردم با علی(علیه السلام)به عنوان «جانشین پیامبر» بیعت کنند، امسال آخرین سالی است که پیامبر در میان مردم است.

پیامبر می داند که گروه زیادی از منافقان دشمنی علی(علیه السلام)را به سینه دارند و به

دنبال این هستند تا در اوّلین فرصت، فتنه و آشوب برپا کنند.

پیامبر نگران فتنه منافقان است، به راستی مراسم بیعت با علی(علیه السلام)چه زمانی برگزار می شود؟

* * *

اذان ظهر فرا می رسد، بلال اذان می گوید، صف های نماز مرتّب می شود، همه نماز ظهر خود را همراه پیامبر می خوانند. بعد از نماز، پیامبر با صدای بلند چنین دعا می کند: «خدایا محبّت علی(علیه السلام)را در قلب اهل ایمان قرار بده...».

آنگاه پیامبر علی(علیه السلام)را به حضور می طلبد و به او می گوید:

ـــ ای علی ! من از خدا خواسته ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

ـــ ای پیامبر ! من در دعای خود چه باید بگویم؟

ـــ ای علی ! بگو: «خدایا ! محبّت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی(علیه السلام)دعا می کند، پیامبر به دعای او «آمین» می گوید.

* * *

عدّه ای از منافقان وقتی سخنان پیامبر و دعای او را می شنوند می گویند: «این دیگر چه خواسته ای بود که محمّد از خدا نمود؟ چرا او از خدا نخواست تا فرشته ای به کمک او بیاید تا او را بر دشمنان پیروز کند یا از خدا گنجی نطلبید تا فقر و نداری او را برطرف نماید؟».

او برای ما آیه ای خواند، از کجا که این دروغ نباشد؟

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می کنی:

* * *

ای محمّد ! مبادا بعضی از آیاتی که من به تو وحی کرده ام را از ترس انکار مردم، ابلاغ نکنی ! مبادا از سخن مردم دلتنگ شوی ! آنان به تو گفتند: «چرا گنجی برای او نازل نمی شود؟ یا چرا فرشته ای به یاری او نمی آید؟»

وظیفه تو تنها رساندن پیام من به آنان است، نگران نباش و از آنان نترس !

تو باید مردم را پند بدهی و از عذاب من بترسانی، من حافظ و نگهبان همه چیز هستم، تو و دین تو را از شرِّ آنان حفظ می کنم.(۱۲۹)

* * *

وقتی پیامبر این سخنان تو را می شنود، دلش آرام می گیرد، او دیگر از دشمنان هراسی به دل ندارد، او منتظر است تا فرمان تو فرا برسد و مراسم بیعت با علی(علیه السلام)را با شکوه برگزار کند.

کاروان از «قدید» حرکت می کند و در دل بیابان به پیش می رود، روز هجدهم فرا می رسد، کاروان اکنون به سرزمین «غدیر خُمّ» رسیده است.

انتظار در چهره پیامبر موج می زند ، به راستی کی آن وعده بزرگ فرا خواهد رسید ؟

پیامبر آرام آرام در دل این بیابان به پیش می رود، جبرئیل بر او نازل می شود و آیه ۶۷ سوره مائده را برای او می خواند: «ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کردم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای و من تو را از فتنه ها حفظ می کنم» .

صـدای پیامبر سـکوت صـحرا را می شـکند : «شتر مرا بخوابانیـد ! به خـدا قسم ، تا دسـتور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم ».(۱۳۰)

پیـامبر از شتر پیاده می شود ، چهره پیامبر از خوشـحالی می درخشـد ، هیـچ کس پیامبر را تا به حال این قـدر خوشـحال ندیـده است .

مردم ، همه تعجّب کرده اند ، نمی دانند چرا پیامبر دستور توقّف داده است .

پیامبر در این سـرزمین مراسم بیعت با علی(علیه السلام)را برگزار می کند و دست علی(علیه السلام)را در دست می گیرد و می گوید: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». او سه روز در این سرزمین می ماند تا همه مسلمانان با علی(علیه السلام)(به عنوان جانشین بعد از پیامبر) بیعت کنند.

آری، پیامبر با خود فکر می کرد که وقتی تو از او بخواهی مراسم غدیر را برگزار کند، منافقان چه خواهند کرد؟

در این آیه تو از پیامبر می خواهی که وظیفه خود را انجام بدهد و به او قول می دهی که خودت مواظب همه چیز هستی و فتنه منافقان را خنثی می کنی.

ص:۲۹۰

هود: آیه ۱۶ – ۱۵

مَنْ کَانَ یُرِیـدُ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیهَا وَهُمْ فِیهَا لَا یُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَهِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِیهَا وَبَاطِلٌ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۱۶)

افرادی هستند که به تو و روز قیامت ایمان ندارند و هدف آن ها فقط دنیاست و جز دنیا و زرق و برق آن را نمی خواهند، ممکن است که آنان کارهای خوب و پسندیده ای انجام دهند، مثلاً به فقیران کمک کنند و از نیازمندان دستگیری کنند.

تو در این دنیا، نتیجه اعمال خوب آن ها را (بدون هیچ کم و کاستی) می دهی، امّا در قیامت برای آنان بهره ای جز آتش جهنّم نیست، در آن روز، کارهای آنان، نابود می شود و هیچ اجر و پاداشی به آنان نمی رسد.

آری، کسی که به تو ایمان ندارد و روز قیامت را باور ندارد، در این دنیا به

ص:۲۹۱

نتیجه کارهای خود می رسد، تو بلاها را از او دور می کنی، امّا در روز قیامت، هیچ بهره ای به او نمی رسد، زیرا او کافر مرده است، تو و روز قیامت را انکار کرده است.

* * *

پادشاهی بر کشوری حکومت می کرد، او تو را به خدایی قبول نداشت، کافر و بی دین بود. روزی او بیمار شد، پزشکان دور او جمع شدند و دستور دادند تا ماهی مخصوصی صید شود و او از آن بخورد.

مأموران به سوی دریا رفتند تا شاید بتوانند آن ماهی را صید کنند، آنان می دانستند آن موقعِ سال، وقت صید آن ماهی نیست، آن ماهی در این فصل هرگز نزدیک ساحل نمی آید.

تو فرشته ای را فرستادی تا آن ماهی را از دل دریا به سمت ساحل بفرستد.

بعد از مدّتی، مأموران با دست پُر به قصر برگشتند، پادشاه خیلی خوشحال شد.

چند ماه گذشت، یکی از بندگان خوب تو نیز به همان بیماری مبتلا شد، او می دانست که شفای او در خوردن آن ماهی است. او خوشحال بود فصل صید آن ماهی فرا رسیده است، او چند نفر از دوستان خود را به سوی ساحل فرستاد تا آن ماهی را برای او صید کنند.

تو فرشته ای را فرستادی تا آن ماهی ها را از ساحل دور کند. دوستانِ آن مؤمن، هرچه تلاش کردند نتوانستند ماهی را صید کنند و با دست خالی برگشتند.

فرشتگان تو از این کار شگفت زده شدند، آن ها با خود گفتند: این چه کاری بود که خدا کرد؟ پادشاه کافر را یاری نمود و او را به خواسته اش رساند، امّا

وقتی نوبت به بنده مؤمنش رسید، نه تنها او را یاری نکرد، بلکه بلای او را شدّت بخشید.

تو این سخن را شنیدی، با آنان سخن گفتی تا راز کار تو را بفهمند، سخن تو با فرشتگان این است: «من خدای مهربان هستم و هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم، شما دیدید که من چگونه برای آن کافر، شکار ماهی را آسان نمودم، آن کافر در این دنیا کار خوب و نیکی انجام داده بود، درست است او کافر است، امّا من هیچ کار خوبی را بدون مزد نمی گذارم، من خواستم تا کار خوب او را در همین دنیا پاداش بدهم. او در روز قیامت به خاطر کفرش به عذاب من گرفتار خواهد شد و جایگاه او آتش جهنّم خواهد بود. از طرف دیگر من مانع شدم تا آن ماهی به دست بنده مؤمنم برسد، آن بنده خوب من در این دنیا، گناه بزرگی انجام داده بود، می خواستم تا با بلایی که در این دنیا می بیند، گناه او را ببخشم. من می خواستم تا سختی هایی که او به خاطر آن بیماری می کشد، کفّاره گناهش باشد».(۱۳۱)

* * *

هود: آیه ۱۷

أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَه مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَه مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷)

محمّد(صلی الله علیه وآله)را برای هدایت بُت پرستان فرستادی و قرآن را معجزه جاوید او قرار دادی، امّا آنان محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو خواندند، تو او را با دلیل آشکاری که قرآن است، فرستادی و شاهدی را پیرو او قرار دادی. قرآن اوّلین کتاب تو

ص:۲۹۳

نیست، قبل از آن، تورات موسی(علیه السلام)را برای مردم فرستادی، تورات، هدایت کننده و مایه رحمت بود.

از مردم می خواهی قدری فکر کنند، آیا چنین کسی دروغ می بافد؟ چرا آنان چنین سخن می گویند؟ چرا محمّد(صلی الله علیه وآله)را دروغگو می خوانند؟

قرآن، سخن توست، اگر کسی در جستجوی حقیقت باشد، به آن ایمان می آورد.

هر کس (خواه بُت پرست باشد یا یهودی و مسیحی) به قرآن ایمان نیاورد، در روز قیامت، آتش جایگاه او خواهد بود.

اکنون از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا در قرآنی که به او نازل کردی، شک نکند و بداند که قرآن، حقیقتی از جانب توست، ولی بیشتر مردم به آن ایمان نمی آورند. تو این سخن را با محمّد(صلی الله علیه وآله)می گویی، امّا منظور تو پیروان اوست، تو از مسلمانان می خواهی که هرگز در قرآن شک نکنند و بدانند که این کتاب آسمانی، حقیقتی از جانب توست.

* * *

در این آیه، دو ویژگی مهم برای پیامبر بیان کردی:

الف. قرآن دلیل و معجزه اوست.

ب. شاهدی را پیرو او قرار دادی.

به راستی منظور از این «شاهد» چه کسی است؟

وقتی به کتب شیعه و سنّی مراجعه می کنم بیش از بیست حدیث پیدا می کنم که همه آن ها از پیامبر و امامان معصوم هستند. این احادیث به این نکته اشاره می کنند که منظور از «شاهد» در این آیه، علی(علیه السلام)می باشد.

آری، علی(علیه السلام)اوّلین کسی است که به پیامبر ایمان آورد و همواره از پیامبر

پیروی می کرد، او در راه دفاع از دین اسلام فداکاری زیادی نمود، برای همین تو در اینجا به پیروی او از پیامبر و مقام والای او اشاره می کنی.

* * *

هود: آیه ۲۵ – ۱۸

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۵)

بُت پرستان با دست خود از سنگ و چوب، مجسّمه هایی می ساختند و در مقابل آن سجده می کردند و چنین می گفتند: «این بُت ها شفیع ما در پیشگاه خدا هستند و خدا از ما خواسته است این بُت ها را عبادت کنیم».

این سخن دروغی بود که به تو نسبت می دادند، کسانی که این گونه به تو دروغ می بندند، از همه ستمکارتر هستند، آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند. در آن روز، فرشتگانی که اعمال آنان را ثبت کرده اند می گویند: «اینان کسانی هستند که بر خدای خود دروغ

بستند».

* * *

آن کسانی که سخنانِ دروغ به تو نسبت دادند، به خود ظلم و ستم کردند، اکنون تو آنان را لعنت می کنی و از رحمت خود دور می نمایی، آنان مردم را از راه تو باز می داشتند و آن راه را برای مردم نادرست نشان می دادند و روز قیامت را انکار می کردند.

روز قیامت که فرا رسد، آنان هرگز نمی توانند از عذاب تو فرار کنند و هیچ یار و یاوری نخواهند داشت، در آن روز، تو عذاب آنان را دوچندان می کنی، زیرا هم خود گمراه بودند و هم دیگران را گمراه می کردند.

آنان گوش و چشم خود را بسته بودند و تصمیم گرفته بودند ایمان نیاورند. آنان به خود ضرر زدند و در روز قیامت با چشم خود می بینند که بُت های آنان نابود می شوند، آن وقت است که امید آنان ناامید می شود و می فهمند که بیشتر از همه زیان کرده اند.

امّا کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند و در برابر فرمان تو تسلیم و فروتن بودند، به بهشت وارد می کنی و آنان برای همیشه از نعمت های بهشت بهره مند خواهند شد.

تو در اینجا از کافر و مؤمن سخن گفتی، داستان این دو، مانند نابینا و ناشنوا در مقایسه با بینا و شنوا می باشد، به راستی آیا این دو با هم برابرند؟ چرا انسان ها پند نمی گیرند؟

مؤمن و کافر هرگز با هم برابر نخواهند بود همان گونه که بینا با نابینا و شنوا با ناشنوا یکسان نمی باشد. مؤمن در بهشت جای خواهد گرفت و کافر در آتش عذاب تو خواهد سوخت.

ص:۲۹۶

هود: آیه ۳۱ – ۲۶

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ
اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَه
مِنْ رَبِّی وَآتَانِی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى
اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّی أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِی مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِی خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّی مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِی أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ
خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱)

پیامبر و مسلمانان در شرایط سختی به سر می برند، فشارها و شکنجه های بُت پرستان به نهایت رسیده است، امسال پیامبر دو نفر از بهترین یاران خود را از دست داده است: خدیجه و ابوطالب !

خدیجه، همسر با وفای پیامبر بود که در سخت ترین شرایط از پیامبر حمایت می کرد. ابوطالب، عموی پیامبر بود که همیشه در مقابل بُت پرستان از او دفاع می کرد، مرگ این دو، باعث اندوه پیامبر شد.

سال نهم بعثت است، پیامبر در مکّه است، مسلمانان در سختی و فشار هستند، اکنون تو می خواهی به او و پیروانش درس مقاومت و پایداری بدهی.

برای همین داستان هفت پیامبر (نوح، هود، صالح، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی(علیهم السلام)) را برای او ذکر می کنی و سختی هایی که آنان در راه هدایت مردم کشیدند را بیان می کنی.

این ها درس مقاومت و استقامت است:

* * *

نوح(علیه السلام)را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند، (بیشتر آنان در جایی زندگی می کردند که اکنون کوفه قرار دارد).

نوح(علیه السلام)، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بت ها باز داشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که او برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید ! (۱۳۲)

مردم نوح(علیه السلام)را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آنقدر کتک می زدند که سه روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد.(۱۳۳)

او به مردم چنین می گفت: «من پیامبر شما هستم و برای هشدار دادن به شما آمده ام، از شما می خواهم که فقط خدا را بپرستید و از بُت پرستی دست

بردارید، می ترسم که عذاب سختی بر شما نازل شود، من برای شما از آن روز در هراس هستم».

صاحبان قـدرت و ثروت در مقابل او موضع گرفتنـد و به او گفتنـد: «ای نوح ! به ما می گویی که پیامبر هستی، ما تو را انسانیماننـد خود می بینیم، تو چه فرقی بـا ما داری؟ از طرف دیگر، اطراف تو را یک مشت آدم های بی سـر و پا و ساده لوح گرفته انـد، آنـان ظـاهربین و زودبـاور بودنـد که به سـخنان تو ایمـان آوردنـد، شـما چه برتری نسـبت به ما داریـد، از همه این ها که بگذریم ما شما را دروغگو می دانیم».

نوح(علیه السلام)جواب آنان را این گونه داد:

* * *

درست است که من انسانی مانند شـما هسـتم، ولی خدا بر من رحمتی عطا کرد که بر شما پنهان است، او دلیل آشکاری به من داد و مرا برای پیامبری فرستاد.

چرا شـما پیامبری مرا انکار می کنید؟ آیا انتظار دارید شـما را بر پذیرفتن سـخنم مجبور کنم حال آن که شـما سـخنم را ناپسند می دانید؟ بدانید که من هرگز شما را وادار به ایمان آوردن به خدا نمی کنم، وظیفه من این است که شما را راهنمایی کنم.

شما مرا دروغگو خواندید، قدری فکر کنید، چرا من باید به شـما دروغ بگویم؟ من که از شما اجر و مزدی نمی خواهم، کسی به دروغ ادّعای پیامبری می کند که بخواهد از شما چیزی بگیرد و به ثروتی برسد، من که هرگز از شما مزدی نخواسته ام، اجر من با خداست.

به من گفتید که یاران من، ساده لوح هستند و از من می خواهید آن ها را از خود

دور کنم، من هرگز این کار را نمی کنم.

من برای هدایت انسان ها آمده ام، خواه ثروتمند باشند، خواه فقیر ! شما چقدر نادان هستید که برتری انسان را در ثروت و موقعیّت او می بینید و یاران مرا که دستشان از مال دنیا خالی است، کم ارزش می انگارید، شما به زودی خواهید دانست که ارزش واقعی انسان به ایمان و عمل صالح اوست.

اگر این مؤمنان را از خود برانم، خشم خدا را برای خود خریده ام، آن وقت چه کسی می تواند مرا از عذاب خدا نجات دهد؟

چرا قدری فکر نمی کنید تا حقیقت سخن مرا درک کنید؟ به من می گویید که من انسانی مانند شما هستم و هیچ برتری بر شما ندارم، انتظار شما از پیامبر چیست؟ شما خیال می کنید پیامبر کسی است که گنج های خدا نزد او باشد و بتواند هر فقیری را ثروتمند کند، شما می پندارید که پیامبر باید علم غیب داشته باشد و بتواند بلاها را از خود دور کند و از همه چیز باخبر باشد، من ادّعای داشتن این چیزها را ندارم، من انسانی مانند شما هستم، فرشته نیستم. من انسانی مثل شما هستم که خدا مرا برای هدایت شما فرستاده است. اکنون سخنم را بشنوید و از عذاب خدا بترسید.

به من می گویید که پیروان من، منافق اند، به ظاهر به خدای یگانه ایمان آورده اند، امّا در دل های خود بُت ها را قبول دارند. شما از من می خواهید که به پیروانم بگویم که ایمان آنان فایده ای ندارد و خدا به آنان پاداشی نخواهد داد !

من هرگز چنین کاری نمی کنم زیرا اگر چنین کنم از ستمکاران خواهم بود. پیروان من ایمان آورده اند. خدا به دل های آنان آگاهی دارد و می داند چه کسی مؤمن واقعی است و چه کسی منافق. من باید ایمان ظاهری مؤمنان را ملاک قرار دهم و به آنان احترام بگذارم.

* * *

هود: آیه ۳۵ – ۳۲

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵)

بزرگان قوم نوح(علیه السلام)به او گفتند: «ای نوح ! تو با ما گفتگو و جدال نمودی و این گفتگوی تو به طول کشید و ما خسته شدیم، اگر راست می گویی سخن را کوتاه کن و آن عذابی را که به ما وعده دادی بیاور».

نوح(علیه السلام)به آنان چنین پاسخ داد: «اگر خدا اراده کند، آن عذاب فرا می رسد و شما هرگز نمی توانید از عذاب خدا فرار کنید. من هر قدر شما را نصیحت می کنم، فایده ای ندارد. خدا شما را به حال خود رها کرده است، پس شما در گمراهی خود غوطهور شده اید، خدای یگانه پروردگار شماست و در روز قیامت شما برای حسابرسی به پیشگاه او می روید و او شما را به سزای کارهایتان می رساند، شما می گویید که سخن من دروغ است. اگر بر فرض سخن من دروغ باشد، گناه من به عهده خودم است، من از گناهان شما بیزار هستم».(۱۳۴)* * *

هود: آیه ۳۷ – ۳۶

وَأُوحِيَ إِلَى نُوح أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَاصْنَعِ الْفُلْكَ

بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۳۷)

به نوح(علیه السلام)وحی کردی که بیش از این گروهی که ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد، پس به خاطر ظلم و ستمی که به تو کردند، اندوهناک مباش زیرا مهلت آنان رو به پایان است و به زودی عذاب آنان فرا می رسد و همه آن ها نابود می شوند.

به او دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن کمک کردی، کشتی نوح(علیه السلام)باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، برای همین جبرئیل را فرستادی تا او را در این امر یاری رساند.(۱۳۵)

تو می توانستی نوح(علیه السلام)و یاران او را بدون کشتی هم نجات بدهی، امّا این قانون توست: بیشتر وقت ها، یاری خود را از طریق اسباب و راه های طبیعی به بندگان خوبت می رسانی. نوح(علیه السلام)باید کشتی بسازد و تو او را با کشتی نجات بدهی، همیشه نباید منتظر امور غیبی بود، باید دست به کار شد.

تو می دانستی که نوح(علیه السلام)دلسوز آن مردم است، پس به او گفتی «ای نوح !دیگر درباره کسانی که به خود و دیگران ظلم کردند با من سخن مگو، به زودی آنان در طوفان غرق می شوند».

تو به آن مردم سال های سال فرصت دادی و نوح(علیه السلام)آنان را به راه راست فرا خواند، امّا آنان از پذیرش حقّ خودداری کردند، اکنون دیگر وقت شفاعت درباره آنان گذشته است و وقت خشم تو فرا رسیده است.

* * *

هود: آیه ۳۹ – ۳۸

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ

سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۳۹)

نوح(علیه السلام)و یارانش شروع به ساختن کشتی نمودند، جبرئیل به نوح یاد داده بود که کشتی را چگونه بسازد، یک کشتی به طول ۸۰ متر و ارتفاع ۳۰ متر ! (۱۳۶)

تو به نوح(علیه السلام)دستور داده بودی که از هر حیوانی، جفتی را تهیّه کند و در کشتی خود قرار دهد، زیرا طوفان همه زمین را فرا خواهد گرفت و نباید نسل آن ها منقرض شود، پس کشتی او باید بزرگ باشد.

محلّ ساختن کشتی نزدیک مکانی بود که امروز «مسجد کوفه» قرار دارد.

هر روز صبح که آفتاب طلوع می کرد، نوح(علیه السلام)همراه با یارانش شروع به کار می کردند. آنان در جایی که صدها کیلومتر از دریا فاصله داشت، کشتی بزرگی ساختند.

مردم به جای این که درباره دعوت نوح(علیه السلام)بیشتر فکر کنند و یا احتمال بدهند وعده عذاب نزدیک است، همچنان بر کفر خود پافشاری می کردند، آن مردم به نوح(علیه السلام)و یارانش سنگ پرتاب می کردند و آنان را مسخره می کردند. (۱۳۷)

یکی می گفت: «حالا که کشتی می سازی، دریای آن را هم بساز»، دیگری می گفت: «چه شد که پس از پیامبری، سر از نجّاری درآوردی؟». آن یکی می گفت: «نوح عقل خود را از دست داده است و یارانش هم دیوانه شده اند، در بیابان کشتی می سازند !».

نوح(علیه السلام)در پاسخ چنین می گفت: «اگر شما ما را مسخره می کنید، ما هم روزی شما را مسخره خواهیم کرد، به زودی خواهید دانست که چه کسی در این دنیا

ص:۳۰۳

به عذابی خوارکننده گرفتار می شود و سپس آتش جهنّم که عذابی جاودانه است او را فرا خواهد گرفت».

آری، نوح(علیه السلام)از طوفان سهمگینی که تو به او وعده داده بودی، سخن می گفت، عذابی که این مردم کافر را به ذلّت و خواری می افکند و همه آن ها را نابود می کند، آنان بعد از مرگ هم در آتش جهنّم خواهند سوخت.

* * *

هود: آیه ۴۱ – ۴۰

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱)

کار ساختن کشتی به پایان رسید، تو به قدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده کرد.(۱۳۸)

نوح(علیه السلام)در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه ات، آب جوشید بدان که وعده من فرا رسیده است. (خانه نوح(علیه السلام)در محل مسجد کوفه است و محل آن تنور در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخّص است).

عجیب این است که زن نوح(علیه السلام)از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی از روزها، زن نوح(علیه السلام)برای پختن نان سراغ تنور رفت، او دید که از تنور آب می جوشد.(۱۳۹)

بیشتر اوقات داخل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیچ رطوبتی، داخل تنور

نیست، زن نوح(علیه السلام)از دیدن این منظره تعجّب کرد، به نوح(علیه السلام)خبر داد، نوح(علیه السلام)فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده عذاب تو فرا رسیده است، او درپوشی را بر تنور نهاد و دور آن را با گِل گرفت، به امر تو، آب از جوشش ایستاد.(۱۴۰)

نوح(علیه السلام)به یاران خود گفت: «بسم الله را بگویید و سوار کشتی شوید، حرکت کشتی و توقّف آن باخداست، بدانید که خدا بخشنده و مهربان است».

سه پسر و یک دختر نوح(علیه السلام)همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح(علیه السلام)، همسر خود را سوار کشتی نکرد زیرا او از کافران بود. نوح(علیه السلام)، پسر دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادّعا می کرد به نوح(علیه السلام)ایمان آورده است، امّا ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان می خندیدند و می گفتند: این ها دیگر امروز واقعاً دیوانه شده اند !

یاران نوح(علیه السلام)هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند، هشتاد نفر در مقابل آن همه مردم، جمعیّت کمی بود. نوح(علیه السلام)به سراغ تنور رفت و درپوش را از روی آن برداشت، آب فوران کرد، او خود را به کشتی رساند و سوار شد. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح(علیه السلام)مانند کوهی (محکم و استوار) در میان موج ها شروع به حرکت کرد.

* * *

هود: آیه ۴۳ – ۴۲

وَهِیَ تَجْرِی بِهِمْ فِی مَوْج کَالْجِبَالِ وَنَادَی

ص:۳۰۵

نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِی مَعْزِلٍ یَا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنَا وَلَا تَکُنْ مَعَ الْکَافِرِینَ (۴۲) قَالَ سَآوِی إِلَی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکَانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ (۴۳)

نوح از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می رود، گاهی می افتد و گاهی بلند می شود. کنعان به ظاهر به او ایمان آورده بود امّا ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود.(۱۴۱)

نوح(علیه السلام)پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

ــــ پسرم ! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش !

ــــ من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات بدهد.

ــــ امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی تواند تو را از این عذاب برهاند.

پسر نوح(علیه السلام)باور داشت که آن کوه می تواند او را نجات بدهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین طور که او از کوه بالا می رفت، موجی سهمگین آمد و نوح(علیه السلام)دیگر او را ندید، او در آب ها غرق شد.(۱۴۲)

* * *

اوّلین باری که به عراق سفر کردم و به شهر کوفه رفتم، هر چه نگاه کردم در آن اطراف کوهی ندیدم، شنیده بودم که محلّ زندگی نوح(علیه السلام)، کوفه بوده است و ماجرای پناه بردن پسر او به کوه، باید در همین کوفه باشد، امّا در کوفه و اطراف آن، اصلاً کوهی وجود ندارد.

ص:۳۰۶

وقتی از سـفر برگشـتم، مدّت ها به دنبال پاسخی برای این سؤال خود بودم، به کتاب های زیادی مراجعه کردم، سرانجام به این سخن از امام صادق(علیه السلام)رسیدم: «نجف، کوه بلندی بود، همان کوهی که پسر نوح(علیه السلام)به آن پناه برد...».

نجف، در هشت کیلومتری کوفه قرار دارد. در ادامه سـخن امـام صادق(علیه السـلام)این مطلب آمـده است که این کوه بعـد از طوفان نوح(علیه السلام)، از بین رفته است.(۱۴۳)

ماجرای طوفان نوح(علیه السلام)تقریباً هفت هزار سال پیش اتّفاق افتاده است، آن کوه امروز از بین رفته است.

* * *

هود: آیه ۴۴

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْاَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴)

طوفان همه زمین را فرا گرفت، آب همه قلّه های بلند را هم فرا گرفت.(۱۴۴)

نوح(علیه السـلام)زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح(علیه السلام)و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند.(۱۴۵)

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسـمان باران را قطع کنـد، آب ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جُودی» قرار گرفت. (کوه جودی نزدیک شهر موصل در عراق قرار دارد).

* * *

در اینجا سـخن نوح(علیه السـلام)را برایم ذکر می کنی، وقتی او سوار بر کشتی شـد گفت: «نابود باد گروه سـتمکاران !» و این گونه بود که زمین از همه بُت پرستان و

کافران پاک شد و نوح(علیه السلام)و هشتاد نفر از مؤمنان، وارث زمین شدند.(۱۴۶)

نوح(علیه السلام)کافران را نفرین کرد و همه نابود شدند، امّا سؤالی ذهن مرا مشغول کرده است: در این که آن کافران دچار عذاب شده بودند، حرفی نیست، امّا در میان آنان کودکان زیادی بودند که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بودند تا ایمان یا کفر را انتخاب کنند. به راستی گناه آنان چه بود؟

همین سؤال را یکی از یاران امام رضا(علیه السلام)از آن حضرت نمود، امام به او چنین پاسخ داد: «چهل سال قبل از آن طوفان بزرگ، خدا زنان قوم نوح(علیه السلام)را به نوعی بیماری مبتلا کرد که همه آن ها عقیم شدند و دیگر کودکی به دنیا نیامد». (۱۴۷)

در واقع هنگام طوفان، هیچ طفل و کودکی در میان آن مردم نبود، حدّاقل سن آنان، چهل سال بود، آنان می توانستند راه حقّ را انتخاب کنند، فرصت و مهلت کافی برای پذیرش حقّ داشتند، امّا راه شیطان را برگزیدند و به سزای اعمالشان رسیدند.

* * *

هود: آیه ۴۷ – ۴۵

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷)

اکنون برایم از لحظه آغاز طوفان سخن می گویی تا درسی بزرگ به من بدهی، از لحظه ای یاد می کنی که نوح(علیه السلام)به پسرش کنعان گفت که بیا سوار

کشتی شو، امّا کنعان نپذیرفت، ناگهان موجی آمد و کنعان گرفتار آب ها شد.

هر پدری فرزند خود را دوست دارد، تو عاطفه پدری را در قلب پدر قرار داده ای، نوح(علیه السلام)جلوی چشم خود دید که پسرش، کنعان در آب ها دست و پا می زند، این منظره برای نوح(علیه السلام)سخت بود !

نوح(علیه السلام)نمی دانست که پسر او، منافق است، او خیال می کرد که کنعان مؤمن واقعی است و از روی غرور و لجاجت، سوار کشتی نشده است، پس نوح(علیه السلام)برای او چنین دعا کرد، اما نوح(علیه السلام)که می دانست همسرش، کافر است، هرگز برای او دعا نکرد.

دست و پا زدن کنعان در آب ها، قلب نوح(علیه السلام)را به درد آورد، او رو به آسمان کرد و گفت: «پروردگارا ! کنعان فرزند من بود، تو به من وعده داده بودی که اهل مرا از این طوفان نجات دهی، تو هیچ گاه وعده ات را فراموش نمی کنی، وعده تو حقّ است، پسرم را نجات بده که تو از همه داوران برتری !».

تو در جواب چنین گفتی: «ای نوح ! او از اهل تو نیست، زیرا او فرد ناشایسته ای است، او کافر است و به تو ایمان ندارد پس از روی جهل از من مخواه او را نجات بدهم، پند من بشنو و از جاهلان مباش».(۱۴۸)

نوح عرض کرد: «پروردگارا ! به تو پناه می برم که دیگر چیزی را که نمی دانم از تو بخواهم، اگر تو مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، من از زیانکاران خواهم بود».

* * *

تو به نوح(علیه السلام)وعده داده بودی که اهل او را نجات دهی. کنعان، راه کفر را انتخاب نمود و پیوند او با نوح(علیه السلام)قطع شد، کسی که از نوح(علیه السلام)پیروی کند، اهل اوست و با او پیوند حقیقی دارد.

ص:۳۰۹

ماجرای سلمان فارسی هرگز از یادم نمی رود، او ایرانی بود و با پیامبر، هیچ پیوند خانوادگی نداشت، امّا پیامبر گفت: «سلمان از ما اهل بیت(علیهم السلام)است».

سلمان مؤمن واقعی بود و برای یاری اسلام تلاش زیادی نمود، به همین خاطر پیامبر او را از اهل بیت(علیهم السلام)خواند.

روزی جمعی از یاران امام باقر(علیه السلام)خدمت آن حضرت رسیده بودند، آنان نامی از سلمان بردند و از او به عنوان «سلمان فارسی» یاد کردند.

امام باقر(علیه السلام)به آنان رو کرد و فرمود: «نگویید سلمان فارسی، بلکه بگویید: سلمان محمّدی، او مردی از ما خاندان نبوّت بود».(۱۴۹)

این چنین است که پیوند مکتب و عقیده، اصل است، «سلمان فارسی»، «سلمان محمّدی» شد زیرا او مؤمن واقعی بود امّا کنعان (پسر نوح) از خاندان نبوّت دور شد، زیرا راه کفر را برگزید.

* * *

هود: آیه ۴۸

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَام مِنَّا وَبَرَكَات عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَم مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

کشتی بر روی کوه «جودی» قرار گرفته است، آب ها در زمین فرو رفته است، نوح(علیه السلام)نگاهی به زمین می کند، تمام آثار حیات از زراعت و باغ ها گرفته تا خانه ها و کاشانه ها نابود شده اند، او و یارانش نگران بودند که چگونه ممکن است در زمان کمی، زمین نعمت های خود را بازگرداند و آنان به زندگی عادی خود بازگردند.

اکنون تو با نوح(علیه السلام)سخن می گویی: «ای نوح ! از کشتی فرود آی که سلام و برکات و رحمت من بر تو و یاران تو و امّت هایی است که از نسل آن ها پدید

ص:۳۱۰

خواهند آمد».

آری، تو درهای برکت زمین و آسمان را بر روی آنان گشودی و به آنان گفتی که بدون هیچ نگرانی از کشتی فرود آیند که تو زمین را محلّ زندگی و آسایش آنان قرار می دهی. به آنان خبر می دهی که نسل بشر ادامه پیدا می کند و فرزندان آنان نیز از نعمت های تو بهره مند خواهند شد.

تو انسان را آزاد آفریدی و به آنان حقّ انتخاب داده ای، فرزندان این گروه کوچک، حقّ انتخاب خواهند داشت، بعضی از آنان مؤمن و بعضی کافر خواهند بود، تو به کافران مهلت می دهی، آنان نیز در این دنیا از نعمت ها بهره مند می شوند، امّا سرانجام به عذاب سختی گرفتار می شوند.

* * *

هود: آیه ۴۹

تِلْکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ (۴۹)

داستان نوح(علیه السلام)را بیان کردی و از آن طوفان بزرگ سخن گفتی، اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله)سخن می گویی: «ای محمّد ! این سخنان همه از اخبار غیبی است که من به تو وحی می کنم، قبل از این، نه تو این خبرها را می دانستی و نه قوم تو».

تو می دانی که بُت پرستان مکّه، پیامبر تو را بسیار اذیّت و آزار می کنند، به او سنگ پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند، از او می خواهی تا صبور و شکیبا باشد، همانگونه که نوح(علیه السلام)سال های سال بر همه سختی ها صبر کرد.

به پیامبر این وعده را می دهی که سرانجام این سختی ها تمام می شود، آری، سرانجام نیک از آنِ پرهیزکاران است.(۱۵۰)

ص:۳۱۱

هود: آیه ۵۲ – ۵۰

وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲)

دومین پیامبری که در این سوره نام او را می بری، هود(علیه السلام)است، تو او را برای هدایت قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیّت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و در قسمتی از سرزمین «یمن» که بسیار حاصلخیز بود، زندگی می کردند. آن ها همه بُت پرست بودند.

هود(علیه السلام)همچون برادری مهربان، مردم را به سوی تو دعوت می کرد و از آنان می خواست تا بُت پرستی را رها کنند. او به مردم چنین می گفت: «فقط خدای یکتا را بپرستید، خدایی جز او نیست، شما بُت ها را شریک خدا می دانید، این

چه سخن دروغی است که می گویید؟ من شما را به سوی خدا فرا می خوانم و از شما هیچ پاداشی نمی خواهم، من فقط از خدایی که مرا آفریده است، پاداش می خواهم. در سخنانم فکر و اندیشه کنید و از بُت پرستی دست بردارید».

مردم به سخنان او گوش فرا ندادند، پس تو هفت سال، خشکسالی را بر آنان مسلّط کردی، دیگر از باران هیچ خبری نبود، هود(علیه السلام)به آنان گفت: «ای مردم ! از خدا طلب عفو و بخشش کنید و از گناهان خود توبه کنید، دست از بُت پرستی بردارید و به خدای یگانه ایمان آورید، اگر چنین کنید، خدا پیوسته بر شما باران رحمت می فرستد و بر قدرت و نیروی شما می افزاید، او فرزندان شما را زیاد می کند تا در سختی ها شما را یاری کنند، سخن مرا بپذیرید و از من با انکار روبرنگردانید».

* * *

هود: آیه ۵۵ – ۵۳

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَه وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِی آَلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳) إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آَلِهَتِنَا بِسُوء قَالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴) مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِی جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ (۵۵)

قوم هود سخنان پیامبر خود را شنیدند، امّا در پاسخ به او چنین گفتند: «ای هود ! این همه سخن گفتی امّا دلیلی آشکار برای ما نیاوردی، ما بُت های خود را به خاطر سخنان تو رها نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم، تنها چیزی که درباره تو می گوییم این است: تو از بُت ها بدگویی کردی و به نفرین آنان مبتلا

شده ای و آنان عقل تو را گرفته اند، تو دیوانه شده ای، ما هرگز از آدم دیوانه پیروی نمی کنیم».

هود(علیه السلام)به آنان گفت: «اگر فکر می کنید که بُت های شما بر من خشم کرده اند، من اینک به طور علنی از آنان بیزاری می جویم. من از بُت های شما بیزارم ! شما می گویید بُت ها می توانند به من ضرر برسانند، اکنون همه شما و بُت ها، دست به دست هم بدهید و بر ضدّ من نقشه بکشید».

* * *

هود: آیه ۵۷ – ۵۶

إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّکُمْ مَا مِنْ دَابَّه إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاط مُسْتَقِیم (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَیَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَیْئًا إِنَّ رَبِّی عَلَی کُلِّ شَیْء حَفِیظٌ (۵۷)

همه مردم از این سخن هود(علیه السلام)تعجّب کردند، آن ها شنیده بودند که اگر کسی از بُت ها بیزاری بجوید، به بلا و مصیبت های سخت گرفتار می شود، اکنون هود(علیه السلام)، آشکارا از بُت ها بیزاری می جوید، چگونه شده است که او این قدر شجاعت دارد؟

هود(علیه السلام)به این سؤال آنان پاسخ داد:

ای مردم ! آیا می دانید چرا من از شما و خشم بُت های شما نمی ترسم؟ من به خدای یگانه توکّل کرده ام و او پشتیبان من است.

چه بدانید، چه ندانید، خدای یگانه، پروردگار شماست، او شما را خلق کرده است و بر شما تسلّط دارد، هیچ کس نمی تواند از حکومت او فرار کند.

زمام اختیار همه در دست اوست، او جهان را بر محور عدالت اداره می کند، او به هیچ کس ظلم نمی کند.

او انسان ها را خلق کرد، راه خوب و بد را به آنان نشان داد و به آنان اختیار داد تا راه خود را خودشان انتخاب کنند، این سنّت اوست: «او هیچ کس را مجبور به پذیرفتن ایمان نمی کند».

وظیفه من این نیست که شما را مجبور به ایمان کنم، وظیفه من رساندن پیام خدا بود، اگر شما سخنم را نپذیرید، من وظیفه ام را انجام داده ام، بدانید که به زودی عذاب خدا فرا می رسد و شما را نابود می کند و مردمی دیگر را جایگزین شما می کند، شما به خدا ضرر نمی زنید، این خود شما هستید که ضرر می کنید، او از همه رفتار و کردار شما باخبر است و شما را به سزای کارهایتان می رساند.(۱۵۱)

* * *

هود: آیه ۶۰ – ۵۸

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَاب غَلِيظ (۵۸) وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّار عَنِيد (۵۹) وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَهً وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَاد قَوْمِ هُود (۶۰)

قوم عاد ایمان نیاوردند و بر کفر و بُت پرستی خود اصرار نمودند و سرانجام گرفتار عذاب تو شدند. تو هود(علیه السلام)و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از شهر آنان بیرون آوردی و آنان را از آن عذاب سخت نجات دادی.

باد و طوفانی شدید و کوبنده به مدّت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را تار و مار کرد و آنان را نابود ساخت، آنان مردمی بودند که نشانه های تو را دروغ شمردند و پیامبران تو را نافرمانی نمودند و از هر ستمگر ستیزه جو پیروی کردند، در این دنیا و روز قیامت، لعنت، بدرقه راه آنان گردید، آنان به تو کفر ورزیدند و سزای این کفر خود را چشیدند، آنان از رحمت تو دور هستند.(۱۵۲)

ص:۳۱۶

هود: آیه ۶۳ – ۶۱

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَه غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْارْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِى شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيب (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَه مِنْ رَبِّى وَآتَانِى مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِى مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِى غَيْرَ تَخْسِير (۶۳)

سومین پیامبر که در این سوره از او یاد می کنی صالح(علیه السلام)است، او را برای هدایت قوم «ثمود» فرستادی، آنان در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می کردند و از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند.

قوم ثمود، هفتاد بُت برای خود درست کرده بودند و آن بُت ها را می پرستیدند.

ص:۳۱۷

صالح(علیه السلام)نیز همچون برادری به آنان چنین گفت: «ای قوم من ! خدای یگانه را بپرستید، جز او خدایی ندارید، او شما را از خاک آفرید و آبادی زمین را به شما واگذار کرد و شما نیز این چنین سرزمین خود را آباد کردید، این ها همه از نعمت های اوست، از گناهان خود طلب بخشش کنید، به سوی او بازگردید و توبه کنید، بُت پرستی را رها کنید و بدانید او گناهان شما را می بخشد، او به شما نزدیک است و دعای شما را می شنود و اجابت می کند».

قوم ثمود در پاسخ به صالح(علیه السلام)چنین گفتند: «ای صالح ! تو پیش از این مایه امید ما بودی، ما در حل مسائل اجتماعی خود با تو مشورت می کردیم، ولی اکنون می بینیم که تو عقل خود را از دست داده ای و به ما می گویی از پرستش بت ها دست برداریم؟ پدران ما سال های سال این بُت ها را می پرستیدند، چگونه می توانیم دین آن ها را کنار بگذاریم؟ ما دیگر از تو مأیوس شدیم و به سخنان تو شک و تردید داریم، تو باید از این حرف ها دست برداری و به دین ما بازگردی».

صالح(علیه السلام)در جواب آنان گفت: «به من می گویید دست از رسالت خود بردارم، اگر خدا به من معجزه آشکاری داده باشد و مرا به پیامبری فرستاده باشد، آیا می توانم چنین کاری بکنم؟ اگر نافرمانی او را بنمایم، چه کسی می تواند مرا از عذاب نجات بدهد؟ اگر به سخن شما گوش کنم، جز خسران برایم چیزی نمی ماند».

* * *

هود: آیه ۶۵ - ۶۴

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴)

ص:۳۱۸

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِی دَارِکُمْ ثَلَاثَهَ أَیَّام ذَلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوب (۶۵)

صالح(علیه السلام)سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند ولی آنان سخن حقّ را انکار کردند. روزی از روزها آنان با صالح(علیه السلام)قرار گذاشتند که هرکدام از خدای دیگری، چیزی را بخواهند.

صالح(علیه السلام)رو به بُت های آنان کرد و آن ها را صدا زد، امّا بُت ها جوابی ندادند، بعد از آن، قوم ثمود از صالح(علیه السلام)خواستند تا از تو بخواهد از دل کوه، شتری بیرون بیاوری.

صالح(علیه السلام)دستانش را رو به آسمان برد و تو را خواند، ناگهان تو کوه را شکافتی و شتری از آن بیرون آوردی، این معجزه بزرگی برای صالح(علیه السلام)بود.

صالح(علیه السلام)به آنان گفت: «این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید تا در زمین بچرد و علف بخورد و به او آسیبی نرسانید، به شما هشدار می دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی دردناک شما را فراخواهد گرفت».

* * *

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح(علیه السلام)ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، امّا بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. رهبران که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، مانع می شدند که مردم به سوی حقّ بیایند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح(علیه السلام)را از بین ببرند، آنان یک نفر را مأمور کردند تا آن شتر را نابود کند، آن شخص به سوی شتر رفت و ابتدا

قسمتی از پای شتر را بُرید و آن شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسیم کردند و هرکدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت امّا آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

صالح(علیه السلام)وقتی از این ماجرا باخبر شد به آنان گفت:

ـــ ای مردم ! چرا این کار را کردید؟ خدا به شما سه روز فرصت می دهد، اگر توبه کردید، شما را می بخشد وگرنه عذاب بر شما نازل خواهد شد.

ـــ ای صالح ! اگر راست می گویی، آن عذاب را بیاور !

ـــ سه روز صبر کنید، عذاب فرا می رسد و همه شما نابود می شوید، این وعده ای است که دروغی در آن نیست.

ـــ اگر آن عذاب هم فرا برسد، ما دست از بُت پرستی برنمی داریم ! (۱۵۳)

* * *

هود: آیه ۶۸ – ۶۶

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ (۶۸)

قبل از آن که عذاب فرا برسد، صالح(علیه السلام)و مؤمنان را نجات دادی، تو در حقّ آنان مهربانی کردی و آنان را از آن عذاب و رسوایی نجات دادی که تو نیرومند و توانا هستی و بر نجات مؤمنان قدرت داری.

قوم ثمود شب در منزل به خواب خوش بودند که ناگهان در نیمه شب، صیحه ای آسمانی فرا رسید، آن صیحه آنقدر وحشتناک بود که همه در

یک لحظه جان دادند، صبح که فرا رسید جسم بی جانشان بر زمین افتاده بود، پس از آن زلزله ای فرا رسید و خانه های آنان را در هم کوبید.

آری، همه آنان هلاک شدند، گویی که هرگز در آن دیار نبودند، آنان راه کفر را برگزیدند و از رحمت تو دور شدند و در روز قیامت در آتش جهنّم می سوزند.

ص:۳۲۱

هود: آیه ۷۰ – ۶۹

وَلَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْل حَنِیذ (۶۹) فَلَمَّا رَأَی أَیْدِیَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمِ لُوط (۷۰)

چهارمین و پنجمین پیامبری که در این سوره از آن ها یاد می کنی، ابراهیم و لوط(علیهما السلام)می باشند، ابتدا بخشی از داستان ابراهیم(علیه السلام)را بیان می کنی که با ماجرای قوم لوط و مجازات آنان ارتباط دارد.

ابراهیم(علیه السلام)در فلسطین زندگی می کرد، او پسرخاله ای به نام «لوط» داشت، لوط(علیه السلام)پیامبر بود و تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در قسمتی از کشور «اُردن» زندگی می کردند.

لوط(علیه السلام)به آن سرزمین هجرت کرد و در آنجا زندگی نمود، تو در قرآن از آن مردم به عنوان «قوم لوط» یاد می کنی.

قوم لوط دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اوّلین گروهی بودند که به

ص:۳۲۲

هم جنس بـازی رو آورده بودنـد، لوط(علیه السـلام)آنـان را از این کـار زشت نهی می کرد، امّـا آنـان به سـخن او گوش نمی دادند، لوط(علیه السلام)به آنان وعده عذاب تو را داد و آن ها او را مسخره کردند.

سرانجـام تو تصـمیم گرفتی تا آن مردم تبهکار را نابود کنی، چهار فرشـته خود را برای این مأموریّت انتخاب کردی، جبرئیل و میکائیل در میان آن چهار فرشته بودند.

آنان از آسـمان به زمین آمدند، تو به آنان گفته بودی که قبل از هر چیز، به فلسطین بروند و به ابراهیم(علیه السلام)مژده فرزند بدهنـد، ابراهیم(علیه السـلام)با ساره ازدواج کرده بود، سال های سال از زندگی آنان گذشـته بود و تو به آن ها فرزندی نداده بودی. سرانجام ابراهیم(علیه السلام)از زن دیگری به نام «هاجر» دارای پسری به نام «اسماعیل» شد.

تو به ابراهیم(علیه السـلام)امر کرده بودی تا اسـماعیل و مادرش هاجر را به مکّه ببرد، ابراهیم(علیه السـلام)آنان را به مکّه برد و کعبه را بازسازی کرد و آن ها در آنجا ماندند.

ابراهیـم(علیـه السـلام)به فلسـطین بـازگشت، محـل زنـدگی او فلسـطین بـود و او در کنـار سـاره زنـدگی می کرد، ابراهیم(علیه السـلام)دلش می خواست تا از ساره هم فرزندی داشـته باشد، این حاجتی بود که ابراهیم(علیه السـلام)بارها از تو خواسـته بود، گویا او در آن هنگام، صد و دوازده سال داشت.(۱۵۴)

اکنون تو می خواهی به او بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

فرشـتگان نزد ابراهیم(علیه السـلام)آمدند، این فرشـتگان به شـکل انسان ظاهر شده بودند، ابراهیم(علیه السلام)آن ها را به خانه برد، او در خانه گوساله ای داشت، آن را کباب کرد و برای مهمانانش آورد.

ابراهیم(علیه السلام)سر سفره، کنار مهمانان خود نشست، امّا هر چه منتظر شد دید

آن ها دست به سوی غـذا دراز نمی کنند، او حدس زد که آنان نمی خواهند از نان و نمک او بخورند و این نشانه خوبی نبود، اگر کسـی از غـذای دیگری بخـورد، به قول معروف «نمـک گیر» می شود و دیگر به میزبـان خود صـدمه ای نمی زنـد، وقـتی ابراهیم(علیه السلام)دید که مهمانان غذای او را نمی خورند، بدگمان شد و فکر کرد که آنان قصد بدی دارند.

اینجا بود که مهمانان به او گفتند: «ای ابراهیم ! نگران نباش ! ما فرستادگان خدا هستیم و برای مجازات قوم لوط آمده ایم».

* * *

هود: آیه ۷۳ – ۷۱

وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

ساره، همسـر ابراهیم(علیه السـلام)در پذیرایی مهمانان، او را کمک می کرد، وقتی ابراهیم(علیه السـلام)با فرشـتگان سـخن می گفت، ساره آنجا ایستاده بود، او هم در تعجّب بود که چرا مهمانان از این غـذا نمی خورنـد، ناگهان حالت زنانگی (پریود) به او دست داد، او سال های سال بود که دیگر به این حالت مبتلا نمی شد، او دیگر هیچ امیدی به بچّه دار شدن نداشت، زنی در سنّ و سال او نمی توانست بچّه دار شود.

در آن لحظه، جبرئیل به او چنین بشارت داد:

ـــ ای ساره ! به زودی خدا به تو پسری به نام اسحاق می دهد، اسحاق بزرگ می شود و ازدواج می کند و برای تو نوه ای به نام یعقوب می آورد.

ـــ ای وای ! چگونه در این سن فرزندی می زایم حال آن که من و شوهرم هر

دو پیر شده ایم؟

ـــــ از کار خدا تعجّب نکن ! این کار خداست و شما خانواده ای هستید که خدا رحمت و برکاتش را بر شما نازل کرده است. فراموش نکن که خدا بسیار ستوده و بزرگوار است.

ساره لحظه ای به یاد مهربانی ها و نعمت هایی افتاد که تو به این خانـدان داده بودی، دشـمنان ابراهیم(علیه السـلام)را در آتش انداختند و تو آتش را بر او گلسـتان کردی، خدایی که می تواند آتش را گلستان کند پس می تواند به آن ها فرزندی در سنّ پیری عطا کند.

* * *

هود: آیه ۷۶ – ۷۴

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَی یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوط (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ (۷۵) یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَإِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُود (۷۶)

ابراهیم(علیه السلام)فهمید که مهمانان او فرشتگان تو هستند، او وقتی آن مژده را شنید، بسیار خوشحال شد، امّا وقتی فهمید که آن فرشـتگان آمـده انـد قوم لوط را عـذاب کننـد، دست به دعا برداشت و با تو مناجات نمود، او می خواست تو شـفاعت او را برای آن مردم بپذیری، زیرا ابراهیم(علیه السلام)بسیار مهربان و دلسوز بود و همواره به درگاه تو رو می کرد.

ابراهیم(علیه السـلام)نمی دانست که فرمـان عـذاب تو، قطعی است، او خیـال می کرد هنوز روزنه امیـدی برای نجـات قوم لوط وجود دارد و پیش خود می گفت که اگر به آنان فرصت دیگری داده شود، آن ها توبه می کنند.

اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی: «ای ابراهیم ! از خواهش و شفاعت

برای نجات آن مردم، خودداری کن که هنگام عـذاب آنان فرا رسـیده است، عذاب آنان قطعی است، دیگر این عذاب از آنان برداشته نمی شود».

وقتی ابراهیم(علیه السـلام)این سخن را شنید، تسلیم امر تو شد، فرشتگان با او خداحافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین قوم لوط (اردن) حرکت کردند.

* * *

هود: آیه ۷۹ – ۷۷

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹)

لوط(علیه السـلام)در مزرعه خود در خارج از شـهر مشغول کشاورزی بود، نگاه کرد که چهار مرد زیبارو به سوی او می آیند، وقتی آنان به لوط(علیه السلام)رسیدند، به او سلام کرده و گفتند که می خواهند مهمان او باشند.

لوط(علیه السـلام)لحظه ای بـا خود فکر کرد، او مهمـان نواز بود و دوست نـداشت تـا مهمان را رد کنـد، از طرف دیگر او می دانست که حضور این جوانـان خوش سـیما (در شـهری که آلوده به انحراف همجنس بازی است) باعث دردسر است. ذهن او درگیر این موضوع شده بود، او پریشان شد و آهسته با خود گفت: «امروز روز سختی است»، لوط(علیه السلام)نمی دانست که این جوانان، فرشتگان تو هستند، او بسیار نگران بود زیرا می دانست که نمی تواند به تنهایی از مهمانان خود دفاع کند.

لوط(علیه السلام)صبر کرد تا هوا تاریک شد، در تاریکی شب، مهمانان را به خانه برد تا برای آنان غذایی فراهم کند، لوط(علیه السلام)خوشحال بود که مهمانان او از دست این مردم تبهکار نجات پیدا کرده اند، امّا او چه می توانست بکند وقتی که دشمن او درون خانه اش بود !

همسر لوط(علیه السلام)زن بی ایمانی بود و به این قوم گناهکار کمک می کرد، وقتی او از ورود مهمانان زیبارو آگاه شد، به بالای بام رفت، ابتدا کف زد تا شاید بقیّه خبردار شوند، امّا فایده ای نکرد، برای همین آتشی روشن کرد، دود آتش به آسمان رفت، گروهی از آن مردم تبهکار متوجّه شدند و با سرعت، دوان دوان به سوی خانه لوط(علیه السلام)آمدند.

ناگهان لوط(علیه السلام)متوجّه شد که عدّه ای محکم درِ خانه را می زنند، متوجّه شد که گروهی از مردان هوس ران آمده اند تا مهمانان او را مورد اذیّت و آزار جنسی قرار دهند.

لوط(علیه السلام)با دست محکم در را نگاه داشت تا کسی نتواند داخل شود و به آنان گفت:

ـــ بیایید با دختران من ازدواج کنید، من حاضرم دخترانم را به عقد شما دربیاورم، ازدواج با دختران من، عملی پاک است و در آن هیچ زشتی نیست.

ـــ ای لوط ! ما از اینجا نمی رویم تا به خواسته خود برسیم.

ـــ از خدا بترسید، این جوانان، مهمانان من هستند، مرا نزد مهمانانم سرافکنده نکنید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و عاقل نیست.

ـــ ای لوط ! تو که می دانی ما تمایلی به دختران و زنان نداریم، خوب می دانی که ما چه می خواهیم !

* * *

قَالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ (۸۰) قَالُوا یَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَلَا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِیَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّیلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ وَمَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (۸۳)

آنان به در خانه هجوم آوردند، لوط(علیه السلام)مقاومت کرد، امّا آنان چندین نفر بودند و توانستند در را باز کنند و وارد خانه شوند، لوط(علیه السلام)بسیار غمگین شد و گفت: «ای کاش قدرت مقابله با شما را داشتم، ای کاش یارانی داشتم که مرا یاری می کردند، آنوقت می دانستم با شما چه کنم».

آن هوس بازان به سوی فرشتگان رفتند، جبرئیل اشاره ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ جا را نمی دیدند، دست به دیوار گرفتند تا از خانه خارج شوند، آنان به لوط(علیه السلام)گفتند: «ای لوط ! صبر کن صبح فرا برسد، هیچ کدام از شما را زنده نمی گذاریم، همه اهل این خانه را به قتل می رسانیم».(۱۵۵)

لوط(علیه السلام)برای لحظه ای به فکر فرو رفت، فردا صبح آنان، همه مردم شهر را بسیج می کنند و برای کشتن او و دختران او و مهمانان او می آیند، آنجا بود که جبرئیل به لوط(علیه السلام)گفت: «ای لوط ! ما فرستادگان خدا هستیم، ما فرشتگان خدا هستیم».

لوط(علیه السلام)با شنیدن این سخن فهمید که دیگر کسی نمی تواند به مهمانان او آزاری برساند، امّا او نگران دختران خود بود، جبرئیل به او گفت:

ــــ ما برای عذاب این مردم آمده ایم، آنان نمی توانند به تو و خانواده ات آسیبی برسانند. نیمه شب، دست دختران خود را بگیر و از شهر بیرون برو، نباید کسی متوجّه خروج شما از شهر بشود، کسی از شما نباید اینجا بماند.

ـــــ چشم.

ـــــ ای لوط ! تو نبایـد همسـرت را با خود ببری، او به سـرنوشت این مردم گرفتار خواهـد شد. شـما از این شـهر بروید و دیگر پشت سر خود را نگاه نکنید !

ـــــ ای جبرئیل ! در عذاب کردن این مردم، عجله کن !

ـــــ وعده عذاب، هنگام سحر است، مگر سحر نزدیک نیست؟

* * *

نیمه شب فرا رسیده بود، لوط(علیه السـلام)با دخترانش از شـهر دور شدنـد. چنـد ساعت گذشت، همسـر لوط(علیه السـلام)از خواب بیـدار شـد، او دید که لوط(علیه السـلام)و دختران او نیسـتند، از جای خود بلند شد و از خانه بیرون رفت تا به مردم خبر بدهد که لوط(علیه السلام)فرار کرده است.

او در خـانه هـا را می زد و مردم را از خواب بیـدار می کرد، آن ها تصـمیم گرفتنـد تا به دنبال لوط(علیه السـلام)برونـد و او را دستگیر کنند و به قتل برسانند.

امّا دیگر چیزی تا طلوع آفتاب نمانده بود، عذاب تو فرا رسـید، به قدرت خود، شـهر را زیر و رو کردی و بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی. سنگریزه هایی که نشانه هایی داشتند و معلوم بود سنگِ عذاب است.

این چنین بود که همه آنان نابود شدنـد، این عاقبت کار کسانی بود که گناه کردند و از فرمان تو سـرپیچی نمودند و عذاب تو از ستمکاران دور نیست.

* * *

در اینجا لازم می بینم سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

داسـتان همسـر لوط(علیه السـلام)درس بزرگی برای همه ماست، آنچه برای سـعادت انسان مهم است نور ایمان است، در خانه پیامبر بودن، هرگز سبب نجات

همسـر لـوط(علیه السـلام)نشـد، امّـا ایمـان زن فرعون (آسـیه) بـاعث نجـات او شـد، آسـیه در کـاخ فسـاد و طغیـان بود، امّـا به موسی(علیه السلام)ایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن شد.

* نکته دوم

آیا همسر لوط(علیه السلام)، مادر دختران او بود؟

لوط(علیه السـلام)با زنی مؤمن ازدواج کرده بود و از او دخترانی داشت که آن ها هم مؤمن بودنـد. آن زن مؤمن از دنیا رفت، پس از آن، لوط(علیه السـلام)بـا زن دیگری ازدواج کرد امّـا آن زن به او کفر ورزیـد، در واقع همسـر لوط(علیه السـلام)که به عذاب گرفتار شد، نامادری دختران لوط(علیه السلام)بود.(۱۵۶)

* نکته سوم

ابتدا شیطان، مردان آن شهر را وسوسه کرد و آنان را به هم جنس گرایی تشویق کرد، آنان دچار انحراف جنسی شدند، بعد از آن، شـیطان زنان قوم لوط(علیه السـلام)را هم وسوسه کرد و آنان نیز همجنس گرا شدند، این گونه بود که در آن شهر، مردان با مردان و زنان با زنان به گناه مشغول می شدند، برای همین بود که وقتی عذاب نازل شد، همه مردان و زنان نابود شدند.

البتّه چون مردان آغازگر چنین انحراف بزرگی بودند، در قرآن، به گناه مردان قوم لوط(علیه السلام)تأکید بیشتری شده است.

هود: آیه ۸۶ - ۸۴

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶)

شعیب(علیه السلام)، ششمین پیامبری است که در این سوره از او نام می بری، تو او را برای هدایت مردم «مدین» فرستادی، مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلّب می کردند و کم فروشی می نمودند.

شعیب(علیه السلام)همچون برادری مهربان، با آنان چنین سخن گفت:

* * *

ای مردم ! فقط خدای یگانه را بپرستید که خدایی جز او نیست، هنگام خرید

ص:۳۳۱

و فروش، پیمانه و ترازو را درست و کامل بسنجید.

من خیر و صلاح شما را می خواهم، نگران روزی هستم که عذابی سخت شما را فرا گیرد و هیچ کس از آن عذاب رهایی نیابد.

ای مردم ! در وزن کردن، انصاف را رعایت کنید و از اجناسی که به مردم می فروشید، کم نگذارید و در زمین فساد نکنید.

ثروتی که از راه حرام به دست می آورید، برای شما خوشی و برکت نمی آورد، اگر شما مؤمن باشید، می دانید سرمایه ای که از راه صحیح و حلال به دست می آورید، سبب دوام نعمت های خدا می شود و برکت را برای شما به ارمغان می آورد.

بدانید وقتی عذاب بر شما نازل شود، من نمی توانم شما را نجات بدهم، تا فرصت دارید از گناهان خود توبه کنید.

* * *

سخنان شعیب(علیه السلام)نشان می دهد که بعد از مسأله اعتقاد به یکتاپرستی، اقتصاد سالم اهمیّت ویژه ای دارد، وقتی نظام اقتصادی یک جامعه از عدالت و انصاف دور باشد، آن جامعه به سعادت و رستگاری نمی رسد.

* * *

هود: آیه ۸۷

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷)

آنان رو به شعیب(علیه السلام)کردند و گفتند: «ای شعیب ! آیا نمازت تو را وامی دارد که از ما بخواهی دست از دین پدران خود برداریم و اختیار مال خود را نداشته باشیم؟ تو مرد عاقل و کاردانی بودی، حالا چگونه شده که این پیشنهاد غیر

عاقلانه را به ما می دهی، ما هرگز بُت پرستی و این کاسبی سودآور خود را رها نمی کنیم و به سخنان تو ایمان نمی آوریم».

* * *

هود: آیه ۹۰ – ۸۸

قَالَ یَا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلَی بَیِّنَه مِنْ رَبِّی وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَی مَا أَنْهَاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ أُنِیبُ (۸۸) وَیَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوح أَوْ قَوْمَ هُود أَوْ قَوْمَ صَالِح وَمَا قَوْمُ لُوط مِنْکُمْ بِبَعِید (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ (۹۰)

شعیب(علیه السلام)در جواب گفت:

شما به من می گویید که سخن غیر عاقلانه می گویم، به راستی آیا می توانم بر خلاف امر خدای خویش رفتار کنم؟ او به من وسعت رزق داده است، مرا پیامبر شما قرار داده است و به من معجزه عنایت کرده است.

من قصد دارم به شما خدمت کنم، من چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید، من نمی خواهم خودم بر خلاف گفته هایم عمل کنم، من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه است.

بدانید تا آنجا که بتوانم وظیفه خود را انجام می دهم، برای این منظور فقط از خدا توفیق می خواهم، به او توکّل می کنم و به درگاه او رو می آورم.

ای مردم ! مبادا دشمنی با من شما را به گناه وسرکشی وادارد، شما سرگذشت قوم نوح، قوم عاد و قوم ثمود را شنیده اید، همه آنان به عذاب خدا گرفتار شدند، مخصوصاً قوم لوط که از شما دور نیست، شما می دانید که آنان به چه

سرنوشتی مبتلا شدند، از آنان عبرت بگیرید و دست از گناه و بُت پرستی بردارید.

به سوی خدا رو کنید، از گناهان خود طلب بخشش کنید، توبه کنید که خدای من به بندگانش مهربان است و آن ها را خیلی دوست دارد، او توبه شما را می پذیرد و گناهانتان را می بخشد.

* * *

سخن از داستان شعیب(علیه السلام)است.

ولی من دوست دارم درباره آیه ۸۶ مطلبی را بنویسم. برای همین فعلاًـ ماجرای شعیب(علیه السلام)و قوم او را رها می کنم و این مطلب را می نویسم:

من شنیده ام وقتی مهدی(علیه السلام)ظهور کند، این آیه را می خواند، آری، وقتی روزگار ظهور فرا برسد، تو فرشتگان خود را به زمین می فرستی تا مهدی(علیه السلام)را یاری کنند. آن روز، جبرئیل به مهدی(علیه السلام)سلام می کند و می گوید: «آقای من ! دعای شما مستجاب شد و خدا به شما اجازه ظهور داد».(۱۵۷)

پس از آن، مهدی(علیه السلام)به کعبه تکیه می زند و این آیه را می خواند:

(بَقِیَّهُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ).

و سپس می گوید: «من بَقیّهُ الله و حجّت خدا هستم».(۱۵۸)

به راستی چرا مهدی(علیه السلام)خود را این گونه معرّفی می کند؟

بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیّه می کنند و آن را در جایی مطمئن قرار می دهند، آن وسایل، ذخیره های آن ها هستند. تو هم برای خود ذخیره ای داری، تو پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستادی، آن ها تلاش زیادی کردند، امّا نتوانستند عدالت را در همه کره زمین برقرار کنند، زیرا زمینه آن فراهم نشده بود.

تو مهدی(علیه السلام)را برای روزگاری ذخیره کردی که زمینه ظهور فراهم شود، در

آن روز، مهدی(علیه السلام)، حکومت عدل را در همه جهان برپا خواهد نمود.

آری، مهـدی(علیه السـلام)، بَقیّهُ الله است، او ذخیره توست، او یادگار همه پیامبران است و اگر من مؤمن باشم او برای من بهتر از همه است.

من باید ساعت ها روی این سخن فکر کنم.

* * *

اکنون به ماجرای شعیب(علیه السلام)و قوم او بازمی گردم و سخنان آن مردم با پیامبرشان را بیان می کنم:

* * *

هود: آیه ۹۱

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱)

آن مردم جاهل به شـعیب(علیه السـلام)گفتنـد: «ای شـعیب ! معلوم هست تو چه می گویی؟ تو از ما می خواهی که ما بُت های خود را رها کنیم و دست از اقتصاد سودآور خود برداریم ! ما معنای این سـخن تو را نمی فهمیم و آن را نمی پذیریم، ما فریب تو را نمی خوریم و تو را پیری ناتوان می بینیم، ما ملاحظه طایفه تو را می کنیم وگرنه تو را سـنگسار می کردیم تا دیگر کسی جرأت نکند نسبت به بُت های ما چنین سخن بگوید، اگر اراده کنیم تو را از بین می بریم و تو نمی توانی از خودت دفاع کنی و هیچ قدرتی در مقابل ما نداری، ما فعلاً به احترام طایفه ات کاری با تو نداریم !».

* * *

هود: آیه ۹۳ – ۹۲

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ

اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّی عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳)

شعیب(علیه السلام)چنین پاسخ گفت: «ای مردم ! آیا طایفه من نزد شما از خدای یگانه، گرامی تر است؟ چرا به خاطر خدا مرا گرامی نمی دارید؟ چرا خدا را به کلّی فراموش کرده اید؟ بدانید خدا به آنچه شما انجام می دهید، آگاهی کامل دارد».

سپس آنان را این گونه تهدید کرد: «ای مردم ! شما گفتید که اگر ملاحظه طایفه من نبود، مرا سنگسار می کردید، اکنون به شما می گویم، هر کاری که می توانید انجام بدهید، فکر نکنید با این سخنان شما، من از رسالت خود دست برمی دارم، من باز هم شما را به سوی خدای یگانه دعوت می کنم، به زودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوارکننده می شود، به زودی معلوم می شود چه کسی دروغگوست: من یا شما؟ منتظر باشید که من هم منتظرم.

* * *

هود: آیه ۹۵ – ۹۴

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَه مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

وقتی وعده تو فرا رسید، ابتدا شعیب(علیه السلام)و مؤمنان را به رحمت خود نجات دادی و عذاب را بر آن مردم نازل کردی، نیمه شب که آنان در خواب ناز بودند، صیحه ای آسمانی بر آنان نازل کردی و سپس زلزله ای شهر آنان را نابود کرد و همگی آنان نابود شدند، صبح فرا رسید حال آن که پیکرهای

بی جانشان در شهر افتاده بود.

آری، همه آنان هلاک شدنـد، گویی که هرگز در آن دیار نبودنـد، آنان راه کفر را برگزیدند و از رحمت تو دور شدند و در روز قیامت در آتش جهنّم می سوزند همانگونه که قوم ثمود به این سرنوشت مبتلا شدند.

* * *

سرگـذشت قوم شـش پیامبر را ذکر کردی، آنان به عـذاب تو گرفتار شدنـد، اکنون برای من این سؤال پیش می آیـد: در میان آنـان کودکان خردسال هم بودنـد که در این عـذاب ها از بین رفتنـد، به راستی سـرنوشت آنان چیست؟ آیا آنان هم در آتش جهنّم می سوزند؟ آنان که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند.

وقتی مطالعه می کنم می بینم که چهل سال قبل از طوفان نوح، قوم نوح عقیم شدنـد و هنگام نازل شـدن عـذاب، آنان کمتر از چهل سال نداشتند و در میان آنان کودکی نبود.

امّا وقتی عـذاب قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط و قوم مَـدیَن نازل شـد، در میان آنان کودکانی بودند، تو آنان را وارد جهنّم نمی کنی، بلکه در روز قیـامت به آنـان فرصت امتحـان می دهی، آنـان به اختیـار خود، ایمـان یـا کفر را می پذیرنـد، اگر ایمـان را انتخاب نمودند به بهشت می روند و گرنه جهنّم جایگاه آن هاست.(۱۵۹)

به عبارت دیگر، تو کودکان را عذاب نکردی، آن زلزله ها برای آنان، همانند حادثه طبیعی بود.

اگر کسـی بـا زلزله از دنیـا برود و بعـد از آن مسـتقیم به جهنّم برود، این عـذاب است، امّا تو کودکان را مسـتقیم به جهنّم نمی فرستی، در روز قیامت به آنان فرصت امتحان می دهی.

هود: آیه ۹۹ - ۹۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَان مُبِين (۹۶) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيد (۹۷) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَهً وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹)

هفتمین و آخرین پیامبری که در این سوره از او نام می بری، موسی(علیه السلام)می باشد، پیامبران قبلی را به سوی مردم فرستادی، امّا موسی(علیه السلام)را به سوی فرعون و بزرگان مصر فرستادی تا آنان را از عذاب تو بترساند.

در جامعه مصر، مردم پیرو فرعون و بزرگان خود بودند، اگر فرعون و بزرگان ایمان می آوردند و دست از کفر برمی داشتند، بقیّه مردم هم ایمان می آوردند.

تو موسی(علیه السلام)را با آیات و معجزات آشکار فرستادی، موسی(علیه السلام)با آنان

سخن گفت، آنان عصای موسی(علیه السلام)را دیدند که چگونه به اژدها تبدیل می شود.

فرعون همه جادوگران را برای مقابله با موسی(علیه السلام)جمع کرد، جادوگران وقتی معجزه موسی(علیه السلام)را دیدند به او ایمان آوردند.

فرعون ایمان نیاورد و بقیّه هم از فرمان فرعون پیروی کردند با این که فرمان او، مایه رشد و نجات جامعه نبود. آنان به اذیّت و آزار موسی(علیه السلام)و یاران او پرداختند، سرانجام تو به موسی(علیه السلام)دستور دادی تا شب هنگام با یاران خود از مصر برود، موسی(علیه السلام) نیمه شب از مصر خارج شد و وقتی به رود نیل رسید، تو به قدرت خود رود نیل را شکافتی تا آنان از آنجا عبور کنند.

فرعون و همه سپاهیانش به دنبال موسی(علیه السلام)حرکت کردند، وقتی به رود نیل رسیدند، به فرمان فرعون همه وارد آن شکافی شدند که تو برای موسی(علیه السلام)و یارانش آماده کرده بودی، وقتی همه یاران او وارد شکاف شدند، به دستور تو شکاف آب بسته شد و همه در آب غرق شدند.

فرعون در این دنیا سبب هلاکت پیروان خود شد، در روز قیامت هم پیشاپیش آنان حرکت می کند و همه را با خود وارد جهنّم می کند و به راستی که جهنّم چه جایگاه بدی برای انسان است !

فرعون و یارانش در این دنیا و در روز قیامت از رحمت تو دور هستند، پیامد زندگی آنان، چیزی جز نفرین و عذاب تو نیست، این چه پیامد بدی برای آنان است !

* * *

هود: آیه ۱۰۲ – ۱۰۰

ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَی نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِیدٌ (۱۰۰) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ

عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَمَا زَادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیب (۱۰۱) وَکَذَلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَی وَهِیَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ (۱۰۲)

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! حکایت پیامبران و مردم زمان آن ها را برای تو بیان کردم تا برای همه بخوانی، شاید عبرت بگیرند، گروهی از کسانی که به عذاب گرفتار شدند، هنوز خرابه های شهر آنان باقی است، گروهی دیگر، چنان شهر آنان زیر و رو شد که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است.

ای محمّد ! من هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنم بلکه آنان به خود ظلم و ستم کردند، سرمایه وجودی خویش را تباه کردند و پیامبران خود را دروغگو خواندند.

آن مردم بُت پرست بودند و از بُت های خود انتظار یاری داشتند، وقتی عذاب فرا رسید، آن بُت ها نتوانستند عذاب را از مردم دور کنند و جز نابودی بر آنان نیفزودند.

ای محمّد ! به بُت پرستان بگو که مجازات من این چنین است، وقتی مردم شهری ستمگر می شوند، آنان را مجازات می کنم، آری، مجازات من، دردناک و شدید است.

* * *

هود: آیه ۱۰۸ - ۱۰۳

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُود (۱۰۴) یَوْمَ یَأْتِ لَا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذ (۱۰۸)

تو سرگذشت عبرت انگیز مردمی را گفتی که به عذاب گرفتار شدند، این سرگذشت ها، علامت و نشانه ای است برای کسی که به روز قیامت ایمان دارد و از عذاب آن روز می ترسد، تو در روز قیامت، همه بندگان خود را زنده می کنی و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز، روز حضور همه بندگان توست.

از من می خواهی تا قیامت را دور نپندارم، تو قیامت را تا زمان معیّنی به تأخیر می اندازی و سرانجام فرا می رسد، در آن روز هیچ کس بدون اجازه تو نمی تواند سخنی بگوید.

آن روز مردم دو گروه می شوند: گروه بدبخت ها و گروه خوشبخت ها:

* گروه بدبخت ها: کسانی که بدبخت شده اند، به جهنّم می روند و در آنجا، ناله و فریاد بسیاری خواهند کرد. اهل جهنّم برای همیشه در آنجا خواهند بود مگر این که تو اراده کنی و آنان را از جهنّم نجات بدهی، تو هر کاری که اراده کنی، انجام می دهی.

* گروه خوشبخت ها: کسانی که خوشبخت شده اند، به بهشت می روند و از نعمت های آن بهره می برند، بهشت نعمتی پایدار برای آنان است. اهل بهشت برای همیشه در بهشت تو خواهند بود مگر این که تو چیز دیگری بخواهی.

ص:۳۴۱

* * *

لازم می بینم در اینجا چهار نکته را بنویسم:

* نکته اوّل: کسانی که در دنیا یکتاپرست بودند و به خدا ایمان داشتند امّا گناه و معصیت زیادی انجام داده اند، در روز قیامت به جهنّم می رونـد و در آنجا عـذاب می شونـد، امّا بعد از مدّتی، شایسـتگی عفو و بخشـش پیدا می کنند و از جهنّم بیرون می آیند و به بهشت می روند.

بهشت جایگاه های متعـدّدی دارد، وقتی آنان وارد بهشت می شونـد در جایگاهی پایین تر قرار می گیرنـد و هرگز با مؤمنان و دوستان خدا هم رتبه نمی شوند، جایگاه دوستان خدا، جایگاه ویژه ای است.(۱۶۰)

* نکته دوم: کسانی که در دنیا کافر بودنـد و حقّ را شـناختند و آن را انکار کردند، با پیامبران و دوسـتان خدا دشـمنی کردند، هرگز از جهنّم آزاد نمی شوند، آن ها برای همیشه در عذاب گرفتار خواهند بود.(۱۶۱)

* نکته سوم: کسانی که وارد بهشت شوند، هرگز از بهشت بیرون نمی آیند، این قانون خداوند است.

با توجّه به نکته بالا، بایـد بـدانیم که منظور از این سـخن در آیه ۱۰۸ چیست: «کسانی که خوشـبخت شده اند، برای همیشه در بهشت خواهند بود مگر این که خدا چیز دیگری بخواهد».

در این سـخن، خـدا می خواهد قدرت خود را بیان کند، این طور نیست که هر کس به بهشت برود، دیگر از دست خدا خارج شده است و خدا دیگر بر او قدرتی ندارد.

همه کسانی که در بهشت هسـتند و از آن نعمت ها اسـتفاده می کننـد، بنـده خدا هسـتند، خدا به همه آنان قدرت دارد، او می تواند در یک لحظه همه نعمت ها

را از آنان بگیرد.

* نکته چهارم:

منظور از جمله «تا زمانی که آسمان ها و زمین پابرجاست» چیست؟

در آیه ۱۰۷ این سخن آمده است: «کسانی که بدبخت شدند، تا زمانی که آسمان ها و زمین برپاست، در جهنّم خواهند بود»، در آیه ۱۰۸ هم چنین آمده است: «کسانی که سعادتمند شدند، تا زمانی که آسمان ها و زمین برپاست، در بهشت خواهند بود».

آسمان ها و زمین که روزی از بین می روند و نیست و نابود می شوند، آیا وقتی آسمان ها و زمین نابود شوند، اهل جهنّم از جهنّم بیرون می آیند و اهل بهشت هم از بهشت خارج می شوند؟

وقتی مطالعه بیشتری می کنم می فهمم که منظور از آسمان و زمین در اینجا، این آسمان و زمینی که الآن می بینم نیست، بلکه منظور آسمان و زمینِ آخرت است.

در سوره ابراهیم آیه ۴۸ چنین می خوانم: «روز قیامت، این زمین به زمین دیگر و آسمان ها به آسمان های دیگر تبدیل می شود».

خدا زمین و آسمان ها را در هم می پیچد و سپس روز قیامت فرا می رسد، بار دیگر زمین و آسمان ها را خلق می کند، آن زمین و آسمان ها دیگر نابود نمی شوند و همیشگی خواهند بود.

با توجّه به این نکته، اهل بهشت برای همیشه در بهشت خواهند بود و کافرانی که با دوستان خدا دشمنی کردند، برای همیشه در جهنّم خواهند بود.

ص:۳۴۳

هود: آیه ۱۱۳ – ۱۰۹

فَلَا تَـکُ فِی مِرْیَه مِمَّا یَعْبُـدُ هَؤُلَاءِ مَا یَعْبُـدُونَ إِلَّا کَمَا یَعْبُـدُ آَبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِـیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوص (۱۰۹) وَلَقَدْ آَتَیْنَا مُوسَـی الْکِتَـابَ فَـاخْتُلِفَ فِیهِ وَلَوْلَا کَلِمَهٌ سَـبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِـیَ بَیْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیب (۱۱۰) وَإِنَّ کُلًّا لَمَّا لَیُـوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمَـالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۱۱) فَاسْـتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَکَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِـیرٌ (۱۱۲) وَلَا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَمَا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ (۱۱۳)

هشت سال است که تو محمّد(صلی الله علیه وآله)را به پیامبری مبعوث کردی، او در این مدّت با مردم سخن گفت و آن ها را از بُت پرستی نهی کرد، در این مدّت، گروه کمی به او ایمان آورده اند.

بزرگان مکّه با او دشمنی می کنند و او را اذیّت و آزار می کنند، به او سنگ

پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند.

بعضی از مسلمانان وقتی زیادی جمعیّت کافران را می بینند، دلسرد می شوند، تو می خواهی قلب آنان را آرام کنی.

با محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین سخن می گویی:

* * *

ای محمّد ! بُت پرستان را نگاه کن، شکّ نکن که آنان به خاطر این بُت پرستی به عذاب گرفتار می شوند، آنان بُت هایی را می پرستند که پدران آنان قبلاً می پرستیدند، آنان از جهالت و نادانی پدران خود پیروی می کنند، من بهره آنان از عذاب را بی کم و کاست خواهم داد.

ای محمّد ! تو دوست داری که همه مردم ایمان بیاورند، امّا بدان که این سنّت من است، من انسان ها را با اختیار آفریدم و به آنان حقّ انتخاب دادم، همواره مؤمن و کافر وجود داشته است. موسی پیامبر من بود، به او کتاب تورات را دادم، امّا قوم او دچار اختلاف شدند، عدّه ای ایمان آوردند و عدّه ای هم کافر شدند.

من در مجازات دشمنان خود عجله نمی کنم، به آنان فرصت می دهم، اگر این قانون من نبود، من همه کافران را نابود می کردم.

ای محمّد ! بارها از تو خواسته ام تا بُت پرستان را از عذاب روز قیامت بترسانی، امّا آنان همواره در شکّ و تردیدند، اگر آنان به روز قیامت ایمان داشتند، دست از بُت پرستی برمی داشتند. در روز قیامت من سزای اعمال همه را به صورت کامل می دهم و آنان نتیجه کارهای خود را می بینند، من به همه اعمال آنان آگاهی دارم.

ای محمّد ! همان گونه که به تو گفته ام بر راه راست باش و در این راه،

استقامت کن ! عدّه ای هم که از بُت پرستی توبه کرده انـد و به دین تو ایمـان آورده انـد و همراه تو شـده انـد، آنان هم باید ایستادگی کننـد و از سختی ها نهراسند و هرگز نافرمانی مرا نکننـد که من آنچه را که شما انجام می دهیـد می بینم و به آن آگاهی دارم.

ای محمّـد ! به یارانت بگو که هرگز به بُت پرستانی که به خود و دیگران ظلم کردنـد، دلبستگی پیدا نکنند و آنان را دوست خود نگیرند و به آنان تکیه نکنند.

هر کس به بُت پرستان تکیه کنـد و آنـان را دوست خـود قرار دهـد، آتش کیفرِ بُت پرستان، او را فرا خواهـد گرفت، در روز قیامت، فرشتگانِ من، او را به سوی جهنّم خواهند برد در حالی که هیچ یار و یاوری نخواهد داشت.

* * *

هود: آیه ۱۱۴

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

«ای محمّـد ! نمـاز را اوّل و آخر روز بخوان، پاسی از شب گذشته نیز، نمـاز بخوان ! بـدان که خوبی ها، گناهان را از بین می برد، این که خوبی ها، گناهان را از بین می برد، پندی برای کسانی است که پندپذیرند».

* * *

اکنون به نماز صبح و مغرب و عشاء اشاره می کنی، از نماز در اوّل روز سخن می گویی که دو رکعت نماز صبح است، وقتی که سپیده از افق می زند و روز فرا می رسد، آن وقت، وقت نماز صبح است.

سپس از نماز در آخر روز سخن می گویی که سه رکعت نماز مغرب است، وقتی که خورشید غروب می کند و روز به پایان می رسد. تو دوست داری بندگانت در این دو وقت به یاد تو باشند.

بعد از آن از چهار رکعت نماز عشاء سخن می گویی، نماز در هنگامی که پاسی از شب گذشته است.

در سوره بقره آیه ۲۳۸ از چهار رکعت نماز ظهر سخن گفتی و پیامبر از چهار رکعت نماز عصر برای مسلمانان سخن گفت، این ها نمازهای پنج گانه ای هستند که بر هر مسلمان واجب است آن را بخواند، مجموع این نمازها، هفده رکعت می شود: نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

* * *

پیامبر با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بود، چشم پیامبر به شاخه ای افتاد که خشکیده بود و همه برگ های آن زرد شده بود. پیامبر از جا بلند شد و آن شاخه را گرفت و محکم تکان داد تا همه برگ های آن بر روی زمین ریخت.

سلمان نگاهی به پیامبر کرد، او می خواست بداند چرا پیامبر این کار را کرد، پیامبر فرمود:

___ ای سلمان ! چرا از علّت این کار من سؤال نمی کنی؟

___ ای پیامبر ! برایم بگو چرا چنین کردی؟

___ ای سلمان ! وقتی مسلمانی هنگام نماز وضو می گیرد و نمازهای پنج گانه خود را می خواند، گناهان او فرو می ریزند، همانگونه که برگ های این شاخه فرو ریخت.

بعـد از آن پیـامبر این آیه را برای سـلمان خوانـد: «بـدان که خوبی هـا، گناهان را از بین می برد...». آن روز سـلمان فهمیـد که نمازهای پنج گانه همان خوبی هایی هستند که گناهان را از بین می برند.

البتّه معلوم است اگر من حقّ کسـی را از بین ببرم مثلًا مال کسـی را به ناحق تصـرّف کنم، آن گناه با نماز خوانـدن از بین نمی رود، باید بروم و صاحب آن مال را راضی کنم.

* * *

هود: آیه ۱۱۵

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵)

اکنون بار دیگر از محمّد(صـلی الله علیه وآله)می خواهی تا در برابر سختی ها و مشکلات صبر کند که تو پاداش نیکوکاران را تبـاه نمی کنی، آنان نتیجه صبر خود را در این دنیا می بیننـد و در روز قیامت هم در بهشت تو جای می گیرنـد و از همه نعمت های آن بهره مند می شوند.

* * *

هود: آیه ۱۱۶

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّهٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶)

در این سوره، داسـتان کسـانی که به عـذاب گرفتار شدنـد را بیان کردی، تو پیامبران خود را برای هـدایت آنان فرسـتادی ولی فقط تعداد بسیار کمی ایمان آوردند و بیشتر آنان کفر ورزیدند، چرا که در میان آنان، افراد خردمند و

دانایی نبودند که مردم را از فساد و تبهکاری نهی کنند.

خردمنـدان آن ها هم به خود ظلم کردنـد و در پیِ کامجویی از لـذّت های دنیا بودنـد و به گناه آلوده شدند، آنان به جای آن که مردم را از زشتی ها نهی کنند، خودشان به زشتی ها آلوده شدند.

در هر جـامعه گروهی از خردمنـدان وجود دارنـد، تـا زمانی که آن خردمنـدان با مفاسـد جامعه مبارزه کننـد، جامعه به نابودی کشـیده نمی شود، امّا اگر خردمنـدان هم فاسـد بشوند و به گناه و فساد رو آورند، نابودی جامعه، حتمی است و آنان به عذاب گرفتار خواهند شد.

* * *

هود: آیه ۱۱۷

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷)

وقتی مردم شـهری نیکوکـار باشـند، هرگز آنان را عـذاب نمی کنی، این قانون توست: هیـچ گاه جامعه ای را برای ظلم و سـتم چنـد نفر نابود نمی کنی، وقتی که بیشتر افراد جامعه ای، به فساد و تباهی رو آوردنـد، آن وقت است که عـذاب می فرستی، تو ابتدا بندگان مؤمن خود را نجات می دهی و سپس تبهکاران را نابود می کنی.

* * *

هود: آیه ۱۱۹ – ۱۱۸

لَوْ شَـآءَ رَبُّكَ لَجَعَـلَ النَّاسَ أُمَّهً وَ حِـدَهً وَ لاَـ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلاَّـ مَـن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لِـذَ لِـكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ

ص:۳۴۹

أَجْمَعِينَ (۱۱۹).

اکنون با محمّد(صلی الله علیه وآله)چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! وقتی پیام مرا برای مردم بیان کردی، دیگر کار نداشته باش آنان ایمان می آورند یا نه، تو کار خودت را انجام بده، من انسان ها را آزاد آفریده ام، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می آورند یا کافر می شوند.

برای من هیچ مانعی وجود نداشت تا مردم را به اجبار، مؤمن قرار دهم، ولی ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند.

ای محمّد ! اگر من می خواستم (به اجبار) همه انسان ها را مؤمن قرار می دادم، امّا من چنین نخواستم، برای همین همیشه بین انسان ها اختلاف خواهد بود مگر گروهی که من آنان را مورد رحمت خود قرار دهم و آنان در مسیر حقّ اختلافی نخواهند داشت.

من بندگان خود را برای پذیرش رحمت و هدایت آفریده ام تا به سوی حقّ رهنمون شوند و ایمان بیاورند، امّا گروهی از آنان از حقّ سر باز می زنند و آن را انکار می کنند. این قانون من است: «هر کس حقّ را بشناسد و آن را انکار کند، جایگاه او جهنّم است»، من جهنّم را از کافران جن و انس، پر خواهم کرد.

* * *

هود: آیه ۱۲۰

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰)

حکایت پیامبران را برای محمّد(صلی الله علیه وآله)بازگو کردی تا قلب او را محکم و استوار

ص:۳۵۰

سازی، در این داستان ها، حقایقی برای تو روشن و واضح می شود.

همچنین این داستان ها برای کسانی که به تو ایمان آورده اند، پند و تذکّر است، آنان با شنیدن این آیات به فکر فرو می روند و تلاش می کنند فریب دسیسه های شیطان را نخورند.

* * *

هود: آیه ۱۲۲ – ۱۲۱

وَ قُل لِّلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَی مَکَانَتِکُمْ إِنَّاعَ_مِلُونَ (۱۲۱) وَ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ (۱۲۲)

درست است که امروز یاران و پیروان محمّد۹ کم هستند و دشمنان، او را اذیّت و آزار می کنند، امّا تو به او وعده دادی که او را بر دشمنانش پیروز گردانی، روزی فرا می رسد که همین کسانی که پیامبر را آزار می دهند و مسلمانان را شکنجه می کنند با شمشیر مسلمانان کشته شوند.

از محمّد(صلی الله علیه وآله)می خواهی تا به بُت پرستان چنین بگوید: «هر چه قدرت و توان دارید، انجام دهید، ما هم قدرت خود را به کار خواهیم گرفت، شما در انتظار باشید، ما هم منتظر هستیم».

این سوره، تقریباً سه سال قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکّه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکّه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود

عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکّه کشته شدند، ابوجهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابوجهل همان کسی است که بر سرِ پیامبر، خاکستر می ریخت و مسلمانان را شکنجه می داد.

تقریباً شش سال بعد از این آیه، تو بزرگان مکّه را عذاب نمودی، تو به بُت پرستان گفتی که منتظر عذاب بمانند، این انتظار بیش از شش سال طول نکشید.

* * *

هود: آیه ۱۲۳

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

در پایان سوره به محمّد(صلی الله علیه وآله)یادآوری می کنی که اسرار پنهان جهان در دست توست و همه کارها به سوی تو بازمی گردد، از او می خواهی که فقط تو را بپرستد و به تو توکّل نماید که تو به همه اعمال بندگانت آگاهی داری، تو او را در مقابل دشمنانش یاری می کنی و هرگز او را تنها نمی گذاری.(۱۶۲)

ص:۳۵۲

۱. صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاه و القیام: الکافی ج ۷ ص ۵۱، نهج البلاغه ج ۳ ص ۷۶، دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۴۹، تهذیب الاحکام ج ۹ ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۴۸.

۲. شاهت الوجوه فبعث الله ریاحاً تضرب...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۶۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۳، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۵۷، البرهان ج ۲ ص ۶۵۶، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳۳.

۳. فاخبرهم ان العیر قد جازت: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۵۸، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۷۴، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۴۷، البرهان ج ۲ ص ۶۵۰، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۲۴

۴. اللهم انصر اعلی الجندین افضل الدینین...: تفسیر جوامع الجامع ج ۲ ص ۱۴، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۸، زاد المسیر ج ۳ ص ۲۲۸، تفسیر الرازی ج ۱۵ ص ۱۴۲، السیره الحلبیه ج ۲ ص ۴۱۸، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۴۱۸.

۵. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۹۸، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۴۴۸، روض الجنان وروح الجنان ج ۹ ص ۷۹، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۴۳۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۸، البرهان ج ۴ ص ۲۸۴، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۱۴، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۴۱، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۵۶، معالم التنزیل ج ۲ ص ۲۴۰، الکشاف ج ۲ ص ۱۵۱، تفسیر الرازی ج ۱۵ ص ۱۴۳، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۹۸، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۴۶۷، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۷۶، فتح القدیر ج ۲ ص ۲۹۸، تفسیر الآلوسی ج ۹ ص ۱۸۸.

۶. نحن صمّ بکم عما جاء به محمد: تفسیر جوامع الجامع ج ۲ ص ۱۶، البرهان ج ۲ ص ۶۶۴، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۴۱، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۷۶، فتح القدیر ج ۲ ص ۲۹۸.

۷. لیس فی القرآن آیه (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) إلا فی حقنا: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الانوار ج ۳۷ ص ۳۳، البرهان ج ۱ ص ۳۵۷.

۸. فانّ اتّباعکم ایّاه و ولایته أجمع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۷۱، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۹، البرهان ج ۲ ص ۶۶۴، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۴۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۱۰.

۹. إنّ رسول الله أتی الناس وهم یعبدون الحجاره والصخور والعیدان...: کتاب الغیبه للنعمانی ص ۳۰۷.

۱۰. فاختارت خمسه عشر رجلاً من خمسه عشر بطناً...: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۷۲؛ فناموا حول حجره رسول الله...: تفسیر القمّی ج۱ ص ۲۷۵، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۹۶، البرهان ج ۲ ص ۶۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۴۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۵۰.

۱۱. فلمّا أصبحت قریش وأتوا إلی الحجره وقصدوا...: تفسیر القمّی ج۱ ص ۲۷۵، تفسیر الصافیج ۲ ص ۲۹۶، البرهان ج ۲ ص ۶۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۴۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۵۰؛ فلم یبرحوا کذلک حتّی أصبحوا، فقام علی من الفراش...: بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۹، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۱۰۰، المنتظم فی تاریخ الأُمم والملوک ج ۳ ص ۴۹، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۲۱۷، عیون الأثر لابن سیّد الناس ج ۱ ص ۲۳۵، السیره النبویه لابن کثیر ج ۲ ص ۲۳۰، سبل الهدی والرشاد ج ۳ ص۲۳۳، السیره الحلبیه ج ۲ ص ۱۹۳.

۱۲. وجعل جبرئیل یقول: بخ بخ من مثلک یا بن أبی طالب والله یباهی بک الملائکه...: الأمالی للطوسی ج ۱ ص ۴۶۴، مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۳۳۹، سعد السعود ص۲۱۶، المحتضر ص ۸۱، الجواهر السنیه ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۹، ۶۴.

۱۳. ان الله بعثنی ان اقتل جمیع ملوک الدنیا: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۷۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۹۸، البرهان ج ۲ ص ۶۸۳، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۱۰.

۱۴. إنّ القتال مع غیر الإمام المفروض طاعته حرام مثل المیته والدم ولحم الخنزیر: الکافی ج ۵ ص ۲۳، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۳۴، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۲۳۹، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۳ ص ۴۸، تذکره الفقهاء ج ۹ ص ۱۹، منتهی المطلب ج ۲ ص ۹۰۰، الوافی ج ۱۵ص ۷۸، جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۱۱.

۱۵. ثم استعملوا فی کل مظفور من جهه العدی و غیره: مفردات الفاظ القرآن ص ۶۱۵.

۱۶. عن الخمس فقال فی کل ما افاد الناس: الکافی ج ۱ ص ۵۴۵، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۵۰۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۸ ص ۵۴۶، البرهان ج ۲ ص ۶۹۰.

۱۷. فما کان لله فهو لرسوله یضعه حیث شاء...: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۴۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۶۶، البرهان ج ۲ ص ۶۴۳، الحدائق الناضره ج ۱۲ ص ۴۷۳، جواهر الکلام ج ۳۸ ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۲۱۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۸ ص ۵۹۱.

۱۸. آل عمران، آیه ۱۳.

۱۹. (فَلَمَّا جَآءَهُم)، أی هؤلاء الیهود (مَّا عَرَفُواْ) من نعت محمّد وصفته...: بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ و ج ۹۱ ص ۱۰، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۵۳، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۵۸.

۲۰. وکانت الأوس والخزرج ابنا حارثه بن ثعلبه أهل عزّ ومنعه فی بلادهم... یوم بِعاث: تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۳۷ .

۲۱. فالذین الّف بین قلوبهم هم الأنصار: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۷۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۷۰۹، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۶۵، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۰۸.

۲۲. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۱۶۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۴روض الجنان وروح الجنان ج ۹ ص ۱۴۷، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۴۴۹، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۱۶، البرهان ج ۲ ص ۷۲۰، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۷۳، جامع البیان ج ۱۰ ص ۷۴، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۳۵، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۷۵، تفسیر

السمعانی ج ۲ ص ۲۸۳، معالم التنزیل ج ۲ ص ۲۶۴، الکشاف ج ۲ ص ۱۷۰، زاد المسیر ج ۳ ص ۲۶۳، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۱۲۴، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۵، تفسیر الآلوسی ج ۱۰ ص ۳۹.

۲۳. للاطّلاع أكثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۱۶۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۴روض الجنان وروح الجنـان ج ۹ ص ۱۴۷، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۴۴۹، التفسـیر الصافی ج ۲ ص ۳۱۶، البرهان ج ۲ ص ۷۲۰، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۷۳، جامع البیان ج ۱۰ ص ۷۴، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۳۵، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۷۵، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۸۳، معالم التنزیل ج ۲ ص ۲۶۴، الکشاف ج ۲ ص ۱۷۰، زاد المسیر ج ۳ ص ۲۶۳، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۱۲۴، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰۵، تفسیر الآلوسی ج ۱۰ ص ۳۹.

۲۴. فبعث رسول الله امیرالمومنین فی طلب ابی بکر فلحقه بالروحـاء: تفسـیر القمی ج ۱ ص ۲۸۲، البرهان ج ۲ ص ۷۲۹، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۹۲.

۲۵. امّا ان یکون قـد ظهر من المشـرکین خیـانه و نقض فامر الله سـبحانه بان ینبـذ الیهم عهـدهم: مجمع البیان ج ۵ ص ۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۶۵.

۲۶. یعنی بالمؤمنین الائمه لم یتخـذوا الولائج من دونهم: الکافی ج ۱ ص ۴۱۵، البرهان ج ۲ ص ۷۴۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۲۶، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۹۲.

۲۷. فمعکم معکم لا مع عدوّکم، آمنت بکم، وتولّیت آخرکم...: من لا یحضـره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۲۸. إنّ القتـال مع غیر الإمـام المفروض طـاعته حرام مثـل المیته: الکـافی ج ۵ ص ۲۳، تهـذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۳۴، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۴۵، بحـار الأنوار ج ۵۸ ص ۲۳۹، جامع أحادیث الشـیعه ج ۱۳ ص ۴۸، تـذکره الفقهاء ج ۹ ص ۱۹، منتهی المطلب ج ۲ ص ۹۰۰، الوافی ج ۱۵ص ۷۸، جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۱۱.

۲۹. الخیر کلّه فی ذلـک الزمان یقوم قائمنا: الغیبه ص ۲۱۳، یفرح به أهل السماء والأرض ، والطیر فی الهواء ...: الملاحم والفتن ص ۲۸۱، اسـمه اسمی یملأ الأرض عدلاًوقسطاً...: فتح الباری ج ۱۳ ص ۱۸۵، المعجم الصغیر ج ۲ ص ۱۴۸، صحیح ابن حبّان ج ۱۵ص ۲۳۸، المعجم الأوسـط ج ۴ ص ۲۵۶، تفسـیر الرازی ج ۲ ص ۲۸، الجرح والتعـدیل ج ۲ ص ۴۹۴، تاریخ بغدادج ۱ ص۳۸۷، سیر أعلام النبلاء ج ۵ ص ۱۱۶.

۳۰. لا یجد الرجل منکم یومئذ موضـعاً لصدقته ولا لبرّه : الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، یطلب الرجل منکم من یصلـه...: الإرشـاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحـار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷، یحسن حـال عـامّه النـاس... لا یُعصـی الله فی أرضه...: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۲۸.

۳۱. إذا قام القائم ، يأمر الله الملائکه بالسلام علی المؤمنین...: دلائل الإمامه ص ۴۵۵.

۳۲. فإذا قام القائم أخرج الخمسه والعشرین حرفاً فبثّها فی الناس...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۱۷، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۳۳. لیرفع عن الملل والأدیان الاختلاف ، ویکون الدین کلّه واحداً...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴.

۳۴. فلا تمنع السماء شیئاً من قطرها ، ولا الأرض شیئاً من نباتها: الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۲، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۱۴، الکامل ج ۳ ص ۹۹، تذکره الحفّاظ ج ۳ ص ۸۳۸، تاریخ ابن خلدون ج ۱ ص ۸۰۸، یؤذَن للسماء فی القطر ، ویؤذَن للأرض فی النبات : الجامع الصغیر ج ۲ ص ۱۳۵، فوائد العراقیین ص ۴۴، عن أمیر المؤمنین: لأنزلت السماء قطرها ، ولأخرجت الأرض نباتها: تحف العقول ص ۱۱۵، الخصال ص ۶۲۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۶.

ص:۳۵۵

۳۵. والحُرُم منها، هی: رجب و ذوالقعده و ذوالحجه... دیناً قیما...: الغیبه للنعمانی ص ۸۹، البرهان ج ۲ ص ۷۷۳.

۳۶. خذ علی طریق ثور، وهو جبل علی طریق منی له سنام کسنام الثور. فدخل الغار...: تفسیر القمّی ج۱ ص ۲۷۵، تفسیر الصافیج ۲ ص ۲۹۶، البرهان ج ۲ ص ۶۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۴۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۵۰، والله لقد صدقنا الذی کان حدّثنا به: بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۹، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۱۰۰، المنتظم فی تاریخ الأُمم والملوک ج ۳ ص ۴۹، البدایه والنهایه ج ۳ ص ۲۱۷، عیون الأثر لابن سیّد الناس ج ۱ ص ۲۳۵، السیره النبویه لابن کثیر ج ۲ ص ۲۳۰، سبل الهدی والرشاد ج ۳ ص۲۳۳، السیره الحلبیه ج ۲ ص ۱۹۳.

۳۷. بخ بخ من مثلک یا بن أبی طالب والله یباهی بک الملائکه...: الأمالی للطوسی ج ۱ ص ۴۶۴، مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۳۳۹، سعد السعود ص۲۱۶، المحتضر ص ۸۱، الجواهر السنیه ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۹، ۶۴.

۳۸. وخشی ان أبی قحافه ان یدل القوم علیه: الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف ص ۴۱۰.

۳۹. (ثانی اثنین اذ هما فی الغار)، قال: وما لهم فی ذلک؟... فانزل الله سکینته علی رسوله: الاحتجاج ج ۲ ص ۱۴۵، مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۲۹۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۳ ص ۱۶۶، الغدیر ج ۶ ص ۳۰۵، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۸۹.

۴۰. نزل بایّاک اعنی و اسمعی یا جاره، خاطب الله تعالی بذلک...: التوحید ص ۷۴، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۵۹.

۴۱. أربعه لا ینظر الله إلیهم یوم القیامه: عاقّ، ومنّان، ومکذّب بالقدر...: الخصال ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ص ۸۷، وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۳۳۵.

۴۲. به این مثال توجّه کنید: وقتی در جاده رانندگی می کنی، پلیس راه می تواند جلو تو را بگیرد وبگوید: چرا با سرعت زیاد رانندگی کردی؟ امّا حق ندارد سؤال کند چرا مثلا ماشین تو، خارجی نیست، پلیس راه فقط حق دارد از چگونگی رانندگی تو سؤال کند نه از نوع ماشین تو که آیا گرانقیمت است یا ارزان قیمت. سؤال در مورد چگونگی رانندگی، سؤال از عمل ورفتار توست وپلیس راه می تواند از آن سؤال کند.

۴۳. یقول الله تعالی للعبد: لم عصیت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زنیت؟ فهذا فعل العبد...: بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹؛ سألهم عمّا عهد إلیهم ولم یسألهم عمّا قضی علیهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، کنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.

۴۴. ولا الذین لایبالون بما صنعوا من اموال الناس: مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۱۲۹، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۶۰، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۹۴.

۴۵. إنَّما وضعت الزَّکاه اخْتباراً للْأغنیاء و معونه للفقراء...: من لاحضره الفقیه ج ۲ ص ۷، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۱۲، جامع

أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۳۳، جواهر الکلام ج ۱۵ ص ۷، الحدائق الناضره ج ۱۲ ص ۱۱.

۴۶. روض الجنان وروح الجنان ج ۹ ص ۲۹۰، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۹، ۴۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۲ ص ۸۱۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۴۲، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۷۳، تفسیر الثعلبی ج ۵ ص ۶۹، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۳۲۸، معالم التنزیل ج ۲ ص ۳۱۱، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۱۵۸، تفسیر البحر المحیط ج ۵ ص ۷۲، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۵۸.

۴۷. ودعا أمیرَ المؤمنین فرقی معه حتّی قام عن یمینه...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷.

۴۸. من أولی بکم مِن أنفسکم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثمّ قال ثانیه...: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۳۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص

ص:۳۵۶

۴۹. اللهم وال من والاه و عاد من عاده: بصائر الـدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافى ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال الـدين ص ۲۷۶، معـانى الأخبار ص ۶۵، من لايحضـره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحـف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتاب الغيبه للنعمانى ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذى ج ۵ص ۲۹۷، المستدرک للحاكم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائـد ج ۷ ص ۱۷، تحفه الأحوذى ج ۳ ص ۱۳۷، مسـند أبى يعلى ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسـط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۷۹، التمهيد لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرايه ج ۱ ص ۴۸۴، كنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسير الثعلبى ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.

۵۰. أوصلوا البيعه والمصافقه ثلاثاً...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷.

۵۱. والله محمّد لأحمق إن كان يرى أنّ الأمر يسـتقيم لعلىّ من بعده!: تفسـير العيّاشى ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص۲۴۳.

۵۲. اكتم علينا، فإنّ لكلّ جِوار أمانهً، فقال لهم: ما هذا من جِوار الأمانه...: المصادر السابقه.

۵۳. ثمّ مضى حتّى أتى رسول الله وعلىّ إلى جانب مُحتَب بحمائل سيفه...: المصادر السابقه.

۵۴. عَقَبه هَرشَى إلى ذات الأصافر ميلان، ثمّ إلى الجُحفَه، وليس بين الطريقين إلاّ ميلين: معجم ما استعجم ج ۳ ص ۹۵۴.

۵۵. قعـدوا له فى العقبه وهى عقبه اَرشَـى (هَرشَـى) بين الجُحفَه والأبواء...: تفسـير القمّى ج ۱ ص ۱۷۴، بحـار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۳۲; اتّفقوا على أن يَنفِروا بالنبىّ ناقتَهُ على عقبه هَرشَى: بحار الأنوار ح ۲۸ ص ۹۷.

۵۶. والرأى أن نقتل محمّداً قبل أن يدخل المدينه... فقعد سبعه عن يمين العقبه...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۹.

۵۷. تفقهوا فى الحلال و الحرام و الا فانتم اعراب: المحاسن ج ۱ ص ۲۲۷ بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۱۴، الفصول المهمه ج ۱ ص ۱۸۷.

۵۸. ترجمه هـاى هـاى: آيـتى، ارفـع، اشـرفى، الهى قمشه اى، انصاريـان، برزى، ترجمه الميزان، ترجمه جوامع الجـامع، حلبى، رضـايى، رهنمـا، روان جاويـد، روشـن، روض الجنـان، طـاهرى، كـوثر، معزى، بروجردى، پاينـده، پورجـوادى، تفسـير آسـان، خسـروى، خواجوى، رضايى، سراج، عاملى، شعرانى، فولادوند، كاوپانيور، گرمارودى، مجتبوى، مشكينى، مصباح زاده، مكارم شيرازى، ياسرى، صفارزاده، مخزن العرفان، نور، ياسرى.

۵۹. خيثمه بن عبد الرحمن الجعفى: رجال الطوسى ص ۱۳۳، راجع: رجال النجاشى ص ۱۱۰.

۶۰. عسی من الله واجب و انّما نزلت فی شیعتنا المذنبین: تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۰۶، مجمع البیان ج ۳ ص ۱۴۵، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۶، ۱۰۹، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۷۱، البرهان ج ۲ ص ۸۳۷، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳.

۶۱. ابعث لنا ابالبابه نستشیره فی امرنا...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۰۳، نور الثقلین ج ۲ ص ۲۵۸، البرهان ج ۲ ص ۸۳۵، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۹۴.

۶۲. امر رسول الله منادیه فنادی فی الناس... فرض علکیم الزکاه: الکافی ج ۳ ص ۴۹۷، من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۳، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۹، جامع أحادیث الشیعه ج ۸ ص ۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۷۱، البرهان ج ۲ ص ۸۳۱، جواهر الکلام ج ۱۵ ص ۴۱۷.

۶۳. کان أبی اذا تصّدق بشیء وضعه فی ید السائل: الکافی ج ۴ ص ۹، ثواب الاعمال ص ۱۴۴، تهذیب الاحکام ج ۴ ص ۱۰۵، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۰۷، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۱۲۵، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۰۷، البرهان ج ۲ ص ۸۳۷، نور الثقلین

ج ۲ ص ۲۶۱، الجامع للشرایع ص ۱۴۶، منتهی المطلب ج ۸ ص ۱۸، الوافی ج ۱۰ ص ۴۰۳، الحدائق الناضره ج ۱۲ ص ۱۰.

۶۴. جهت اطلاع از آثار وبرکات صـدقه مراجعه کنیـد به: الکافی ج ۴ ص ۸، دعائم الإسلام ج ۲ ص ۳۳۱، ثواب الأعمال ص ۱۴۲، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۱۷۶.

۶۵. تبسّـمک فی وجه أخیک لک صدقه: سنن الترمذی ج ۳ ص ۲۲۸، صحیح ابن حبّان ج ۲ ص ۲۲۱، الجامع الصغیر ج ۱ ص ۴۹۷، کنز العمّـال ج ۴۱۰۶، الکامـل لابن عـدی ج ۵ ص ۲۷۵، میزان الاعتـدال ج ۳ ص ۹۲، عـن ابن عمر عن رسـول الله: ان تبسمک فی وجه اخیک یکتب لک صدقه: مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۳۴، الدرّ المنثور ج ۱ ص ۳۵۶،

۶۶. ولا رآنی إلّا تبسّم فی وجهی: مسـند أحمد ج ۴ ص ۳۵۸، صحیح البخاری ج ۷ ص ۹۴، صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۵۷، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۶، سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۴۳.

۶۷. کان علیه السـلام یقبّل یده عند الصدقه، فسُـئل عن ذلک...: عدّه الداعی ص ۵۹، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۳۳، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۱۳۴، جامع أحادیث الشیعه ج ۹۳ ص ۱۳۴.

۶۸. ان أعمـالکم لتعرض علیّ فی کـل یـوم و لیله: الکـافی ج ۱ ص ۲۱۹، بصائر الـدرجات ص ۴۴۹، وسائل الشـیعه ج ۱۶ ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۴۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۳ ص ۳۰۶، البرهان ج ۲ ص ۸۳۹، نور الثقلین ج ۲ ص ۲۶۴.

۶۹. أمـا علمت أنّ بطنهـا منزلٌ قـد سـکنته، وأنّ حجرهـا مهـدٌ قـد غمزته، وثـدیها وعـاءٌ قـد شـربته؟ بصـائر الـدرجات ص ۲۶۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۷۲۹.

۷۰. دخلو الاسـلام فوحّدوا.... ولم یعرفوا الایمان بقلوبهم: تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۶۵، البرهان ج ۲ ص ۸۴۵، نور الثقلین ج ۲ ص ۲۶۵.

۷۱. السـائحون و هم الصائمون: الکافی ج ۵ ص ۱۵، تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۱۳۰، وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۳۵۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۸۱، البرهان ج ۲ ص ۸۵۳، نور الثقلین ج ۲ ص ۲۷۱.

۷۲. آذر کان عم إبراهیم، فأما أبوه فتارخ بن ناخور، وسمی العم...: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، کما انه ذکر نسب ابراهیم کذا: ابراهیم بن تـارخ راجع: منـاقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحـار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنـان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسیر المحیط ج ۱ ص ۵۳۶، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الکامل فی التاریـخ لابن الاثیر ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبیاء لابن کثیر ج ۱ ص ۱۶۷.

۷۳. قال: الاواه الـدعّاء: تفسیر القمّی ج ۱ ص ۳۰۶ ، التفسـیر الصافی ج ۲ ص ۳۸۳ ، تفسـیر نـور الثقلین ج ۲ ص ۲۷۵ ، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۲۹۰.

۷۴. عن قول الله عزّ وجـلّ: (اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّـدِقِینَ)، قـال: إیّانـا عنی: الکافی ج ۱ ص ۲۰۸، بصائر الدرجات ص ۵۱،

دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۹۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۳۸۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۲۸۰.

۷۵. السلام على أئمّه الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوى النهى، وأُولى الحجى...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا ـ يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۷۶. جلوس ساعه عند العلماء أحبّ إلى الله من عباده ألف سنه...: عدّه الداعى ص ۷۵، بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۶ ص ۲۳۶.

ص:۳۵۸

۷۷. مرحباً بک یا عبـدی، أتـدری أیّ منزله تطلب؟ وأیّ درجه تروم؟ تضاهی ملائکتی المقرّبین...: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۰ و ج ۲۲ ص ۳۴۰.

۷۸. مَن خرج من بیته لیلتمس باباً من العلم لینتفع به ویعلّمه غیره: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۷.

۷۹. إنّ القائم یلقی فی حربه ما لم یلق رسول الله...: کتاب الغیبه للنعمانی ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۸۰. قرّاء القرآن، فقهاء فی الدین، قد قرحوا جباههم، وشمّروا ثیابهم...: دلائل الإمامه ص ۴۵۵.

۸۱. للاطّلاع أکثر علی تفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۳۲۹، تفسیر مجمع البیان ج ۵ ص ۱۴۶، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۰ ص ۷۳، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۵۰۰، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۸۶، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۳۶۳، زاد المسیر ج ۳ ص ۳۵۴، تفسیر الرازی ج ۱۶ ص ۲۳۷، تفسیر البحر المحیط ج ۵ ص ۱۱۶.

۸۲. ان معنی قـدس صـدق شـفاعه محمـد صـلی الله علیهوآله: مجمع البیان ج ۵ ص ۱۵۳، بحـار الأنوار ج ۲۴ ص ۴۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۹۳، البرهان ج ۳ ص ۱۲.

۸۳. سـألتُ أبـا عبـد الله عن قول الله عزّ وجلّ: سـبحان الله، ما یعنی به؟ قال: تنزیهه: الکافی ج ۱ ص ۱۱۸، التوحید للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷.

۸۴. وَ ءَاخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَـــلَمِینَ : کلمه آخر در اینجـا به معنای سـخن دیگر است، نه آخرین سـخن. البته در ترجمه های زیر «آخر دعواهم» به مفهوم آخرین سـخن ترجمه شده است: الهی قمشه ای، آیتی، احسن الحدیث، ارفع، اشـرف، انصاریان، برزی، بروجردی، پاینده، پور جوادی، حلبی، خسـروی، رضایی، روان جاوید، روشن، روض الجنان، سراج، شعرانی، ظاهری، عاملی، فولادوند، فیض الاسـلام، کاوپانپور، گرمارودی، مجتبوی، مجد، مشـکینی، مصـباح زاده، مکارم، نور، یاسری، انصاری، صفارزاده.

۸۵. انعام آیه ۷۱، انبیا آیه ۶۷

۸۶. قال: بل کانوا ضـلالاً، کانوا لا مؤمنین، ولا کافرین، ولا مشـرکین ومنذرین: تفسـیر العیّاشی ج ۱ ص ۱۰۴، البرهان ج ۱ ص ۴۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۰۸، تفسیر کنز الدقائق ج ۱ ص ۲۰۸، ذلک أنّ قابیل توعّده بالقتل کما قتل أخاه هابیل، فسار فیهم بالتقیّه والکتمان، فازدادوا کلّ یوم ضلاله، حتّی لم یبق علی الأرض معهم إلّا من هو سلف...: تفسیر الصافی ج ۱ ص ۲۴۴، البرهان ج ۱ ص ۴۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۰۸.

۸۷. هو الطریق إلی معرفه الله عزّ وجلّ، وهما صـراطان: صـراط فی الـدنیا، وصـراط فی الآخره، فأمّا الصـراط الذی فی الدنیا، فهو الإمام المفترض الطاعه...: معانی الأخبار ص ۳۲، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۷، تفسیر الصافی ج ۱ ص۸۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۱، تفسیر المیزان ج ۱ ص ۴۱، غایه المرام ج ۳ ص ۴۶; ونحن الصراط المستقیم، ونحن عیبه علمه: معانی الأخبار ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲.

۸۸. اما الزياده فالدنيا، ما اعطاهم الله فيها لم يحاسبهم...: نور الثقلين ج ۲ ص ۳۰۱، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۰۰.

۸۹. لا تصحبه الأوقات، ولا تضمنه الأماكن، ولا تأخذه السنات، ولا تحدّه الصفات: التوحيد للصدوق ص ۳۴، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۸ و ج ۵۴ ص ۴۳، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۹.

۹۰. سوره فصّلت، آيه ۲۱ و ۲۲.

۹۱. إنّ الإمامه هى منزله الأنبياء، وإرث الأوصياء، إنّ الإمامه خلافه الله وخلافه الرسول...: الكافى ج ۱ ص ۲۰۰، الأمالى للصدوق ص ۷۷۵، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۹۷، معانى الأخبار ص ۹۸، تحف العقول ص ۴۳۹، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۲۳.

۹۲. قد زنى فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلّى الله عليهوآله فرُجم وكان قد أحصن: سنن أبى داوود ج ۲ ص

۳۳۸، وراجع: عمده القاری ج ۲۳ ص ۲۹۲; فی المجنونه التی أمر برجمها... فی التی وضعت لستّه أشهر، فأراد عمر رجمها...: الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۰۲.

۹۳. فقلت والجمع یسمعون: ألا أکبرنا سنّاً وأکثرنا لیناً: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۱ .

۹۴. انعام، آیه ۲۷.

۹۵. الاقرار بنبوه محمد صلی الله علیهوآله... خیر مما یجمع هولاء فی دنیاهم: تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۲۴، الوافی ج ۳ ص ۸۹۴، بحار الأنوار ج ۳۵ ۴۲۵، تفسیر ابی حمزه الثمالی ص ۱۹۸، البرهان ج ۳ ص ۳۵، نور الثقلین ج ۲ ص ۳۰۸.

۹۶. ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح...یصوم النهار ویقوم اللیل فی ذلک المکان...: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۲۶; ثمّ لم یوالک یا علیّ، لم یشمّ رائحه الجنّه ولم یدخلها: المناقب للخوارزمی ص ۶۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۲، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدیر ج ۲ ص ۳۰۲، و ج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفی ص ۱۵۳.

۹۷. من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه: وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۶ ص ۵۶، الغدیر ج ۱۰ ص ۱۲۶

۹۸. ثمّ ینادی مناد من تلقاء العرش: أین النبیّ الأُمّی...فلا یبقی أحد یومئذ کان محبّنا...: الأمالی للمفید ص ۲۹۰، الأمالی للطوسی ص ۶۷، تفسیر فرات ص ۲۵۹، بشاره المصطفی ص ۲۰، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۷.

۹۹. مائده: آیه ۱۰۳

۱۰۰. فقال ابن زیاد : کیف رأیت صُنع الله بأخیک وأهل بیتک؟ فقالت : ما رأیت إلّا جمیلا، هؤلاء قومٌ کتب الله علیهم القتل ...: مثیر الأحزان، ص ۹۰; بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵; الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲ .

۱۰۱. یا عقبه ، لا یقبل الله من العباد یوم القیامه إلا هذا الذی أنتم علیه...: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، الکافی ج ۳ ص ۱۲۹، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۲.

۱۰۲. یُستکره المؤمن علی خروج نفسه ؟... إنّ المؤمن إذا حضرته الوفاه حضر رسول الله صلّی الله علیهوآله وأهل بیته...: تفسیر الفرات ص ۵۵۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۲.

۱۰۳. لأنا أرفق به من والد رفیق، وأشفق علیه من أخ شفیق، ثمّ قام إلیه ملک الموت فیقول: یا عبد الله ، أخذت فکاک رقبتک ...: تفسیر الفرات ص ۵۵۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۲.

۱۰۴. أمّـِا ما كنت تحـذر فقـد آمنک الله منه، وأمّا ما كنت ترجو فقـد أتاک الله به، افتـح عينيک فانظر إلى ما عنـدک...: تفسـير الفرات ص ۵۵۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۲.

۱۰۵. للاطّلاع أكثر لتفسـير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسـير القرآن ج ۵ ص ۴۰۱، تفسـير مجمع البيان ج ۵ ص ۲۰۳، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۰ ص ۱۶۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۵۱۸، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۱۰، البرهان ج ۳ ص ۳۷، تفسير نـور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۱، جـامع البيان ج ۱۱ ص ۱۷۳، تفسـير السمرقندى ج ۲ ص ۱۲۳، تفسـير الثعلبى ج ۵ ص ۱۳۷، تفسير السمعانى ج ۲ ص ۳۹۳، زاد المسـير ج ۴ ص ۳۸، تفسـير الرازى ج ۱۷ ص ۱۲۵، تفسـير البيضاوى ج ۳ ص ۲۰۶، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۱۷۲، تفسير الآلوسى ج ۱۱ ص ۱۵۰.

۱۰۶. ثمّ اتّخـذوا العزّى، وسُـمّى بها عبد العزّى بن كعب، وكان الذى اتّخذها ظالم بن أسـعد: خزانه الأدب ج ۴ ص ۱۱۶ و ص ۲۰۹;

ص:۳۶۰

كانت العزّى أحدث من اللاّت، وكان الذى اتّخذه ظالم بن سعد بوادى نخله...: فتح البارى ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبى ج ۱۷ ص ۹۹، فكـان أقـدمها مناه، وسُـمّيت العرب عبـد مناه وزيـد مناه، وكان منصوباً على ساحل البحر، وكانت العرب جميعاً تعظّمه: خزانه الأدب ج ۷ ص ۲۰۸ و راجع: فتح البارى ج ۳ ص ۳۹۹، عمـده القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفه الأحوذى ج ۸ ص ۲۴۲، التمهيد لابن عبد البرّ ج ۲ ص ۹۸، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۲۷۲.

۱۰۷. الحمـد لله الذى لم يلد فيورّث، ولم يولد فيُشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمّه للحرّ العاملى ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷.

۱۰۸. ثم بعث منهم النبيين فـدعوهم الى الاقرار بـالله... كـان التكـذيب ثمَّ: الكافى ج ۱ ص ۴۳۷، علل الشـرايع ج ۱ ص ۱۱۸، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۴، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۴، التفسير الصافى ج ۲ ص ۲۲۲، البرهان ج ۲ ص ۵۶۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۵۳.

۱۰۹. كـان بين قول الله عز وجل: (قـد اجيب دعوتكما) و بين اخـذ فرعون، اربعون عاماً: الكافى ج ۲ ص ۳۵۵، الوافى ج ۹ ص ۱۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۰ ص ۳۷۵، البرهان ج ۳ ص ۴۹.

۱۱۰. قال: يا ربِّ، البحر امامهم، قال: امضِ، فانى آمره...: تفسير القمى ج ۱ ص ۳۱۵، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۱۷، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۱۶.

۱۱۱. (فَلَمَّا جَآءَهُم)، أى هؤلاء اليهود (مَّا عَرَفُواْ) من نعت محمّدصلى الله عليهوآله وصفته، (كَفَرُواْ بِهِ)...: بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ و ج ۹۱ ص ۱۰، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۵۳، تفسير الصافى ج ۱ ص ۱۵۸.

۱۱۲. واقـام روبيل مع قومه فى قريتهم، حتى اذا دخل عليهم شوّال، صـرخ روبيل باعلى صوته...: تفسـير العيّاشـى ج ۲ ص ۱۳۲، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۲۳، البرهان ج ۳ ص ۶۱، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۲۴، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۹۵.

۱۱۳. كم غاب يونس عن قومه حتى رجع اليهم...: تفسير العيّاشى ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۹۸، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۲۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۲۷.

۱۱۴. و لـو فعلـت ذلـك بهم لم يسـتحقوا منى ثواباً و لا مـدحا، لكنى اريـد ان يومنـوا مختـارين: التوحيـد للصـدوق ص ۳۴۲، الإحتجاج ج ۲ ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۰، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۲۷، البرهان ج ۳ ص ۶۶.

۱۱۵. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان فى تفسـير القرآن ج ۵ ص ۴۳۹، تفسـير مجمع البيان ج ۵ ص ۲۳۶، روض الجنـان وروح الجنان ج ۱۰ ص ۱۹۹، التفسـير الأصفى ج ۱ ص ۵۲۷، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۲۸، تفسير السمعانى ج ۲ ص ۱۳۵، معـالم التنزيـل ج ۲ ص ۳۷۱، الكشـاف ج ۲ ص ۲۵۵، زاد المسـير ج ۴ ص ۵۹، تفسـير الرازى ج ۱۷ ص ۱۷۱، تفسير البيضاوى ج ۳ ص ۲۱۷، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۱۸۵، تفسير الآلوسى ج ۱۱ ص ۱۹۶.

۱۱۶. منظـور از روز در اين آيه، دوران است، نه ۲۴ ساعت، زيرا در آن زمان هنوز زمين و آسـمان وجود نداشت، نه كره زمين

بود و نه حرکت بیست و چهارساعته زمین به دور خودش.

۱۱۷. من سره أن ینظر إلی رجل من أصحاب القائم فلینظر إلی هذا: جامع الرواه ج ۱ ص ۳۰۸، معجم رجال الحدیث ج ۸ ص ۱۲۸، اعیان الشیعه ج ۶ ص ۳۸۲.

۱۱۸. إن الله حمل دینه وعلمه الماء قبل أن یکون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر...: الکافی ج ۱ ص ۱۳۳، الوافی ج ۱ ص ۵۰۱، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۳۴، البرهان ج ۳ ص ۷۹، نور الثقلین ج ۲ ص ۳۳۸.

۱۱۹. فأوّل ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً وخلقنا أهل البیت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلّهً خضراء...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷; أوّل ما خلق الله نور نبیّك یا جابر: کشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسیر الآلوسی ج ۱ ص ۵۱، ینابیع المودّه ج ۱ ص

۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴; یا محمّد، إنّی خلقتک وعلیّاً نوراً، یعنی روحاً بلا بدن...: الکافی ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵; فمکثوا ألف دهر، ثمّ خلق جمیع الأشیاء...: الکافی ج ۱ ص ۴۴۱، المحتضر للحلّی ص ۲۸۵، حلیه الأبرار ج ۱ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹; نسبّحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده، وما من ملک مقرّب ولا ذی روح غیرنا، حتّی بدا له فی خلق الأشیاء: الکافی ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ و ج ۵۴ ص ۱۹۶; وهو النور الذی خلق منه محمّداً وعلیّاً، فلم یزالا نورین أوّلین: الکافی ج ۱ ص ۴۴۲، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، أعیان الشیعه ج ۳ ص ۴۹، مکیال المکارم ج ۱ ص ۳۶۸; أوّل ما خلق الله نوری، ابتدعه من نوره...: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۲.

۱۲۰. لو خلت الارض طرفه عین من حجه لساخت باهلها: بصائر الدرجات ص ۵۰۹، الأمالی للصدوق ص ۲۵۳، علل الشرایع ج ۱ ص ۱۹۸، کمال الدین ص ۲۰۴، بحار الأنوار ج ۳۶، ص ۳۳۸، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۴۳، البرهان ج ۳ ص ۲۲۷.

۱۲۱. أسکن الله عزّ وجلّ آدم وزوجته الجنّه... فنظر إلی منزله محمّد وعلیّ وفاطمه والحسن والحسین والأئمّه من بعدهم...: معانی الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایه المرام ج ۴ ص۱۸۸.

۱۲۲. إن الله حمل دینه وعلمه الماء قبل أن یکون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر...: الکافی ج ۱ ص ۱۳۳، الوافی ج ۱ ص ۵۰۱، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۳۴، البرهان ج ۳ ص ۷۹، نور الثقلین ج ۲ ص ۳۳۸.

۱۲۳. أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمه الموصوله: من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸، یا آدم ویا حوّا، لا تنظرا إلی أنواری وحججی بعین الحسد فأهبطکما عن جواری وأحلّ بکما هوانی...: معانی الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳، غایه المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۱۲۴. أیّ شیء کنتم قبل أن یخلق الله عزّ وجلّ آدم؟ قال: کنّا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلّم الملائکه التسبیح والتهلیل والتحمید: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳، بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۱۱; وبنا اهتدوا إلی معرفه الله وتسبیحه وتهلیله وتمجیده: علل الشرائع ج ۱ ص ۵، کمال الدین ص ۲۵۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۶ و ج ۲۶ ص ۳۳۶.

۱۲۵. ان متعناهم فی هذه الدنیا الی خروج القائم فنردّهم و نعذبهم: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۲۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۳۳، البرهان ج ۳ ص ۸۴، نور الثقلین ج ۲ ص ۳۴۲، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۱۴.

۱۲۶. لاخیر فی دین لیس فیه رکوع ولاسجود، فاما کسر اصنامکم بایدیکم فذاک لکم...: بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۵۳، مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۳۶، تفسیر الصافی ج ۵ ص۲ ۲۷۱، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۹۰.

۱۲۷. کان معه من الصحابه ومن الأعراب وممّن یسکن حول مکّه والمدینه مئه وعشرون ألفاً... : العدد القویّه ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۰.

۱۲۸. قُدید: موضع بین مکّه والمدینه، بینها وبین الجحفه سبعه وعشرون میلًا: النفحه المسکیه فی الرحله المکّیه ص ۳۲۰.

۱۲۹. یـا علی، إنّی سـألت ربّی أن یوالی بینی وبینـک ففعـل، وسـألت ربّی: الکـافی ج ۸ ص ۳۷۸، تفسـیر العیّاشیج ۲ ص ۱۴۱، تفسـیر نـور الثقلین ج ۷ ص ۳۴۲; اللهـمّ هب لعلی المـودّه فی صـدور المـؤمنین، والهیبه والعظمه فی صـدور المنـافقین: تفسـیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۴۲، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۵۴، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۴۳.

۱۳۰. أنیخوا ناقتی، فو الله ما أبرح من هذا المکان حتّی أبلّغ رساله ربّی... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶.

۱۳۱. ومنعتُ العابـد من تلـک السـمکه بعینهـا لخطیئه کـانت منه أردتُ تمحیصـها عنه بمنع تلک الشـهوه...: الجواهر السـنیه ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۲۳۳ و ج ۸۹ ص ۲۴۲.

۱۳۲. کان هو و ولده و من تبعه ثمانین نفسا: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۳۳. والوثوب علی نوح بالضرب المبرح...: کمال الدین ص ۱۳۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۶، البرهان ج ۵ ص ۵۰۱.

۱۳۴. در روایت مرسله ای نقل شده است که آیه ۳۵ این سوره، خطاب به پیامبر است، از آن جهت که روایت مرسل بود، به آن اعتماد نکردم. روایت این است: ان کفار مکّه قالوا: ان محمداً افتری القرآن... روی مثل ذلک عن ابی جعفر و ابی عبد الله عیهما السلام: البرهان ج ۳ ص ۱۰۰.

۱۳۵. و امر جبرئیل ان ینزل علیه و یعلمه کیف یتخذها فقدر...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۲۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۱.

۱۳۶. امر ان یجعل طوله ثمانین ذراعا.... و عرضه خمسین: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۵.

۱۳۷. ۸۲ برهان ج ۴

۱۳۸. وکانوا یسخرون منه و یقولون یتخذ سفینه فی البرّ: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۲۶، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۱.

۱۳۹. ففار التنور فی بیت امراته...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۰۳.

۱۴۰. فقام الیه مسرعا حتی جعل الطبق علیه...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱، ص ۳۲۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳.

۱۴۱. نظر نوح الی ابنه یقع و یقوم: تفسیر القمی ج ۱ ص ۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۴۸، البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، نور الثقلین ج ۲ ص ۳۶۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۲.

۱۴۲. قال: یا بنی تصغیر ابن، صغّره للشفقه: التفسیر الصافی ج ۳ ص ۵، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۲۷۴؛ هو تصغیر لطف ومرحمه: إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۱۵۲؛ بنی تصغیر ابن، وهو تصغیر لطف ومرحمه: تحفه الأحوذی ج ۷ ص ۳۷۰؛ قال یا بنی صغّره للشفقه، ویسمّی النحاه مثل هذا تصغیر التحبیب: تفسیر الآلوسی ج ۱۲ ص ۱۸؛ خاطبه أبوه بقوله: یا بنی تصغیر التحبیب والتقریب والشفقه: تفسیر البحر المحیط ج ۵ ص ۲۸۱.

۱۴۳. یا جبل! ایعتصم بک منی فتقطع قطعا قطعا...: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۱.

۱۴۴. فنزل نوح... مع الثمانین و بنوا مدینه الثمانین و کان لنوح بنت رکبت معه فی السفینه فتناسل الناس منها: البرهان ج ۳ ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۳.

۱۴۵. لبث فیها سبعه ایام و لیالیها و طافت بالبیت اسبوعا: مجمع البیان ج ۵ ص ۲۷۸، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳.

۱۴۶. کان هو و ولده و من تبعه ثمانین نفسا: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۴۷. لانّ الله اعقم اصلاب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین سنه: التوحید ص ۳۹۲، علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۸۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۴.

۱۴۸. فقال: کذبوا، هو ابنه ولکن الله نفاه عنه حین خالفه فی دینه: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۱، عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۰، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۵۱، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۴۹. قولوا سلمان المحمّدی ذلک رجل منا اهل البیت: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۳۴۹، اختیار معرفه الرجال ج ۱ ص ۵۴، معجم رجال الحدیث ج ۶ ص ۲۹۸، اعیان الشیعه ج ۷ ص ۲۸۰.

۱۵۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۴۹۸، تفسیر مجمع البیان ج ۵ ص ۲۸۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۰ ص ۲۴۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۱، البرهان ج ۳ ص ۱۰۸، جامع البیان ج ۱۲ ص ۷۴، تفسیر

السمرقندی ج ۲ ص ۱۵۴، تفسیر الثعلبی ج ۵ ص ۱۷۳، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۴۳۴، الکشاف ج ۲ ص ۲۷۴، زاد المسیر ج ۴ ص ۹۳، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۲۳۸، تفسیر البحر المحیط ج ۵ ص ۲۲۴، فتح القدیر ج ۲ ص ۵۰۳، تفسیر الآلوسی ج ۱۲ ص ۷۵.

۱۵۱. فالحفظ کنایه عن المجازاه: روح المعانی ج ۶ ص ۲۸۳.

۱۵۲. ارسل الله علیهم الریح الصرصر یعنی البارده...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۳۰، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۷، البرهان ج ۳ ص ۱۱۴، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۷۳.

۱۵۳. فلم یبق منهم احد الا شرکه فی ضربته: الکافی ج ۸ ص ۱۸۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۸۹، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۱۶، البرهان ج ۳ ص ۱۱۸، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۳، تفسیر کنز الدقائق ج ۵ ص ۱۳۱.

۱۵۴. روی عن ابن عباس أنه وهب له إسماعیل و هوابن تسع و تسعین سنه، و وهب له إسحق و هو ابن مائه و اثنتی عشره سنه: تفسیر الآلوسی ج ۱۳ ص ۲۴۲.

۱۵۵. یعاهدون الله لئن اصبحنا لانستبقی احدا من آل لوط: علل الشرایع ج ۲ ص ۵۵۲، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۶۱، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۵۶، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۲۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۸۵.

۱۵۶. فاقام فیهم لوط عشرین سنه و هو یدعوهم و توفیت امراته و کانت مومنه فتزوج بأخری من قومه: البرهان ج ۴ ص ۳۱۴.

۱۵۷. الإمام الصادق علیه السلام: إذا قام القائم نزلت ملائکه بدر...: الغیبه للنعمانی ص ۲۵۲، الإمام الصادق علیه السلام: فیقول له جبرئیل: یا سیدیّ ، قولک مقبول ، وأمرک جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.

۱۵۸. الإمام الباقر علیه السلام: فإذا خرج أسند ظهره إلی الکعبه واجتمع إلیه ثلاثمئه وثلاثه عشر... فأوّل ما ینطق به هذه الآیه: بَقیَهُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ إنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ: کمال الدین ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.

۱۵۹. اذا کان یوم القیامه...یاتی باولاد المشرکین فیقول لهم...: التوحید ص ۳۹۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۳۵، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۷۲۱.

۱۶۰. إنّها جنه دون جنه و نار دون نار: بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۳۳.

۱۶۱. حتی تصفق ابوابها، فقال: لا، والله انّه الخلود: البرهان ج ۳ ص ۱۳۲.

۱۶۲. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۶ ص ۸۹، تفسیر مجمع البیان ج ۵ ص ۳۴۸، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۰ ص ۳۲۵، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۵۶۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۷۸، البرهان ج ۳ ص ۱۴۵، جامع البیان ج ۱۲ ص ۱۹۲، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۱۷۶، تفسیر الثعلبی ج ۵ ص ۱۹۴، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۴۶۹، زاد المسیر

ج ۴ ص ۱۳۵، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۲۷۰، فتح القدیر ج ۲ ص ۵۳۵، تفسیر الآلوسی ج ۱۲ ص ۱۶۷.

ص:۳۶۴

...

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحکام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحيط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسير ابن أبى حاتم .

۳۸ . تفسير شبّر.

۳۹ . تفسير القرطبى .

۴۰ . تفسير القمّى.

۴۱ . تفسير الميزان.

۴۲ . تفسير النسفى.

۴۳ . تفسير أبى السعود.

۴۴ . تفسير أبى حمزه الثمالى.

۴۵ . تفسير فرات الكوفى .

۴۶ . تفسير مجاهد.

۴۷ . تفسير مقاتل بن سليمان.

۴۸ . تفسير نور الثقلين .

۴۹ . تنزيل الآيات

۵۰ . التوحيد .

۵۱ . تهذيب الأحكام.

۵۲ . جامع أحاديث الشيعه .

۵۳ . جامع بيان العلم وفضله .

۵۴ . جمال الأُسبوع.

۵۵ . جوامع الجامع .

۵۶ . الجواهر السنيه.

۵۷ . جواهر الکلام.

ص:۳۶۵

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانی.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسير.

۶۹ . زبده التفاسير.

۷۰ . سبل الهدی والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السيره الحلبيّه .

۷۴ . السيره النبويّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسير الصافی.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحیح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعی.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأیّام.

۸۲ . عیون أخبار الرضا .

۸۳ . عیون الأثر.

۸۴ . غایه المرام.

۸۵ . الغدیر.

۸۶ . الغیبه .

۸۷ . فتح الباری.

۸۸ . فتح القدیر.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمیر المؤمنین.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الکافی .

۹۳ . الکامل فی التاریخ .

۹۴ . کتاب الغیبه .

۹۵ . کتاب من لا یحضره الفقیه .

۹۶ . الکشّاف عن حقائق التنزیل.

۹۷ . کشف الخفاء.

۹۸ . كشف الغمّه.

۹۹ . كمال الدين.

۱۰۰ . كنز الدقائق .

۱۰۱ . كنز العمّال.

۱۰۲ . لسان العرب .

۱۰۳ . مجمع البيان.

۱۰۴ . مجمع الزوائد.

۱۰۵ . المحاسن .

۱۰۶ . المحبَّر .

۱۰۷ . المحتضر.

۱۰۸ . مختصر مدارك التنزيل.

۱۰۹ . المزار .

۱۱۰ . مستدرك الوسائل

۱۱۱ . المستدرك على الصحيحين .

۱۱۲ . المسترشد.

۱۱۳ . مسند أحمد .

۱۱۴ . مسند الشاميّين .

۱۱۵ . مسند الشهاب .

۱۱۶ . معانى الأخبار .

۱۱۷ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبى طالب.

۱۲۴ . المنتظم فى تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهى المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فى غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافى .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان(علیه السلام))

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر(صلی الله علیه وآله))

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب رؤیایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن(علیه السلام))

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان(علیه السلام))

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا(علیه السلام))

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه(علیها السلام))

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس(علیها السلام)، ولادت امام زمان(علیه السلام))

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه(علیها السلام)، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی(علیه السلام))

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان(علیه السلام))

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین(علیه السلام))

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان(علیه السلام)، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا(علیها السلام))

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق(علیه السلام))

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی(علیه السلام))

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه(علیها السلام))

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس(علیه السلام))

۶۴ –۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین(علیه السلام) . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه(علیها السلام).

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ــ اصفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

ص:۳۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹